

کودکم را بزرگ کن

صحیفه خوانی



خدایا بر من منت بگذار تا بالیدن و بزرگ شدن کودکم را شاهد باشم، کودکی صالح و شایسته با عمر طولانی ...
فرزندان خردسالم را بزرگ، کودک ضعیفم را نیرومند کن
بدن، دین و اخلاق شان را سالم گردان
به وسیله من روزی شان را برکت ده و آنان را نیکوکار و پارسا و بینا و شنوا و مطیع برای
ذات احدیت گردان و دوستدار اولیائت و دشمن و انتقام گیرنده از دشمنانت قرار ده...
صحیفه سجادیه؛ دعا در حق فرزند

با تشکر از:
حجت الاسلام حسین فتحی
مهدی زنگنه، مهدی امین فروغی
خانواده قوام
«در شماره قبل نام عسگر عباس نژاد در
مطلب کتاب شناسی شهید ادینی جا افتاده
بود که از ایشان پوزش می طلبیم»

چاپ: رواق
توزیع: نشر گستر امروز

صفحه آرا: محمد عاشق
امور اجرایی تحریریه: فاطمه بوجار
عکس: حسین موسوی قزاز، هدی زعیمی
مالی: رسول کریمی
هماهنگی: محمد علی خطیب
روابط عمومی: محمد جواد رزاقی
پشتیبانی: امید مقتصدی
بازرگانی: حسین دوست محمدی

تحریریه:
حمید محمدی محمدی، هیات
زینب السادات شاه صاحبی زینبیه
راحله شاکر، فرهنگ
فاطمه مرشدی، اهل بیت و موضوع ویژه
مریم مرتضوی، محمد رسولی
فاطمه صنایع، سیده اعظم سادات،
متین انصاری، ریحانه فدایی زهرا
اشرفی، سمیه وظیفه خواه
شیما شیبانی، مریم لایق

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
محمد رضا زائری
جانشین مدیر مسئول و سردبیر:
مهدی خداجویان
دبیر تحریریه:
عطاء الله اسماعیلی
مدیر هنری:
کامران مهرزاده

خبریا ۸۷
جمادی الثانی و رجب ۱۴۳۳
اردیبهشت ۱۳۹۱



۲۴ از کجا برایت بگویم مادر؟

روز مادر همراه با بهترین
مادران دنیا
در گلزار شهدای بهشت
زهرا سلام الله علیها

گفت و گو با محسن مومنی؛ مدیر
حوزه هنری سازمان تبلیغات
اسلامی



نویسنده «سبب و سلما» از فیلم
دینی می گوید و دور جدید تکوین
پهلوان پنبه های سینما



خیمه یاد تو بهشت من است

بجای حضرت سید الشهدا خوش آمدید

قرآن

۶۴ خدا هم به بندگانش وعده داده
محمد مهدی بحر العلوم هم
حافظ کل قرآن است و هم
مدیر قرآنی و به تازگی مدرک
تخصصی حفظ گرفته است

۶۸ تکنولوژی تنبلی می آورد
گفت و گو با محمد عباسی استاد
قرائت و داور مسابقات قرآن

۷۰ اینجا خانه قرآنی است
گزارشی از مدرسه دانشجویی
قرآن و عترت که مسئولانش
دوست ندارند تبلیغ کنند

موضوع ویژه

۴۸ زیارت جامعه سراسر توحید
است
سید مجتبی حسینی معتقد
است زیارت یکی از مقوله های
استثنایی فرهنگ شیعه است

۵۰ مخالفت با زیارت، مخالفت با
فطرت است
نگاهی به مفهوم زیارت و
حرف هایی درباره زیارت جامعه
کبیره

۵۴ امام همین را گفته است
بررسی سند زیارت جامعه کبیره
و حواشی آن

۵۶ شاهراه معرفت اهل بیت
علیهم السلام
نگاهی تاریخی به دوران امام
هادی علیه السلام در گفت و گو
با استاد رجبی دوانی

۶۰ این شرح بی نهایت
معرفی تعدادی از شرح های
نوشته شده بر زیارت جامعه
کبیره

هیات

۲۰ دیدار با زن لاله زاری در کربلا
ناشنیده هایی درباره
سید مهدی قوام

۲۸ می خواستند ما را زمین بزنند
۳۰ سال مداحی در سه ساعت
گفت و گو با حاج محمد رضا
طاهری

۳۶ یادگار خوشدل شیرین سخن
انجمن نغمه سرایان مذهبی ۵۰
ساله می شود

۴۰ آقای خوشوقت گفت: ساده
حرف بزن
خانواده منبر از بزرگان اخلاق و
منبر می گویند

۴۶ جبهه رفتن مداح همسر دوست

بسم الله

۴ یادداشت سردبیر

۶ قاب خیمه
گالری جهان اسلام

۱۲ تقویم
چشمه ای در بهشت

۱۴ دعوت به یک فنجان قهوه، روی
چهارپایه!
سه کتاب جدید از محمد رضا
زائری یا حضور اهالی فرهنگ در
ارسلان رونمایی شد

۱۶ خبر
گزیده اخبار مربوط به جهان
اسلام و اتفاقات پیرامون آن از
قاب خیمه

نشانی: خیابان سمیه / نرسیده به خیابان
استاد نجات‌اللهی / پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم
تلفن: ۸۸۹۳۴۹۷۰ - ۷۳
صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵

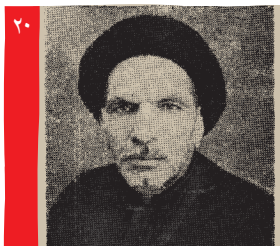
خیمه در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است.
برگشت دادن مطالب رسالی امکان پذیر نیست.

پيامك فرستيد ۳۰۰۶۹۶۱
info@kheimh.com

استاد بزرگوار حاج علی انسانی و جناب علی اکبر لطیفیان

تنتان به ناز طیبیان نیاز مند مباد.

با آرزوی سلامتی، اهالی خیمه



۳۰ سال مداحی در سه ساعت
گفت و گو با حاج محمدرضا
طاهری



بحر العلوم هم حافظ کل قرآن است
و هم مدیر قرآنی و به تازگی مدرک
تخصصی حفظ گرفته است



به بهانه ۱۳ رجب نشستیم پای
درس‌های اخلاقی از زندگی
علی علیه السلام



مهرت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوییت سرنوشت من است

اهل بیت علیهم السلام

۷۴ یک کلام؛ مرد بود

به بهانه ۱۳ رجب نشستیم پای
درس‌های اخلاقی از زندگی
علی علیه السلام

۷۸ برایت نامه‌ای نوشتم

باز خوانی فراز اول از نامه سسی و
یکم نهج البلاغه

۸۰ مردی که زیاد یاد خدا بود

زندگی امام باقر علیه السلام از
تولد تا امامت

فرهنگ

۸۴ این کارها قسمت هر کس نمی‌شود
سید حسام الدین سراج افتخار
می‌کند که برای اهل بیت
علیهم السلام هم می‌خواند

۸۸ محصول ناب شاگردی روح‌الله!
پیامبر بشارت‌ده به روایت نویسنده
بیوتن، من او، ارمیا و قیدار

۹۰ همه کارهای بر زمین مانده هنر
انقلاب!
گفت و گو با محسن مومنی؛ مدیر
حوزه هنری سازمان تبلیغات
اسلامی

۹۶ تاریخ را با دین و ایمانش می
نوشت
ادای احترام به مرحوم منذر به
پاس تاریخ نگاری منصفانه

۹۸ لنگه کفش در بیابان غنیمت
است!
نویسنده «سبب و سلما» از
فیلم دینی می‌گوید و دور جدید
تکونین پهلوان پنبه‌های سینما

زنبیه

۱۰۲ حجاب جذاب، حجاب هست؟
نیست؟
بررسی بایدها و نبایدهای قرآنی
حضور اجتماعی زنان، در گفت و
گو با دکتر مریم حاج عبدالباقی

۱۰۶ از کجا برایت بگویم مادر؟
روز مادر همراه با بهترین مادران
دنیا در گلزار شهدای بهشت زهرا
سلام الله علیها

۱۱۲ دیباچه‌ای برای نهج البلاغه
بررسی جایگاه معرفتی حضرت
صدیقه طاهره با نگاه به خطبه
فدکیه

صفحات آخر

۱۱۴ سفیدخوانی
ته مقاله



خوش به حال هر که بر این سفره مهمان می شود*

مهدی خداجویان



ماجرای مجلس داری برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام، قواعد و قوانین خاص خود را دارد و مهمترینش خلوص نیت است. نیت که خالص شد، خود را که خادم مجلس دانستی، ادب و احترام به حاضران را جزو وظایف قرار می دهی. بسیاری کسانی که عمری را در خدمت به محبین اهل بیت علیهم السلام گذرانده اند و شیوه و منش زندگیشان خدمت به بهترین نحو و بالاترین کیفیت به دوستداران مجالس آل الله علیهم السلام بوده و هست. اینان عهدشان با جانانشان این است که هواداران کویش را چو جان خویشان دارند و اگر امشان کنند و بزرگشان بدارند. خادمان این درگاه سعی می کنند به اندازه

وسع و بضاعتشان بهترین ها را فراهم سازند. خدا حضرت حجت الاسلام و المسلمین قرائتی را حفظ کند. این بزرگ عرصه تبلیغ و تعظیم شعائر الهی نقل می کند که در دوران کودکیش زمانی پدر خانواده اسباب زندگی و بالاخص استکان و لیوان و... منزل را عوض می کرده است که هیات داشته اند و حتما زمانی اهالی خانه می توانستند از این وسایل جدید بهره ببرند که قبل از آن ها عزاداران هیات از این استکان ها استفاده کرده باشند و این وسایل نو و تازه، به برکت مجلس حضرت سیدالشهدا علیه السلام توسط عزاداران حضرتش متبرک شده باشند.

روزی که پرچم مجلس حضرت سیدالشهدا علیه السلام را نصب العین خیمه قرار دادیم و تمام فعالیت هایمان را به نام مبارک حضرت ارباب سندن زدیم و خود را خادم خیمه و بارگاهی تصور کردیم که بخشودگی اهل گنه در صف محشر وابسته به یک گردش چشمان صاحب این مجلس است. تا امروز بر این قرار مانده ایم و اینک که در حال آماده شدن برای برگزاری مراسم دهمین سال انتشار خیمه ایم سیمین این بوده است که در تمام این سال هادر همین مسیر بمانیم و از همین راه بگذریم. تمام فراز

و نشیب های این مسیر را با جان و دل، پیشاپیش خریدیم و سر تسلیم در برابر هر آنچه از جانب حضرت دوست آید فرود آورده ایم که نیکوست...

مسیر خدمت در بارگاه حضرت سیدالشهدا علیه السلام در این ده سال گذشته برای مایی که اعتقادمان این بوده و هست که باید همیشه بهترین ها را فراهم ببینیم و در این راه کم فروشی و کم کاری نکنیم، گاه سخت و صعب بوده است. ولی شیرینی خدمت به عزیزی چون شمای مخاطب چنان است که هیچ گاه خمی بر ابروی خادمین خود نخواهید دید. برکت خدمت در این دستگاه چنان است که با کوهی از مشکلات و گرفتاری ها می توان مقابله کرد و حتی اگر زمانی از کم لطفی ها و نابسامانی هادلمان به دردمند، لیکن در صورتان برای خوش آمدگویی محو خواهد شد.

اکنون که تنها دو شماره تا مراسم دهمین سالگرد خیمه باقی است، فشار اقتصادی و گرانی های کاغذ و چاپ و پست و در صد فروش و افزایش هزینه ها و... چنان در هممان پیچید که مجبور شدم یادداشت این شماره را در آخرین لحظات قبل از انتشار عوض کنم و عجلانه بگویم که در این مدت مجبور شدیم گاه مانند این شماره با کمی تاخیر به وظیفه خدمت رسانی خود عمل کنیم. این اجبار چنان است که از این شماره به بعد نیز قیمت ارائه نشریه را به سه هزار تومان افزایش داده ایم. هر چند بسیار شنیدیم که به جای افزایش قیمت، بهتر است هزینه ها را کاهش دهیم و مجله را با کیفیتی نازل تر ارائه کنیم. شاید این کاهش کیفیت و قیمت راه مناسبی باشد. اما دست و دلمان به کم کردن نمی رود... چه کنیم؟ همین اندک صفحاتی که مقابل شماست تنها بهانه ای است که ما را نیز جزو خریداران یوسف بدانند. همین راهم که کم کنیم دیگر چه خواهیم داشت؟

* مصرعی از اصغر عظیمی مهر



سوگواری آیینی در ادبیات ایران پله پله تا ملاقات خدا

دکتر سید علی موسوی گرمارودی

در تاریخ ادبیات فارسی به دلیل حوادثی نظیر یورش و غارت اقوام دیگر، از سال اول هجرت به این سو، شعر زیادی نداریم. قدیمی ترین اشعار ما از ۸ شاعر و مجموعاً ۶۱ بیت هستند که تا به حال کشف شده‌اند. این شعرها به صورت پراکنده و همه از قرن سوم به جا مانده‌اند.

در حوزه سوگواری‌های مذهبی فارسی، خاصه در سوگ سیدالشهدا و آل الله و امامان معصوم علیهم السلام، از همان قرن‌های اوایل هجری قمری، اهتمام بسیار شده است. در شعر عربی شاید بیشتر و بهتر از ما، شاعرانی چون کمیت و دعیل و مهیار دیلمی و شریف رضی و دیگران چکامه‌های بلند در مرثی دارند.

شاعران شیعی فارسی، حتی در روزگاری که حکومت دست کسانی غیر از شیعیان بود، از ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام در اشعار خود دریغ نکردند؛ از کسانی مرزوی و قوامی رازی تا دیگران... نخستین شاعر آیینی تاریخ ادبیات فارسی که شعرش به دست ما رسیده، کسانی مرزوی (وفات ۳۴۱) در قرن چهارم است.

استاد دکتر امین ریاحی می‌نویسد: «قصیده مذهبی کسانی که خوشبختانه به طور کامل باقی مانده و اینک برای نخستین بار منتشر می‌شود، در سوگ شهیدان کربلاست و این نخستین سوگنامه مذهبی در شعر فارسی است و از این رو، ارزش و اهمیت بسیاری دارد...»

وی درباره سابقه دیرینه سوگ سرایی در فرهنگ ایرانی می‌نویسد: «سوگ سرایی در مردم خراسان و ماوراءالنهر، سابقه دیرپایی داشت. در مرو و بخارا، سوگ سیاوشان بر سر زبان‌ها بود...» سوگ سیاوش را چند مأخذ بسیار قدیمی ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها تاریخ بخارا است.

در دوره بعد از اسلام هم سوگ غیر آیینی، ظاهراً قدیمی‌ترین مرثیه موجود، شعر ابوالینبغی درباره ویرانی سمرقند است.

و پس از آن در قرن چهارم، سوگ سروده رودکی در مرگ شهید بلخی را می‌توان نام برد:

کاروان «شهید» رفت از پیش

وان ما رفته گیر و می‌اندیش

از شمار دو چشم، یک تن کم

از شمار خرد، هزاران بیش

در همین قرن، فردوسی بزرگ هم در شاهنامه سوگ سیاوش، سوگواری رستم برسرآب، سوگ اسفندیار و حتی سوگواری خود بر فرزندش را آورده است:

مگر بهره بر گیرم از پند خویش

براندیشم از مرگ فرزند خویش...

در قرن پنجم، سوگواری مسعود سعد در مرگ فرزندش رشیدالدین (گریه زار زار در گیرید...) حائز اهمیت است. از دیگر مرثی مهم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

در قرن ششم، انوری ابیوردی، سوگ سروده‌ای اجتماعی دارد خطاب به طمع‌فاج خان، حاکم سمرقند، در سوگ مردم خراسان بزرگ که در فتنه غز به خاک و خون کشیده شده بودند.

در قرن ششم، سوگ سروده‌های ادبی نظامی در سوگ لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و دارا در خمسه او و در دیوان وی، سوگ وی برای خاقانی:

همی گفتم که خاقانی دریاگوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریاگوی خاقانی

در قرن‌های ششم و هفتم، قصیده کمال الدین اسماعیل را در مرگ فرزندش می‌توان یاد کرد که هنگام سفر از دنیا رفته بود:

هم‌زمان نازنینم از سفر باز آمدند

بدگمانم تا چرا بی آن پسر باز آمدند

در قرن هفتم، سوگواری سعدی بر مرگ آخرین خلیفه عباسی، المستعصم بالله، به دست هلاکو خان در بغداد، شایان ذکر است.

در قرن هشتم، سوگ سروده‌های حافظ هم بر مرگ امیر مقتول محبوب وی، شیخ ابواسحاق، و هم بر فرزندش می‌توان یاد کرد. در سوگ شیخ ابواسحاق می‌گوید:

دیدم آن خاتم فیروزه بواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

اما درباره سوگ سروده‌های آیینی

قبلاً از قول استاد دکتر امین ریاحی یادآور شدیم، نخستین سوگ سروده آیینی برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام و در دیوان کسانی بوده است و خوشبختانه با تلاش و تحقیق استاد امین ریاحی، تمام این قصیده امروز در دسترس ماست.

هرچند از دیوان کسانی حدود ۲ هزار بیت بیشتر برجای نمانده، اما از جمله کوتاهی که صاحب کتاب النقض، عبدالجلیل قزوینی رازی درباره کسانی آورده، به خوبی برمی آید که صاحب النقض حدود دویست سال پس از کسانی، دیوان کامل او را در دست داشته است؛ زیرا می‌نویسد:

«و در کسانی، خود خلاقی نیست که همه دیوان او مدایح و مناقب مصطفی و آل مصطفی علیهم السلام است»

در قرن پنجم و اوایل قرن ششم، حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی:

پسر مرتضی امیر حسین

که چون اویی نبود در کونین

دشمنان قصد جان او کردند

تا دمار از تنش درآوردند

کربلا چون مقام و منزل ساخت

ناگه آل زیاد بر وی تاخت...

در قرن ششم، از یاد کرد بدرالدین قوامی رازی می‌گذرم و درباره همشهری او، ابوالمفاخر، تنها قول مورخ معاصر، دکتر رسول جعفریان را می‌آورم که نوشته است:

«ابوالمفاخر رازی، از جمله شاعران برجسته قرن ششم است که تمام حوادث کربلا را به شعر درآورده، تنها چند ده بیت آن در کتاب روضه‌الشهدای ملاحسین کاشفی درج شده است» در قرن هفتم، جلال الدین محمد در غزلی شورانگیز کربلایی می‌شود:

کجاییدای شهیدان خدایی

بلاجویان دشت کربلایی

کجاییدای سبک روحان عاشق

پرنده‌تر ز مرغان هوایی...

مولانا در مثنوی نیز، به کربلا با همین چشم ژرف‌نگر خویش می‌نگرد و شوق طربناک قهرمان کربلا به شهادت را رقم می‌زند:

چون که ایشان خسروان دین بدند

وقت شادی شد، چو بشکستند بند

سوی شادروان دولت تاختند

کنده و زنجیر را انداختند

در قرن هشتم و نهم، به ترتیب، با وجود شاعرانی چون ابن یمن فریومدی و سپس ابن حسام خوسفی، توجه به اشعار آیینی گسترش بیشتر یافت.



باب الحسین

باب المراد و رودی حرم حضرت امام
کاظم و حضرت امام جواد
علیهم السلام
Esmhusain.org عکس





شاهچراغ

ایوان طلائی حرم امام حسین
علیه السلام

شماره خیمه | بهمنیاد ۱۳۹۱ | شماره ۱





تاب

پیرزن با چشمان ضعیفش هم
دست از دعا خواندن بر نمی دارد
عکس: جام جم



نگاهی به رویدادهای نیمه دوم جمادی
الثانی و نیمه اول ماه رجب

چشمه‌ای در بهشت

تقویم این شماره مربوط به نیمه دوم ماه جمادی الثانی و نیمه اول ماه رجب است. ماه رجب هفتمین ماه از ماه‌های قمری، ماهی خاص، شریف و از ماه‌های حرام است. رجب اسم چشمه‌ای است در بهشت که از غسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر است و هر کس در این ماه روزه بگیرد، از آن چشمه آب می‌نوشد. به ماه رجب، رجب الأصب، یعنی ماه ریزش رحمت خدا بر مردم هم می‌گویند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ماه رجب برای امت من «ماه استغفار» است. رجب ماه خدا و ماه شعبان ماه من و ماه رمضان ماه امت من است. کسی که یک روز از ماه رجب را روزه گیرد، مستوجب خشنودی خداوند گردد، غضب الهی از او دور می‌گردد و دری از درهای جهنم به روی او بسته می‌شود. علاوه بر مناسبت‌هایی که این جا آمده است تولد امیر المومنین علی علیه السلام در ۱۳ رجب و تولد امام جواد علیه السلام در ۱۰ رجب از مهم‌ترین مناسبت‌های این ماه به حساب می‌آید.

ولادت حضرت زهرا سلام الله علیها ۲۰ جمادی الثانی - ۲۳ اردیبهشت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با عده‌ای از اصحاب نشسته بودند که جبرئیل فرود آمد و بال‌های خود را گشود، طوری که شرق و غرب را فرا گرفت. سپس رسول خدا را صدا کرد که: «یا محمد، خدای تعالی تو را سلام می‌رساند و امر می‌فرماید که از خدیجه چهل روز کناره بگیر.» پیامبر روزها روزه بود و شب‌ها به عبادت مشغول می‌شد. پیامبر عمار یاسر را به خدمت خدیجه فرستاد که به او بگو: «ای خدیجه، چنین نپنداری که دوری من از تو به علت ناراحتی یا خشم من از توست؛ این فرمان خدای تعالی است. ای خدیجه، خیال بد نکن و دلت روشن باشد؛ چرا که خدای تعالی هر روز چندین بار در برابر ملائکه اش، به

کامل میل کرد و آب خورد. سپس جبرئیل بر دست مبارکش آب ریخت و میکائیل آن را شست و اسرافیل خشک کرد.

رسول خدا برای نماز نافله برخاست، که جبرئیل پیش آمد و عرض کرد: اکنون تا وقتی به نزد خدیجه نرفته‌ای، نماز برای تو حرام است؛ زیرا خدای تعالی قسم یاد کرده که امشب از صلب تو نسلی پاک بیافریند. پس رسول خدا از جا برخاست و به طرف منزل رفت.

وفات حضرت ام‌کلثوم علیها السلام ۲۱ جمادی الثانی - ۲۴ اردیبهشت

امیر المومنین علیه السلام در کنار همه دختران شان، سه دختر به اسم «ام‌کلثوم» داشتند. ام‌کلثوم کبری، ام‌کلثوم وسطی و

وجود تو مباحثات می‌کند. شب‌ها در خانه را ببند و به بستر خود برو. من هم در منزل فاطمه بنت اسد (مادر علی) هستم.» سرانجام آن چهل روز به پایان رسید و جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد، خدایت سلام می‌رساند و می‌گوید برای تحفه‌ای از جانبش آماده باش.» ناگهان میکائیل با طبقی پوشیده با سندس فرود آمد و آن را پیش روی مبارک حضرت گذاشت. جبرئیل پیش آمد و عرض کرد: «خدای تعالی فرمان داده است که امشب افطار خود را از این طعام قرار دهی.» امیرالمؤمنین می‌فرماید: «رسول خدا هر وقت افطار می‌فرمود، دستور می‌داد در را باز بگذارند تا هر که می‌خواهد وارد شود. اما آن شب فرمود: «ای علی، این طعام بر غیر من حرام است.» و به من امر کرد به کسی اجازه ورود ندهم. من کنار در خانه نشستم. رسول خدا پارچه را از روی غذا برداشتند. خوشه‌ای از خرما و خوشه‌ای از انگور بهشتی بود. رسول خدا آن غذا را به طور

ام‌کلثوم صغری. اما فقط ام‌کلثوم کبری فرزند حضرت زهرا سلام الله علیها و امیر المومنین علیه السلام بود. ام‌کلثوم کبری چهارمین فرزند امیر المومنین و حضرت زهرا بود. مثل امام حسن، امام حسین و حضرت زینب سلام الله علیهم در مدینه به دنیا آمدند، بعد از سال هشتم هجرت.

روایت شده است که موقع شهادت حضرت زهرا، ام‌کلثوم مثل خواهر و برادرهایش سخت ناراحت بود و اشک می‌ریخت. او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب کرد و گفت: «یا رسول الله! گویا الان تو را از دست داده‌ایم و درد فقدان تو را الان احساس کردیم.» یکی از مهم‌ترین اتفاق‌های زندگی ام‌کلثوم، حضورشان در واقعه کربلا است. ایشان همراه حضرت زینب سلام الله علیها سالار قافله بودند و در جریان این سفر از ایشان خطبه‌ها و سخنرانی‌هایی نقل شده است. علمای شیعه

می‌گویند او همسر عون بن جعفر بوده است، ولی علمای اهل سنت عقیده دارند که این بانو همسر عمر بن خطاب بوده است.

لیلہ الرغائب ۲ رجب-۴ خرداد

لیلہ الرغائب اولین شب جمعه ماه رجب است. روایت شده است که در این شب ملائکه بر زمین نازل می‌شوند. مهم‌ترین اعمالی که برای این روز و شب سفارش شده است روزه و خواندن نماز مخصوص این شب است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فضیلت این نماز می‌فرماید: کسی که این نماز را بخواند، شب اول قبرش خدای متعال ثواب این نماز را با زیباترین صورت و با روی گشاده و درخشان و با زبان فصیح به

السلام معلمی بگیرد و تأکید کرد که معلم باید از دشمنان اهل بیت باشد تا امام را با کینه اهل بیت پرورش دهد و اعتقاد ناصبی‌ها را به ایشان بیاموزد. «جنیدی» به عنوان دشمن قدیمی اهل بیت برای این کار معرفی شد و کار خود را شروع کرد.

روزی محمد بن جعفر، جنیدی را دید و از او پرسید: این کودک چگونه است؟ جنیدی برآشفته شد و گفت: می‌گویی: این کودک؟! نمی‌گویی: این پیرا تو را به خدا کسی را دانایتر از من نسبت به علم و ادب در مدینه می‌شناسی؟ محمد جواب داد: نه. اما به خدا من بحثی را در ادبیات پیش کشیده و موضوع را آنچنان که گمان می‌کنم شایسته است توضیح می‌دهم، بعد می‌بینم او مطالبی را به گفته‌هایم اضافه می‌کند که من از آنها استفاده می‌کنم و از او

مدینه رشد کرده است، پس این دانش عمیق را از کجا کسب کرده است؟ بالاخره همین جنیدی دشمن اهل بیت، از برکت نفس امام هادی علیه السلام شیعه اهل بیت شد.

ولادت حضرت علی اصغر علیه السلام ۱۰ رجب-۴ خرداد

یاد کردن از تولد حضرت علی اصغر علیه السلام در عین شادی آور بودن ناخودآگاه با غمی پنهان همراه است چون زندگی کوتاه ولی بابرکت شش ماهه شان ختم به تشنگی و شهادت شد.

اسم کوچک ترین فرزند امام حسین علیه السلام عبدالله معروف به علی اصغر بود. لقب هایی که در کتاب‌ها برای ایشان آورده اند



سویش می‌فرستد. پس او به آن فرد می‌گوید: ای حبیب من، بشارت بر تو باد که از هر شدت و سختی نجات یافتی. میت می‌پرسد تو کیستی؟ به خدا سوگند که من صورتی زیباتر از تو ندیده‌ام و کلامی شیرین‌تر از کلام تو نشنیده‌ام و بویی، بهتر از بوی تو نبوتیده‌ام.

آن زیباروی پاسخ می‌دهد: من ثواب آن نمازی هستم که در فلان شب از فلان ماه از فلان سال به جا آوردم. امشب به نزد تو آمده‌ام تا حق تو را ادا کنم و مونس تنهایی تو باشم و وحشت را از تو بردارم و چون در صور دمیده شود و قیامت بر پا شود، من سایه بر سر تو خواهم افکند.

شهادت امام هادی علیه السلام ۳ رجب-۵ خرداد

معتمد بعد از به شهادت رساندن امام جواد علیه السلام خواست تا برای امام هادی علیه

می‌آموزم. مردم گمان می‌کنند من به امام درس می‌دهم؛ ولی به خدا این من هستم که از او درس می‌آموزم. چند روز بعد دوباره محمد بن جعفر، جنیدی را دیده از او پرسید: حال این کودک چگونه است؟ جنیدی گفت: دیگر این حرف را تکرار نکن. به خدا او بهترین مردم روی زمین و فاضل‌ترین خلق خداست. گاهی می‌خواهد وارد اتاق بشود می‌گویم اول سوره ای از قرآن بخوان و بعد داخل شو. می‌گوید: کدام سوره را می‌خواهی تا بخوانم؟ و من نام سوره‌های بلند اول قرآن را نام می‌برم، هنوز نام سوره تمام نشده شروع می‌کند به خواندن آن و آن چنان درست و دقیق می‌خواند که من درست‌تر از آن را نشنیده‌ام.

او قرآن را زیباتر از مزامیر داوود می‌خواند و علاوه بر آن حافظ تمام قرآن است و تأویل و تنزیل آن را نیز می‌داند. سپس جنیدی گفت: سبحان الله! این کودک در میان دیوارهای سیاه

باب الحوائج، رضيع، مذبوح من الاذن الى الاذن است. مادر ایشان حضرت رباب دختر امرؤ القیس کلبی است. این طفل بزرگوار یکی از چند نفری است که در فرهنگ شیعه به باب الحوائج معروفند.

غم شهادت این طفل شیرخوار آن قدر سنگین و سخت بود که آمده است: بعد از واقعه عاشورا و بعد از آنکه مختار ثقفی به خون خواهی حضرت سید الشهداء علیه السلام قیام کرد برای امام سجاد علیه السلام خبر آوردند که: مختار قیام کرد و کسانانی را که به پدران و یارانش ظلم کردند به سزای اعمالشان می‌رساند. حضرت سؤال کردند: "از حرمه چه خبر؟"

در مورد محل دفن علی اصغر دو مکان بیان شده است اولین قول بر سینه امام حسین علیه السلام و دومین قول در کنار شهدای کربلا در نزدیکی ضریح امام.



سه کتاب جدید از محمدرضا زائری با حضور اهالی فرهنگ در ارسباران رونمایی شد

دعوت به يك فنجان قهوه، روی چهارپایه!

میشم ظهیری

باید قدمی بردارد. عوامل مختلف به ناامیدی‌ها کمک می‌کند و هزار و یک دلیل برای ناامیدی وجود دارد اما تشکیل این جلسه‌ها امید را در دل اهالی فرهنگ روشن نگه می‌دارد. نویسنده «حجاب بی‌حجاب» گفت: در مساله حجاب باید بیش از خانم‌ها خود را با مدیران فرهنگی مواجه بدانیم. از دختران جوان این جامعه انتظار داریم میل طبیعی خودنمایی را در خود قربانی کنند، درحالی که بزرگ‌ترهای این دختران حاضر نیستند میل به قدرت، ثروت و شهرت را در خود قربانی کنند.

همین الان شروع کنید!

علی‌اکبر اشعری رییس سابق کتابخانه ملی ایران که روزگاری معلم حجت‌الاسلام زائری بوده،

رونمایی از کتاب‌های محمدرضا زائری باشد، مدل کار عوض می‌شود و جز چند نفر - همان اهالی رسانه، در مدل‌های مختلف - بقیه باید بالای سن بروند و عکس مراسم رونمایی، بشود عکس یادگاری اهالی فرهنگ. در این جلسه که از آقای خوراکیان شهرداری تا جناب کمره‌ای و جواد محقق تا استاد خسروشاهی و حاج آقای دعایی حضور داشتند، چند نفری به اقتضای زمان، فرصت صحبت داشتند که بد نیست غایبان هم بخوانند.

شمعی روشن کنید!

محمدرضا زائری نویسنده کتاب‌ها گفت: یک نکته برایم روشن است و آن اینکه؛ فکر نمی‌کنم با انتشار این آثار اتفاقی در عالم رخ داده، اما معتقدم هر کس به اندازه روشن کردن شمع

جلسه‌های رونمایی از کتاب معمولاً جلسه‌های خلوتی هستند و جز چند سخنران که برای نقد یا تمجید از اثر دعوت می‌شوند، بقیه اهالی رسانه‌اند تا بلکه به مدد این سخن‌چینی‌ها - که البته اینجا کاملاً ممدوح است - غایبان هم مثل حاضران به تورق کتاب همت کنند. اما هستند معدود جلسه‌هایی از این دست، که اهل رسانه در آن‌ها مهجور می‌شوند و اگر بخواهند با هریک از چهره‌های شناخته شده مجلس گپی هم بزنند، باید بی‌خیال اصل خبر بشوند! جلسه رونمایی از سه کتاب «حجاب بی‌حجاب»، «قدم کلیک‌هایتان بر چشم» و «باید رفت» از این دست بود.

معمولاً در این جلسه‌ها کتاب‌ها را زیر پارچه‌ای پنهان می‌کنند تا بعد بزرگ‌ترهای جلسه زحمت رونمایی را بکشند اما وقتی جلسه‌ای مثل جلسه



گفت: حدود ۳۰ سال است که با محمدرضا زائری انس و الفت دارم. پیش‌تر با پدر او آشنا بودم، سابقه آشنایی‌ام با خود او مربوط به دورانی است که در دبیرستان درس می‌خواند. اواخر سال ۶۱ به دعوت آیت‌الله امامی کاشانی به مدرسه عالی شهید مطهری رفته بودم و به پیشنهاد ایشان رشته معارف اسلامی را در مدرسه عالی مطهری راه‌اندازی کردیم که حجت‌الاسلام زائری از شاگردان آن دوران هستند.

وقتی به وزارت ارشاد آمدم با توجه به ذوق و سلیقه زائری، پیشنهاد تاسیس «خانه روزنامه‌نگاران جوان» را به او دادم. تاسیس این دفتر اتفاق بسیار مهمی بود. آن زمان خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدم و به ایشان گفتم سال آینده دو نهاد نوپای مرکز سنجش افکار عمومی و خانه روزنامه‌نگاران جوان را تاسیس می‌کنیم. آقا فرمودند چرا سال آینده؟ همین الان شروع کنید و وقتی فهمیدند مسوولیت خانه با زائری است، از او تمجید کردند. کاش آن خانه همچنان پایدار می‌ماند. بعد هم که زائری به موسسه همشهری رفت این پویایی ادامه داشت؛ «همشهری محله» یکی از کارهای جدید حوزه روزنامه‌نگاری بود که مربوط به همان دوران است.

محمدرضا زائری به یک روزنامه‌نگار، نویسنده و روحانی تبدیل شد که وقتی در حوزه‌ای وارد می‌شود با شور، شوق، تحول و نوآوری کار می‌کند.

اصل، در نگفته‌ها است!

سیدمهدی شجاعی که از مدعوین اصلی جلسه بود و قرار بود سخنران این جلسه هم باشد، به دلایلی از قبیل کسالت، به این جلسه نرسید اما یادداشتی برای جناب زائری نوشته بود که برادرش سید مظفر شجاعی آن را خواند: سه اثر «حجاب بی حجاب»، «باید رفت»، «قدم کلیک‌هایتان بر چشم» را مطالعه کردم. این آثار آن قدر ارجمند است که برای هر یک از آن‌ها به شما خداحوت می‌گویم. نکته‌ای درباره این سه اثر و سایر آثار زائری به نظرم می‌رسد و آن اینکه نباید ظرفیت‌ها و توان زائری را تنها به همین متن‌ها محدود بدانیم. آنچه به نظر من از او بروز یافته، سخنی است کوتاه از آنچه هست و هنوز قوام بیشتری می‌طلبد. اصل هنر و هنر اصیل را باید در حرف‌های نگفته سنجید. هنر مرد در ناگفته‌های او نیز خوابیده است. شاید ۲۰ سال دیگر باشد که می‌بینید آنچه از زائری تصور کرده‌اید، همه حقیقت نبوده و مانند کوه یخ، بخش اعظمی از

خود را نمایان نکرده است. معتقدم زائری نباید به موفقیت امروزش دل خوش کند بلکه باید آن را سکوی پرشی برای حرکت‌های بعدی خود قرار دهد.

آهسته شتاب کن

یونس شکرخواه استاد علوم ارتباطات گفت: قدرت کلمه بسیار بالا است. کلمه پرقدرت‌ترین پدیده در جهان امروزی به شمار می‌رود. یک کلمه می‌تواند دلی را بشکند یا به دست آورد. یک کلمه می‌تواند مسیر زندگی شخصی را تغییر دهد. انسان مقتدر کسی است که جریان رویش کلمه را سد نکند و به آن فرصت ارایه دهد. باید به واژه‌ها اجازه طرح شدن بدهیم. استمرار فضای نشر از نوشتن مهم‌تر است. باید طوری نوشت که جریان نشر قطع نشود. در گذشته اگر عالمی حرف تازه‌ای داشت که متناسب با زمان خود نبود، آن را می‌نوشت و دفن می‌کرد تا بلکه روزگاری گوشه بیل باغبانی آن را از دل خاک بیرون بیاورد و فرصت شنیده شدن پیدا کند. اما در روزگار ما تا چیزی به ذهن‌مان می‌رسد، قلمی برمی‌داریم و آن را می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم.

سخن من سخن از بایدها و نبایدها و سخن از کاستی‌ها نیست بلکه معتقدم باید به موقع گفت و فرصت‌سوزی نکرد. باید به جریان نشر فکر کرد. باید «نیستان» باقی می‌ماند. اگر گذشته را مرور کنیم همه ما این تجربه دردناک را به دست آوردیم، پس باید سعی کنیم جریان نشر همیشه مستدام باشد. در روزگار ما نمی‌شود خیرخواه باشی و حرف نزنی. نمی‌شود دهان مطهر داشته باشی و به کلامت فکر نکنی. من معتقدم برای آباد شدن باید شتاب کنیم اما آهسته؛ در واقع باید به استمرار زندگی بیاندیشیم اما با آهسته شتاب کردن.

دعوت به یک فوجان قهوه، با زبان روزه!

رضا امیرخانی حرف‌هایش را با همان «الیه یصعد الکلم الطیب» شروع کرد و با اشاره به دختر بچه شش - هفت ساله‌ای در گوشه مجلس گفت: «فکر می‌کنم غیر از آن دختر کوچولوی محببه که کنار مادرش ایستاده، من باید از بقیه حاضران در مجلس بابت روی سن آمدن و صحبت کردن عذرخواهی کنم، چون حداقل فضل سنی بر من دارند!»

نویسنده «قیدار» گفت: سال‌ها پیش در لبنان پی‌گیر انتشار کتاب‌هایم بودم. در خیابان الحمراء با روحانی جوانی همراه شدم که تقاضای کمک

من را پذیرفته بود. با او دنبال دفتر ناشران بودیم. من که بین رفقا به فرزند و سریع بودن مشهور هستم، در برابر سرعت او خسته شدم. خواستم کمی استراحت کنیم، او من را به قهوه در یک کافه دعوت کرد. بعدها فهمیدم آن روحانی جوان که با یک فوجان قهوه خستگی را از تن من درآورد، آن روز خودش روزه بوده است. این رفتار همان چیزی است که من در منش رفتاری محمدرضا زائری یافته‌ام. او می‌تواند روزه باشد و به ما قهوه بدهد و خودش ننوشد. این یک نسخه ارزشمند است که شخص تکیه بر داشته‌های ظاهری و تقوای خود نداشته باشد. همیشه برایم این سوال مطرح بوده است که طریقت و شریعت در دین ما کجا می‌تواند خود را در معرض دید درآورد و چیست که گفته‌اند «تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است». همیشه فاصله میان مسجد و حسینیه برایم مهم بوده است. برای خطیب در مسجد منبر قرار می‌دهند که خودش قرص است و اگر کمی هم روی آن سستی کنیم ما را حفظ می‌کند اما در حسینیه چهارپایه می‌گذارند که اگر ذره‌ای روی آن سستی کنیم، ما را می‌اندازد. امروز به احترام فردی سخن می‌گویم که منبر را کنار گذاشته است و روی چهارپایه ایستاده و سخن می‌گوید.

اهل گلایه نیست

حسام الدین آشنا استاد دانشگاه امام صادق علیه السلام هم با اشاره به رویکرد دین محور و دغدغه‌مند زائری در آثارش گفت: در این سه کتاب تازه، از زائری کمتر گلایه می‌بینم. بر عکس، او در مقام قدرشناسی از همه کسانی برآمده که بر گردن او به نوعی حق دارند. پیش از این نیز در کتاب نیم قرن تکاپو نوشته عبدالهادی حائری و نیز کتابی از استاد پاپلی یزدی خوانده‌ایم که چگونه کسی که همگان تحقیرش می‌کنند، مبدل به یکی از نام‌آورترین اندیشمندان ایرانی می‌شود اما زائری در این کتاب کرامتمندان از افرادی یاد می‌کند که در حق او و فرهنگ کشورش بزرگی کرده‌اند. یادداشت‌های کوتاه و نیمه‌بلند حجت‌الاسلام محمدرضا زائری را رویکرد اجتماعی و دینی است. زبان آثار او اصلاح اجتماعی است هرچند این مسیر را دیگران هم پیمودند و او وام‌دار آن‌ها است. او مسیری را پیموده که سیدجمال شروع کرده و متأثر از روحانیت قدیم است.

«حجاب بی حجاب»، «قدم کلیک‌هایتان بر چشم» و «باید رفت» را نشر آرما منتشر کرده است.

پایان طرح توسعه حرم حضرت امام علی علیه السلام تا سال ۹۶



رئیس ستاد بازسازی عتبات عالیات گفت که بسیاری از طرح های زیربنایی طرح توسعه حرم امیرالمومنین علیه السلام انجام شده و طی برنامه ریزی تا ۵ سال آینده این طرح به پایان می رسد. حسن پلارک با اعلام این خبر تصریح کرد: ۲۰۰ هزار مترمربع زمین در اطراف حرم امیرالمومنین علیه السلام خریداری شده و ۲۱۸ هزار متر به فضای زیارتی حرم اضافه شده است. این بخش با کارگزاری ۲۳،۵۰۰ متر شمع وارد مرحله اجرایی شده و طی ۵ سال آینده صحن حضرت زهرا سلام الله علیها و توسعه حرم امیرالمومنین علیه السلام به پایان می رسد. به گفته وی عقب نشینی ۲۰۰ متری اطراف حرم امام حسین علیه السلام و حضرت عباس علیه السلام از دیگر اقدامات ستاد بازسازی عتبات عالیات است. این در حالی است که کار ساخت ضریح حضرت سیدالشهدا علیه السلام تا دو ماه دیگر به پایان می رسد. بنا بر گزارش روابط عمومی ستاد عتبات عالیات، در ساخت ضریح سیدالشهدا علیه السلام از هیچ ارگان و نهاد دولتی کمک نگرفته ایم و همه هزینه ها توسط مردم تامین شد.

پرداخت وام به اعضا خانه مداحان کشور

تعاونی مسکن هنوز به مرحله اجرا نرسیده است اما یکسری از مداحان در این تعاونی ثبت نام کرده اند. مدیر روابط عمومی خانه مداحان کشور همچنین از اختصاص هزار و ۲۰۰ واحد قبر در قطعه ۳۰۱ بهشت زهرا سلام الله علیها به مداحان یاد کرد و گفت: از یکسال پیش تاکنون قطعه ای مجزا با عنوان «قطعه روضه الحسین» برای مداحان در نظر گرفته شده است. وی در خاتمه با اعلام راه اندازی شبکه رادیویی برای مداحی گفت: رادیو نوا فعلا یک ساعت در روز به مداحی اختصاص دارد.

پرداخت وام ۵ میلیونی به مداحان با همیاری شهرداری تهران از چندی پیش با اختصاص یک میلیارد تومان اعتبار آغاز شد. مدیر روابط عمومی خانه مداحان کشور در این باره گفت: با یکی از بانک ها تعامل کردیم تا وام ۵ میلیونی با سود ۴ درصد به همه مداحانی که عضو خانه مداحان کشور هستند، تعلق بگیرد.

جواد احمدی ادامه داد: تاکنون به ۱۵۰ مداح وام ۵ میلیونی پرداخت شده است. وی همچنین از ایجاد تعاونی مسکن برای مداحان خبر داد و گفت: البته

درس خارج فقه فناوری های نوین برگزار می شود

درس خارج فقه فناوری های نوین با موضوعاتی همچون فناوری اطلاعات، ارتباطات، محیط زیست، مهندسی ژنتیک، فناوری تولید مثل، پیوند اعضا، مرگ مغزی، شبیه سازی، فناوری فضایی و هسته ای در قم برگزار می شود. خبرگزاری رسا با اعلام این خبر نوشت: درس خارج فقه فناوری های نوین، با تدریس حجت الاسلام حمید شهریاری، رئیس مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی برگزار می شود. بر اساس این گزارش، تعریف فناوری و فناوری های نوین، اثرات مثبت و منفی فناوری های نوین بر حیات انسان و محیط زیست، مسائلی که فناوری های نوین برای جوامع ایجاد کرده است، جایگاه بحث از مسائل فناوری های نوین در فقه شیعه، بررسی مسایل فناوری های نوین از دیدگاه فقه شیعه و بحث تطبیقی در باب مسایل فناوری های نوین، بخشی از مباحث مربوط به فقه فناوری های نوین است که در این درس ارائه می شود.



■ اخبار کوتاه ■

■ دارالقرآن موفق تر است

رئیس سازمان تبلیغات اسلامی گفت: مدل کنونی یعنی پیگیری برنامه ها از طریق سازمان دارالقرآن نسبت به گذشته موفق تر است.



حجت الاسلام والمسلمین سیدمهدی خاموشی گفت: اگرچه در ساختار جدید سازمان تبلیغات سه معاونت فرهنگی، آموزشی و پشتیبانی پیش بینی شده اما همچنان سیاست های کلی در حوزه قرآن از طریق سازمان دارالقرآن الکریم دنبال می شود.

■ حاج علی انسانی در بیمارستان

حاج علی انسانی، از مداحان بنام اهل بیت علیم السلام اخیراً در یکی از بیمارستانهای تهران بستری شده است. وی به دلیل مشکلات قلبی در بخش آی.سی.یو بیمارستان بستری بود که پس از بهبود نسبی به منزل منتقل شد.

■ تاسف قرائتی از متلک گویی

سعودی ها

حجت الاسلام قرائتی گفت: تأسف بار است که قطری ها و سعودی ها برای اقامه نماز فوتبالیست هایشان به ما فخر می فروشند.



چند وقت پیش نامه ای داشتیم از عربستان سعودی که در آن تصریح شده بود در این کشور هر جا چراغ مهتابی روشن است یعنی در آنجا مسجدی واقع شده است در حالی که در تهران روشن بودن این چراغ ما را به طبایخی رهنمون می شود.

■ طرح توانمندسازی ائمه جماعات

اجرای می شود

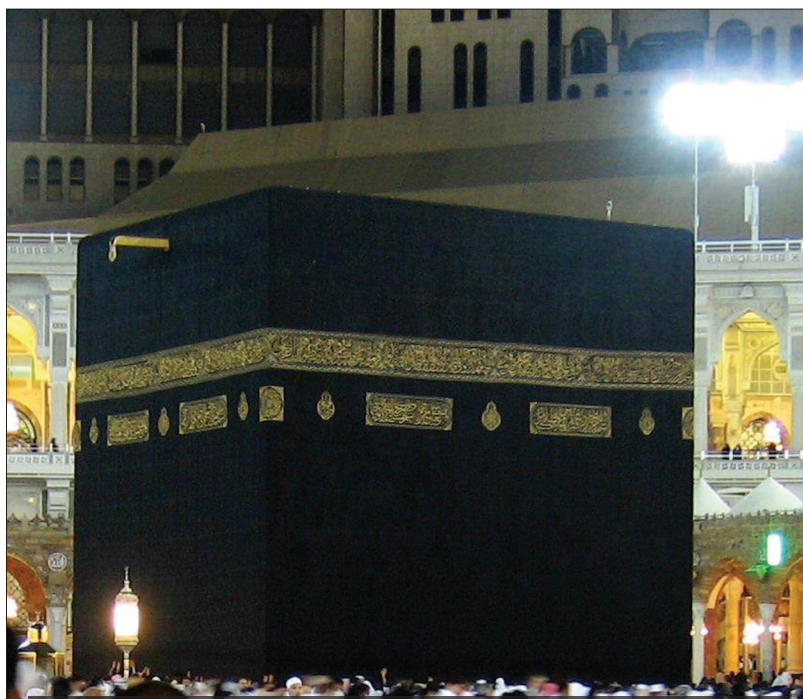
حجت الاسلام حمید آقایی، معاون فرهنگی مرکز رسیدگی به امور مساجد توانمندسازی ائمه جماعات را یکی از راهبردهای اساسی این مرکز دانست و از اجرای طرح توانمندسازی ائمه جماعات در قالب برنامه ای دوساله از اوایل تیر ماه خبر داد.

♦♦♦ آیت الله جوادی آملی: بیشتر جن گیرها دروغ گویند



تنزل الشیاطین - تنزل علی کل أفک أثیم» گفت: جنیان معمولاً اخبار مخلوط به کذب می دهند و جن گیرها هم غالباً حرف ها را با دروغ همراه می کنند، یعنی همان طور که اکثر جن ها کاذبند، اکثر جن گیرها هم دروغ گو هستند از این رو اخبارشان قابل اعتماد نیست. این جن گیرها که در هر عصر و مصری هستند مصداق «أفک أثیم» می باشند و شیاطین بر آن ها نازل می شوند.

آیت الله جوادی آملی در جمع علما و روحانیون حوزه علمیه در مسجد اعظم قم گفت: فیلم ساز وقتی می بیند دشمن در هجو رسول خدا فیلم می سازد باید در جمال و کمال ایشان و امیرمؤمنان علیه السلام فیلم بسازد. اموری مثل قدرت شعر و حنجره ای که صدای زیبا دارد به دست خدا و نعمت او است و باید به وسیله آن از دین دفاع شود. این استاد تفسیر حوزه علمیه گفت: با اشاره به آیه شریفه «هل أنبئکم علی من



♦♦♦ اعلام زمان بندی نقل و انتقال حجاج همزمان با آیین حج

تا ۳۰ مهر ماه و در صورت انتقال با هواپیما تا اول آبان فرصت دارند. این در حالی است که پروازهای ویژه ورود زائران از طریق دو فرودگاه بین المللی شاه عبدالعزیز در جده و فرودگاه شهر مقدس مدینه انجام می شود. به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حج وابسته به بنه مقام معظم رهبری، پروازهای ورودی حجاج به عربستان تا ۲۹ مهر ماه ادامه دارد. پروازهای ویژه بازگشت زائران نیز از ۹ آبان آغاز و تا ۹ آذر ماه ادامه می یابد.

وزارت حج عربستان برنامه زمان بندی کلی نقل و انتقال حجاج بیت الله الحرام از جده به مدینه منوره و از مدینه به مکه مکرمه را اعلام کرد. بر اساس اعلام وبسایت رسمی وزارت حج عربستان، آخرین زمان برای عزیمت زائران از شهر جده به مدینه منوره از طریق اتوبوس، ۲۰ مهر ماه و از طریق هواپیما ۲۷ این ماه اعلام شده است. همچنین، زائران حج تمتع در صورتی که بخواهند با استفاده از اتوبوس از شهر مقدس مدینه به مکه مکرمه مشرف شوند

عزیمت ۲۰۰ عراقی با پای پیاده به مشهد

هیئت أنصار الولاية در بردارنده حدود ۲۰۰ نفر از شهرهای مختلف عراق است. این زائران عاشق به قصد تشرف به زیارت مرقد مطهر و منور حضرت أبالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه، با پای پیاده از نقطه مرزی عراق-ایران (مهران) به مشهد مقدس آمدند. سرپرست این گروه پس معرفی این هیئت، گفت: "... برادرانی که هم اکنون اینجا هستند کسانی می باشند که سر تا پای وجودشان عشق به امام رضا علیه السلام است و بر اساس این عشق اقدام به این عمل نمودند و این راه را در ۴۸ روز پیمودند تا به مشهد مقدس رسیدند.



تدریس قرآن کریم توسط یک کشیش در کلیسا!

در پی تکرار رفتار وقیحانه و ضد اسلامی «تری جونز» کشیش آمریکایی و قرآن سوزی مجدد وی، «اسکوت مورگان» دیگر کشیش آمریکایی در اقدامی جالب و قابل توجه و با هدف خنثی کردن اقدام وی، تدریس قرآن کریم در یکی از کلیساهای آمریکا را آغاز کرد. گفته می شود «اسکوت مورگان» در اقدامی شخصی و داوطلبانه، شرح و تدریس آیات قرآن کریم را در کلیسایی در ایالت ورجینیای آمریکا آغاز نمود. او کار خود را با شرح آیهایی در مورد زن در قرآن و مسأله همزیستی مسالمت آمیز بشر آغاز کرد. گفتنی است این رفتار مورگان به قدری جالب بود که یکی از شبکه های آمریکایی بخش هایی از تدریس او را پخش نمود و به مقایسه او با «تری جونز» پرداخت. «اسکوت مورگان» طی اظهاراتی در این باره گفت: مهم ترین نکاتی که در ذهن افکار عمومی آمریکا در مورد دین اسلام وجود دارد، دو مسأله زن و خشونت است از همین رو بنده تدریس خود را از دو موضوع زن و همزیستی مسالمت آمیز بشر از نگاه قرآن آغاز کردم.



دفاع جانانه از رسول الله در زندان

اخیرا یک شهروند کویتی به اتهام مورد اهانت قرار دادن پیامبر عظیم الشأن اسلام، از سوی نیروهای امنیتی کویت بازداشت شد. گفته می شود او به محض اینکه روانه بازداشتگاه شد، از سوی یکی از زندانیان که هم سلولی وی بود، مورد حمله شدید و ضرب و شتم قرار گرفت. مورد اهانت قرار دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اخیرا به پدیده ای در کشورهای عربی و به ویژه کشور کویت تبدیل شده که هر یک ماه یا دو ماه یک بار چنین کاری صورت می گیرد. همین امر باعث شده که دولت کویت هفته گذشته از پارلمان این کشور درخواست کند که قانونی تصویب کنند که به موجب آن هر کس به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم توهین کند، مجازاتش اعدام باشد. ناگفته نماند این قانون تا بدین لحظه از سوی پارلمان کویت تصویب نشده اما بررسی های انجام شده نشان می دهد که بیشتر شهروندان کویتی موافق تصویب چنین قانونی هستند.



تحصن طلاب حوزه های علمیه کربلا

اخبار رسیده از شهر کربلای معلی حاکی از آن است که طلاب حوزوی و علوم دینی شهر کربلا در اعتراض به انفجار بمب صوتی در حوزه علمیه «امام القائم» که طی ماه جاری انجام گرفت، در مسجد امام موسی کاظم تحصن کردند. در همین راستا آیت الله سید «محمدتقی مدرسی» از مراجع تقلید کربلا با حضور در جمع این طلاب متحصن به سخنرانی پرداخت و گفت: کسانی که به حوزه علمیه و دفاتر علما حمله می کنند، به سرنوشت رژیم سابق دچار خواهند شد. وی در ادامه افزود: هیچ کسی نمی تواند مردم را از علما و حوزه های علمیه جدا کند و هر تلاشی در این زمینه محکوم به شکست است، زیرا خداوند متعال با علما است و مردم نیز گرد آنها هستند.

آیت الله مدرسی همچنین گفت: رژیم سابق بسیاری از علما و مراجع تقلید و نیز عامه مردم را کشت و یا آواره کرد تا حوزه ها را از جامعه جدا کند اما مردم در کنار علما و مراجع باقی ماندند.

وی افزود: حوزه های علمیه باید خود را برای رهبری امت آماده سازند زیرا علما رهبران واقعی امت هستند و اگر مردم با مراجع و علما بیعت نکنند، از شیطان پیروی خواهند کرد و در زندگی خود با مشکلات زیادی روبه رو خواهند شد.

آزار زن مسلمان در آمریکا

شرکت مخابراتی بین المللی آمریکا یکی از کارمند زن این سازمان را به خاطر روی آوردن به اسلام به شدت مورد آزار و اذیت قرار داد. سوزان بشیر، زن تازه مسلمان شده آمریکایی به دلیل گرویدن به اسلام در محل کار خود که یکی از بزرگترین شرکت های مخابراتی این کشور است مورد آزار و اذیت قرار گرفت. این زن تکنیسین ۴۱ ساله از سال ۱۹۹۹ در شرکت مخابراتی AT&T مشغول به کار است و از سال ۲۰۰۵ به اسلام روی آورد. از زمانی که این زن مسلمان با پوشش اسلامی در محل کار حاضر می شود همکاران وی در این شرکت او را با دشنام از خود می رانند و اسلام را مورد تمسخر قرار می دهند.

هیأت



دیدار بازن لاله‌زاری در کربلا
ناشنیده‌هایی درباره‌سیدمهدی
قوام



آقای خوش وقت گفت: ساده
حرف بزن
خانواده منبر از بزرگان اخلاق و
منبر می‌گویند



یادگار خوشدل شیرین سخن
انجمن نغمه‌سرایان مذهبی ۵۰
ساله‌می‌شود



می‌خواستند ما از همین بزنند
۳۰ سال مداحی در سه ساعت
گفت‌وگو با حاج محمدرضا
طاهری



ناشنیده‌هایی در باره
سید مهدی قوام

دیدار با زن لاله‌زاری در کربلا

فاطمه صناعی



هنوز هم پس از سالها وقتی چیزی از سید مهدی قوام می‌شنوی بی‌اختیار منقلب می‌شوی. سال ۱۳۷۹ در خانواده مذهبی و روحانی در تهران به دنیا آمد. چند برادر داشت که همگی در بلای و با و طاعون آن سال‌ها از دنیا رفتند و او به عنوان یگانه پسر خانواده در کنار خواهرانش بزرگ شد. پدرش روحانی و از علمای روزگار بود. سید مهدی هم مانند پدر، کسوت روحانیت را برگزید و به حوزه علمیه اراک رفت؛ همان جا که مرحوم شیخ عبدالکریم حائری مشغول تدریس و سرگرم پرورش عالمانی بزرگ بود. تازمانی که مرحوم حائری تصمیم گرفت حوزه علمیه را به یک شهر مذهبی منتقل کند و حوزه علمیه قم را تاسیس کرد. سید مهدی هم تا جایی ادامه داد که به گفته خواهرش اجازه اجتهاد از صاحبان کرامت و مقام در آن زمان، یعنی شیخ عبدالکریم حائری و سید ابوالحسن اصفهانی گرفت. سوم شوال ۱۳۸۴ قمری مطابق با سال ۴۲ شمسی بود که در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت. با این همه جای تعجب بود که چرا با این درجه و مقام و پوشیدن لباس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی او را آیت الله نخوانده و تنها به او «آقا سید مهدی قوام» می‌گویند. عارفی که خدا را شناخته بود، نه به دنبال نام و نشان بود، نه لقب و سمت و نه قید و بند؛ سید مهدی فقط خدا را می‌دید.



سید جعفر فیروز آبادی می گوید: آقا سید مهدی سرآمد روزگار بود. تنها واعظی بود که صحبت از عرفان می کرد

با قلبی لبریز از تأثر و اندوه شدید بدینوسیله
فوت فرزند رشید خاندان عصمت و طهارت (ع)
مرحوم حجة الاسلام آقای حاج سید مهدی قوام زاد
واعظ شهیر را باطلاع عموم دوستان بخصوص
سلسله جلیله علماء و واعظ محترم و بازرگانان و
اصناف و عموم طبقات میرساند مجلس تذکری
از طرف (هیئت محمدی) روز جمعه ۲۲ ر ۱۲ از
ساعت ۸ الی ۱۱ صبح در مسجد حاج اسمعیل هوری
منعقد است بدیهی است بشادی روح آن مرحوم
عموم طبقات از شر کت در مجلس ترحیم مزبور
مضایقه نغمو آهند فرمود
هیئت محمدی (ص)
عالی میابان ری میدان آناه کوچه شرد در آن مسجد حاج اسمعیل هوری

مهدی را پیدا کردیم. خواهرش از نسب پدری و مادری و شجره نامه مبارکشانی می گوید. گفت که علامه مجلسی صاحب کتاب شریف بحار الانوار از اجداد مادرش است؛ همان تباری که تبار بزرگان است و همسر آیت الله بروجرودی نیز از همین خانواده بزرگ است.

نسب پدری شان هم به امام محمد تقی علیه السلام می رسد. اما مزاده موسی میرقعه که در قم است، جد سید مهدی قوام است. خواهرش می گوید: «شهرت ما «برقعی» بود. زمانی که به تهران آمدم، شهرت ما تغییر کرد و «آل آقا» شد و بعدها نیز از طرف حکومت آن زمان به برادرم شهرت «قوام» دادند؛ شهرتی که مخصوص بزرگان بود. از طرف دیگر ۳۱ پشت پدری آنها به شیخ مفید رحمه الله علیه می رسد.»

عفت خانم می گوید که پدرشان متولد کرمانشاه بوده و در خانواده ای از ایل عشایر کرمانشاه بزرگ شده است.

مقبره آل آقا اکنون در کرمانشاه است. زمانی که در اراک، وبا و طاعون آمده و علما پراکنده شده اند و هر کس به شهری رفته، پدر من به تهران آمده است.

اهل مادیات نبود. یادم می آید زمانی برای منبر در دهه عاشورا، ایشان را به کرمان دعوت کرده بودند. معمولاً یک نفر همراه ایشان می رفت. وقتی که تمام شده بود به ایشان پاکت داده بودند. وقتی برمی گشتند، کسی که همراه آقا بود، در اتوبوس به او سفارش و اصرار می کرد که ببینید چقدر به شما داده اند. آقا گفته بود: چه کار داری؟ هیچ گاه پولی که به او می دادند را نمی شمرد؛ خرج می کرد تا تمام می شد. بعد هم که به تهران رسیدند، به گاراژ شمس العماره - که نزدیک منزلش بود - رسید و پول را جایی که باید می داد، داد و دست خالی به خانه رفت. آقا سید چنین اخلاقیاتی داشت. وقتی از ایشان دعوت می کنند که رئیس قطب درویش شود، نامه را پاره می کند و دور می ریزد. مرد خدا بود. دنبال مادیات و مقام نبود. برای همین نامه را پاره کرد و دور ریخت و گفت: من دنبال این چیزها نیستم. آقا سید مهدی نصف مثنوی را حفظ بود. پدر مرحومش هم که مومن به تمام معنا بود، کل مثنوی را حفظ بود.»

چگونه آل آقا قوام شد

در جست و جوی عفت سادات، خواهر آقا سید



مریم خانم، دختر سید مهدی قوام می گوید «ما سه خواهر و چهار برادر بودیم که یکی از برادرانم در جوانی فوت کرد.

پدرم از خوبی و اخلاق چیزی کم نداشت. او مدرسه ساز نبود، «دل ساز» بود. ممکن است کسی مدرسه بسازد، اما دل نسازد. پدرم با کسانی که از مذهب های مختلف بودند، صحبت می کرد و هیچ گاه خودش را بالاتر از کسی حساب نمی کرد و هیچ کس را نمی رنجاند.»

مریم خانم که الان حدود ۷۵ سال دارد و بزرگ ترین دختر سید مهدی است، خیلی از پدر تعریف می کند و مداوم می گوید که پدرم با همه فرق داشت. او می گوید: «پدرم آنقدر خوب بود و مردم دوستش داشتند که تا ۴۰ روز افراد مختلف برایش ختم می گرفتند. پدرم زخم عالم بزرگی بود، اما پس از فوتش، تشییع جنازه ای که برای پدرم شد، برای او انجام نشد. پدرم با همه فرق داشت. نه پول زیادی داشت و نه به دنبال پول و مال دنیا بود. هر مجلسی می رفت و وعظ می کرد، نمی گفت به من پول بدهید. حتی برخی مجالس سالانه می رفت که پول نمی گرفت. هر وقت هم که به او پول می دادند، در پاکت را باز نمی کرد و نمی شمرد.»

او از روشنفکر بودن پدرش در دوره ای که چنین الفاظی به کار نمی رفته است، سخن می گوید و ادامه می دهد که: «آن زمان کمتر خانواده ای بود که به دختران اجازه درس خواندن بدهند. پدرم در آن زمان روشنفکر بود و به ما می گفت پوشش داشته باشید و درس بخوانید، اما رنگ معین نمی کرد. پدرم بسیار خانواده دوست و با مادرم خوش رفتار بود؛ طوری که همه می دانستند او را چقدر دوست دارد. پس از فوتش خواب های بسیاری دیده ام که اکنون در ذهنم نیست، اما بارها او را در باغ های سبز و زیبا، با ظاهری آراسته و خوب در کنار مادرم دیده ام. آنها در آن دنیا هم از هم جدا نشده اند.»

کسی که قطب درویش نشد

به شهرری رفتیم. با سرخ های که پیدا کردیم، برادرزن آقا سید را یافتیم. خانه اش کنار همان بیمارستانی که میراث پدر بود، قرار داشت. سید جعفر فیروز آبادی می گوید: «آقا سید، داماد آیت الله فیروز آبادی بود. زینت السادات فیروز آبادی یعنی خواهرم همسر سید مهدی بود. آقا سید مهدی سرآمد روزگار بود. تنها واعظی بود که صحبت از عرفان می کرد. ایشان اصلاً

کسی را بهایی نکن

خواهر سید مهدی قوام از عزیز بودنش در بین اقشار مختلف مردم نقلی می‌کند و می‌گوید: «یک تیمسار بهایی در آن زمان بود که به واسطه شخصیت برادرش بسیار به او علاقه‌مند بود و برای دیدن بارها به منزل رفته بود. هرگاه که برادرش را می‌دید، از علاقه زیاد به او در مقابلش تعظیم می‌کرد. برادرش به او گفته بود: «خودت بهایی هستی، اما دیگران را بهایی نکن.» برادرش صفات مخصوص به خودش را داشت که من از کی دیگری نشنیده و ندیده‌ام. پول می‌گرفت، طلبه‌ها را در مسجد شام می‌داد.»

خانه سیدمهدی سه راه مروی، کوچه حاجی‌ها بوده و خانه ابدی‌اش هم در یک از صحن‌های حضرت معصومه سلام‌الله علیه در قم در کنار پدر بزرگوارش که هر دو به ظاهر خراب شده است، اما سیدمهدی سال‌هاست که در دل‌های بسیاری خانه دارد؛ خانه‌ای که هیچ گاه خراب نمی‌شود.

پول‌ها را دید و قضاوت نکرد

سید قوام به گفته خواهرش هیچ پولی نداشت و حتی خانه‌ای که در تهران در آن سکونت داشت، ارثیه پدری‌اش بود. عفت خانم که حالا ۹۰ سال سن دارد و روی تخت خوابیده است، از شیرین دهنی برادرش هم می‌گوید و اینکه برادرش بسیار بچه‌ها را دوست می‌داشت. او می‌گوید: «برادرش آدم دنیا نبود. این حرف را چون برادر من است، نمی‌گویم اما واقعا آدم دنیایی نبود تا این حد که گاهی فکر می‌کنم او چگونه تشکیل خانواده داد. او اهل هیچ حزب و گروهی هم نبود و هیچ تیمی نداشت. مردمی بود و مردم، خودشان از هر صنفی به علاقه داشتند. زمانی که برای او نامه فرستاده بودند که ریاست شیخ الشیوخ را به او بدهند، نامه را پاره کرد. از طرف دستگاه حکومت می‌خواستند او را قاضی کنند، اما قبول نکرد. پادم می‌آید یک روز دو خانم از خانم‌های فرمان‌فرما برای قضاوت نزد برادرش آمدند. یکی از آنها یک چمدان پر از پول را به او نشان داد و گفت که شما بگویید این بچه‌ای که می‌آورند، بچه من است. پول هنگفتی بود، اما سیدمهدی گفت من نمی‌دانم و ندانسته قضاوت نمی‌کنم.»

هذیان نمی‌گفت، راست می‌گفت

عفت خانم با لحن شیرین و صدای دلچسبی که دارد، خاطرات را خیلی دقیق برایمان تعریف می‌کند و می‌گوید: «چرا دروغ بگوییم؟ ما هم بعد از فوت سیدمهدی فهمیدیم او چه کسی بوده است و قبل از آن او را نمی‌شناختیم.» می‌گوید:



باشند!

حاج مرشد، کماکان زیر لب استغفرالله می‌گوید و سمت آن زن می‌رود و به او می‌گوید: خانم بروید آنجا پیش آن آقا سید. با شما کاری دارند. زن با تردید راه می‌افتد. حاج مرشد، همانجا می‌ایستد و از مشایعت آن زن می‌ترسد. آقا سید به آن زن می‌گوید: دخترم! این وقت شب، ایستاده‌اید کنار خیابان که چه بشود؟ شاید زن، کمی فهمیده باشد! کلماتش قدری هوای درد دل داشته است.

گریه می‌کند و می‌گوید که حاج آقا به خدا مجبورم، احتیاج دارم. سید، ولی مشتری بود! پاکت را بیرون می‌آورد و سمت زن می‌گیرد و می‌گوید: این، مال صاحب اصلی محفل است! من هم نشمرده‌ام. مال امام حسین علیه‌السلام است تا وقتی که تمام نشده، کنار خیابان نایست. شماره خانه‌اش را هم به آن زن می‌دهد. می‌گوید هر وقت تمام شد به من زنگ بزن، اما این کار را نکن. تو جوانی و حیفی. سید به حاجی ملحق می‌شود و دور می‌شوند اما انگار باران چشم‌های زن تمامی ندارد.

چند سال از این ماجرا می‌گذرد. این بار حرم صاحب اصلی محفل! سید دست به سینه از رواق خارج می‌شود. زیر لب همین طور سلام می‌دهد و دور می‌شود. به در صحن که می‌رسد، نگاهش به نگاه مردی گره می‌خورد و زنی به شدت محبوب که کنارش ایستاده است. مرد که انگار مدت مدیدی است سید را می‌پاییده، نزدیک می‌آید و عرض ادبی می‌کند و می‌گوید زن بنده می‌خواهد سلامی عرض کند. مرد که دورتر می‌ایستد، زن نزدیک می‌آید و کمی نقاب از صورتش بر می‌گیرد که سید صدایش را بهتر بشنود. صدا، همان صدای خیابان لاله‌زار است و همان بغض: آقا سید من را نشناختید؟ یادتان می‌آید که یک بار، برای همیشه دکان مرا تعطیل کردید؟ همان پاکت! آقا سید! من دیگر خوب شده‌ام! و این بار، نوبت باران چشمان سید است.

صاحب اصلی محفل!

مرحوم کافی از قول یکی از فرش‌فروش‌های بازار نقل می‌کرد: «۱۰ شب آقای قوام را دعوت کردیم، چراغ‌های مسجد دسته دسته روشن شد. الحمدلله، ۱۰ شب مجلس با آبروداری برگزار شد. آقا سیدمهدی که از پله‌های منبر پایین آمد، حاج شمس‌الدین - بانی مجلس - هم کم‌کم از میان جمعیت راه باز کرد تا به او برسد. جمعیت هم همین طور که سلام می‌کردند، راه باز می‌کردند تا دم در مسجد. وقت خداحافظی، حاجی دست می‌کند جیب کتش و می‌گوید آقا سید، ناقابل، اجرتون با صاحب اصلی محفل. سید پاکت را بدون اینکه حساب کتاب کند، پر قیایش می‌گذارد. مدت‌ها بود که دخل را دست دیگری سپرده بود! بعد حاج شمس‌الدین گفت: آقا سید! حاج مرشد شما رو تا دم در منزل همراهی می‌کنند.

حاج مرشد، پیرمرد ۵۰ - ۶۰ ساله لبخند زنان نزدیک می‌شود. حاجی شمس‌التماس دعا می‌گوید و آن دو راهی می‌شوند. در راه که می‌آمدند، زیر تیر چراغ برق خیابان لاله‌زار، زنی را می‌بینند که خیلی جوان نبود، اما هنوز سن میانسالی‌اش هم نرسیده بود. مضطرب، این طرف آن طرف را نگاه می‌کرد. جوراب شلواری توری، آرایش تند، گیس‌های پریشان ... رنگ دیگری به خود گرفته بود. سیدمهدی، حاج مرشد را صدا می‌زند و می‌گوید: آنجا را می‌بینی؟ آن خانم. حاجی که انگار تازه حواسش جمع آن طرف خیابان شده بود، زود سرش را پایین می‌اندازد و می‌گوید: استغفرالله ربی و اتوب الیه. آقای قوام می‌گوید: حاجی، برو صدایش کن بیاید اینجا.

حاج مرشد انگار که درست نشنیده باشد، تند به سیدمهدی نگاه می‌کند و می‌گوید: حاج آقا، یعنی قباحث نداره؟! من پیرمرد و شمای سید اولاد پیغمبر! این وقت شب ... یکی ببیند نمی‌گوید اینها با این زن بدکاره چه کار دارند؟ سید مکثی می‌کند و دوباره می‌گوید: بزرگواری کنید و ایشان را صدا کنید. به ما نمی‌خورد مشتری باشیم؟! حاج مرشد، بالاخره با اکراه راضی می‌شود. این بار او مضطرب این طرف و آن طرف را نگاه می‌کند و سمت زن می‌رود. زن که انگار تازه حواسش جمع آنها شده بود، کمی خودش را جمع و جور می‌کند و پیش خودش فکر می‌کند به قیافه‌شان که نمی‌خورد مشتری

بمناسبت چهارم وفات علین آراسگاه

ثقة المحدثین و فخر المحققین

آقای حاج سید مهدی قوامزاده

(طه نسب)

مجلس تذکر روزیکشنبه نهم فروردین ماه از ساعت هفت

الی نه بعد از ظهر در مسجد جامع منعقد می باشد بدیهی است

آنچه استاد مطهری درباره

سید مهدی گفت

تلنگر آن منبری

شهید مطهری در نقلی می گوید: «من و آقای قوام در میدان تجریش منتظر تاکسی بودیم. یک سواری آمد و به اصرار ما را سوار کرد. سید مهدی وسط راه پیاده شد، چون در محلی دیگر سخنرانی داشت، اما راننده از او پول نگرفت. وقتی پیاده شد به راننده گفتم برادر چرا پولت را نگرفتی؟ گفت این آقا مرا آدم کرد. گفتم یعنی چی؟ مگر آدم نبودی که تو را آدم کرد؟ گفت: نه این آقا من را از راه ضلالت و جهالت و دشمنی بیرون کرد. گفتم: چطور؟ گفت: من پدر ثروتمندی داشتم. مغازه و کار و درآمد خوبی داشت، اما من وضع خوبی نداشتم. اجاره خانه و بچه و اینها. مغازه ام هم خوب نمی چرخید. هر چه از پدرم پول خواستم کمکم نکرد و گفت: برو خودت بار خودت را از زمین بردار. من تصمیم گرفتم گروهی از دوستانم را جمع کنم که بروند و پدرم را به قصد کشت بزنند. اگر هم مُرد، مُرد. بالاخره من یک دانه پسرش بودم. مشکلاتم حل می شود. قرض ها و اجاره خانه ام را می دهم و از این حرف ها. گفت: روزی برای کاری به بازار رفته بودم. صدای واعظی از مسجد جمعه آمد. نمی دانم چه شد. انگار یک نفر مرا هل داد. من اهل منبر و روضه و اینها نبودم. رفتم مسجد جمعه در حالی که اصلاً جان نبود و من چمباتمه نشستم. این آقا تا من برسم پای منبر صحبتش را عوض کرد. اصلاً موضوع صحبتش چیز دیگری بود، اما چشمش که به من افتاد قرآن خواند و مطلب منبر را عوض کرد که اولادی که این طور کند و آن طور کند، هم عاق و الدین و هم عاقبت بخیری را در هر دو صورت در پی دارد. آنقدر این منبر در من اثر کرد که وقتی تمام شد، بلند شدم رفتم شیرینی خریدم و با اینکه سال ها بود خانه پدرم نرفته بودم، به آنجا رفتم. خلاصه من از آن راه برگشتم. رفتم دست پدرم را بوسیدم و از خطاهایم عذرخواهی کردم. مدت طولانی نگذشت که پدر با من بر سر مهر آمد و به من کمک کرد و مشکلاتم حل شد یعنی سید مهدی قوام فردی بود که این گونه انسان ها را می ساخت.»

که سید مهدی به یک باره می شنود یک نفر با تحکم او را صدا می زند و می گوید: «بزنم؟ بزنم؟» وقتی چشمانش را باز می کند می بیند که یک عقرب روی سینه اش است. از جا بلند می شود. زن و بچه اش هم بلند می شوند که عقرب را پیدا کنند که سید مهدی می گوید: «بخوابید، عقربی در کار نیست. این تلنگری به من بود.» فردای آن روز هم می رود و خبر می دهد که برای سخنرانی به هیأت کاشانی ها می رود و به جای ۱۰ روز، ۱۲ روز در آنجا منبر می رود و پولی هم نمی گیرد.»

کار کم زحمت و پرمفعت

او می گوید: «زمانی که از مکه آمده بودم، بستگان و همسایگان برای دیدارم به خانه مان می آمدند. روزی یکی از همسایگان ما آمد و عکس سید مهدی را که در اتاق من دید، گفت: عکس این آقا اینجا چه کار می کند؟ گفتم شما او را از کجا می شناسید؟ او نمی دانست که سید مهدی برادر من است. وقتی فهمید گفت: «او قسم داده بود که نگویم، الان چون از دنیا رفته است، برای شما می گویم. شوهر من نوکر امام حسین علیه السلام است. یک آقایی به هیأتشان می رود و می گوید: در منزل من مستاجر خانمی به نام «فاطمه بیگم» به شدت محتاج است. از فردای آن روز هر کسی می آمد از چادر نماز گرفته تا مایحتاج منزل، کمکی می کرد. آقا سید مهدی شب آخر که از منبر پایین آمد، موقع رفتن به شوهرم می گوید: «می خواهی یک کار پرمفعت کم زحمت انجام دهی؟ اما قسم بخور این مطلب را تا زنده ام به کسی نگویی.» شوهرم قبول می کند. باهم به بازار آهنگرها سرکوبه غریبان پلاک ۱۶ می روند. به او می گوید، این پاکت را به

«مثلاً یک روز امام جمعه همدان که برای ختم برادرم آمده بود، تعریف کرد که ما در همدان یک حسینیّه ساخته بودیم و آقاسید را راضی کردیم که برای افتتاح حسینیّه بیاید، اما سرما خورد. ایشان زیر کرسی در حال استراحت بود و همین طور که دراز کشیده بود، سرش را بیرون آورد و گفت: «آقای فلانی! (منظورش به من بود که نشسته بودم) بروید دم فلان مطب، آنجا یک خانم با بچه ایستاده. بروید و او را کمک کنید.» هوا بسیار سرد بود و برف شدیدی می بارید. دیگران گفتند سید مهدی هذیان می گوید. از تب زیاد است. آنقدر ناراحت شد که با لحن عصبانی گفت: «به جدم اگر نروید از شما راضی نمی شوم.» آنها هم که این طور سید مهدی را جدی می بینند، می روند و می بینند که خانمی با کودکی در بغل در آن هوای سرد، آنجا ایستاده و کسی نبوده که کمکش کند.»

عقربی که به حرف آمد

آقاسید مهدی منبرهای زیادی رفته است. خواهرش این گونه تعریف می کند که: «وقتی یک بار در هیأت کاشانی ها در تهران یک دهه سخنرانی کرده بود، شب آخر از او دعوت کردند که در کاشان هم برای آنها منبر رود. ضمن اینکه آنقدر سخنرانی آقا طرقدار داشت که منبر او را پایان برنامه قرار می دادند تا جمعیت به خاطر سخنرانی او بماند. سید مهدی خودش می گوید که «آن لحظه که خواستم به آنها جواب دهم، اصلاً فکر نکردم و همین طوری یک چیزی گفتم» او به شوخی می گوید «کاشان شما عقرب دارد، من نمی آیم!» و می رود. شب با خانواده روی پشت بامی که کف اش از سیمان بوده، خوابیده بودند

فاطمه خانم بده و بیا. از آن زمان به بعد شوهرم از مریدان آقا شد.

۵ تومان می‌دهم پنج سال دیگر پس می‌گیرم عفت خانم می‌گوید: «برادرم نمی‌گذاشت سخنانی‌هایش را ضبط کنند. اصلاً اهل خودنمایی نبود. به همین دلیل شاگردان و پامنبری‌هایش گاهی اوقات یواشکی ضبطی را پشت منبر پنهان و صدایش را ضبط می‌کردند. اصلاً این آدم بشر عادی نبود. اشتباهی آمده بود زمین!» او به این نکته هم اشاره می‌کند که «وقتی پسر جوان برادرم فوت کرد، حال و روزش معلوم بود، اما وقتی صدا از خانه بلند شد و همه شلوغ می‌کردند، داخل خانه آمد و گفت: «من امروز ۵ تومان به شما می‌دهم، پنج سال دیگر پس می‌گیرم. شما می‌توانید به من حرفی بزنید؟ این هم امانت خدا بوده است. خودش داده، خودش هم پس گرفته است.»

داستان عبای طلبه شهرستانی خواهرش عفت خانم می‌گوید که داستانی از یکی از علمای عصر حاضر دارد که درست نیست نامش را بیاورد، اما آن را تعریف می‌کند. او از قول آن عالم این چنین می‌گوید: «ما طلبه بودیم، اما در طلبه‌ها اشخاص نادری مانند سیدمهدی قوام کم پیدا می‌شوند. سیدمهدی دو عبا داشت که از جنس پشم شتر به عنوان مرغوب‌ترین نوع پشم آن زمان بود. یک روز در مسجد محمود آل آقا متوجه می‌شود که عبای یک طلبه شهرستانی مندرس است. به همین دلیل می‌گوید من که دو تا عبا دارم، یکی از آنها برای من حرام است. برای همین یک روز بیرون خانه منتظر می‌نشینم تا من از مسجد بیایم. همین طور که راه می‌رفتم، متوجه شدم که یک نفر پشت سرم راه می‌آید، اما گفتم شاید خانمی باشد و برای همین برگشتم. وقتی به بازار رسیدم، برگشتم و آقا سید که کنارم ایستاده بود، دیدم. گفتم امری دارید؟ گفت: «نه. نذری داشتم و می‌خواستم این عبا را به شما بدهم» یعنی وقتی می‌خواستست کار خیری کند هم این گونه بود.

زدی عقل و هوش از یک دزد! این خواهر برادر دوست که تمام مطالب و خاطرات و نوارهای مربوط به برادرش را جمع‌آوری کرده است، می‌گوید که یک روز آقای هاشمی‌نژاد این خاطره را تعریف می‌کرد که «یکی از طلبه‌ها مریض شده بود. برای عیادتش به کوچه حاجی‌ها رفتیم. وقتی از کسی که میوه روی چرخ ریخته

حرف‌های سید ابوالقاسم شجاعی درباره قوام شنیدنی است

زکی! من دانشمند نیستم



حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید ابوالقاسم شجاعی از خطیبان برجسته امروز که با آقا سید مراوداتی داشته است، برایمان از مقام و منزلت آقای قوام می‌گوید: «سیدمهدی قوام از نبوغ منبر و شخصیت‌های برجسته عرفانی در منبر بودند. ایشان فرزند مرحوم حاج قوام، پیرمرد سالخورده‌ای که با محاسن سفیدش چهره پرجاذبه‌ای داشت و در منبر اهل بیت علیهم‌السلام مردم را به معارف و مراتب عالی اسلامی و معنوی دعوت می‌کرد، بود. او از این پدر بزرگوار به وجود آمد.

من اساتید ایشان را از قول دیگران می‌گویم، چون خودم نمی‌دانستم. یک بخش تربیتی آقا سیدمهدی پدرش بود که در این خصوص ید طولایی داشت. آقا سیدمهدی قوام از نظر سبک منبر، ادیب و اهل عرفان بود و گاهی هم می‌دیدم این شعر را می‌خواند: باید که سر زلف تو را شانه ببندند/ یا مشک فروشان در کاشانه ببندند.

قید و بندی که به عنوان لباس روحانیت و تشریفات و این مسائلی که ما برای رضایت خاطر مردم داریم، نداشت. من یک بار در خیابان پامنار دیدم بچه‌اش را روی دوشش سوار کرده بود. یک پای بچه روی سینه پدر بود و یک پا پشت پدر. من رسیدم گفتم: حاج آقا! آخه این وضعیت ... گفت: «برو بابا، قبل از اینکه این مردم مرا طلاق دهند، من طلاقشان داده‌ام.» اصلاً به حرف مردم و این خصوصیات و جهات مربوط به اساس زندگی توجه نداشت. در یک سطح والایی بود.

منبرش نه مانند منبر ما که نیم ساعت، سه ربع منبر رویم و منبر پنجم و ششم تکرار شود. ایشان سال‌ها در شبستان آیت‌الله شاه آبادی مسجد جمعه، در محلی که آیت‌الله شاه‌آبادی نماز می‌خواندند، یک ظهر منبر می‌رفت، ساعت چهار پایین می‌آمد. اما مردم پای منبر فکر می‌کردند یک ربع پای سخنرانی نشسته‌اند.

افرادی که پای منبرش بودند هم کسانی بودند که دارای درجات علمی بالا بودند. افراد عادی هم پای صحبتش می‌رفتند، اما چیزی نمی‌فهمیدند. سطح سخنرانی‌هایش بسیار بالا

بود. خاطر من هست در خصوص «من وجدنی طلبینی من طلبینی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی وجدنی اشقنی و من اشقنی اشقته» تقریباً حدود یک ماه رمضان صحبت کرد. آن هم روزی دو - سه ساعت.

در مسجد هندی دوزانو پای منبر من نشسته بود. من در آنجا گفتم دیگر ادامه ندهم، دانشمند محترم ... تا گفتم دانشمند، یک مرتبه حاج مهدی گفت: «زکی!» که یعنی چرا به من می‌گوید دانشمند. مردم هم خندیدند. به هر حال او فقط خدا را می‌دید و بس.

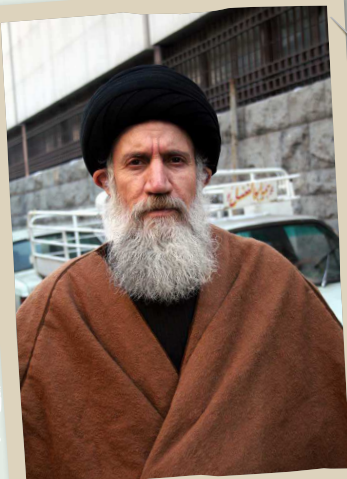
ما یک منزل کوچکی در خیابان مولوی داشتیم. آن زمان اداره گذرنامه ۱۵ تومان می‌گرفت و برای کربلا ویزا می‌داد. من رفتم برای مادرم گرفتم، چون مادرم مربی ما بود.

یک مردی در محل ما می‌خواست به کربلا برود، رفتم گفتم مادر مرا هم ببر. پولی به او دادم رفت. سحر در منزل را زدند، دیدم آقا سیدمهدی قوام است.

دست کرد در جیبش و یک مشت شکلات برای من ریخت و گفت که «خدا می‌خواهد تو را عاقبت بخیر کند که تو دیشب مادرت را به کربلا فرستادی.» این در حالی بود که احدی از این مسئله خبر نداشت و ایشان آمد و این را به من گفت که من هم در ختمش این مسئله را در مسجد اعلام کردم.

روزگار، دیگر رادمردی، بزرگواری، سخنگویی، شخصیت وارسته و به مقام عالی رسیده‌ای مانند آقا سیدمهدی قوام نخواهد دید.

باز هم حکایت دزد و قالیچه



حجت الاسلام والمسلمین سید عبدالله فاطمی نیا از خطای و علمای خبره هم خاطره‌ای از آقا سیدمهدی قوام نقل می‌کند و می‌گوید: «آقا سیدمهدی قوام رضوان الله تعالی علیه، مرد بسیار بزرگ و با سعه صدری بود؛ اعجوبه‌ای! شبی دزدی وارد منزلش می‌شود؛ همین که فرش را جمع کرده و در حال بردن بود، آقا سیدمهدی بیدار می‌شود، با کمال خونسردی به او می‌گوید: می‌خواهی این فرش را چه کنی؟ دزد می‌گوید: می‌خواهم آن را بفروشم. آقا سیدمهدی می‌گوید: اگر بفروشی، آن را از تو خوب نمی‌خرند؛ من آن را به تو مباح کردم، حلالیت باشد! برو آخر بازار عباس‌آباد، بگو: سیدمهدی فرستاده! آن را بفروش و برو کاسب شو! بعداً دیدند همان شخص، اهل عبادت و تقوی شده و از همان فرش، کاسبی و مغازه راه انداخته است.» آن دزد بعدها به آقای گل محمدی، خواهرزاده آقا سید می‌گوید که دایی تو یک دزد را کاسب کرد و آبروی مرا مقابل همسرش حفظ کرد و پرده مرا ندرید.

خدا عالم به غیب است. من از کجا بدانم کدام یک راست می‌گویند، من که نمی‌دانم اگر امضا کنم، جایم ته جهنم است.

یک سیخ کباب برای گریه

پسر عفت خانم، آقا محسن که حالا دیگر ۶۰ سال سن دارد از خوش اخلاقی‌های دایی‌اش داستان‌های جالبی نقل کرد. او می‌گوید: «یادم می‌آید بچه‌ها که نماز می‌خواندند، دایی مهدی که همیشه در یک جیب قبايش نخودچی کشمش و در جیب دیگرش پول خرد بود، می‌آمد و به بچه‌ها از هر دو جیب می‌داد.» آقا محسن از این هم می‌گوید که دایی‌اش حتی با حیوانات رفتاری محبت‌آمیز داشته و این همه اخلاق نمونه‌اش فقط به آدم‌ها منحصر نبود. تعریف می‌کند که «یک گریه داشتند که در خانه آنها بود و پنج - شش تا بچه زاییده بود. یک روز که کباب داشتند، یک سیخ کباب هم برای او انداخت و گفت که تو هم در این خانه حق داری و بعد با آن شوخ طبعی همیشگی‌اش گفت: خانم من که یک بچه زاییده این همه ناز می‌کند تو که شش تا زاییده‌ای!»

او خاطره‌ای نقل می‌کند که عفت خانم هم از گفتن آن طفره رفته بود. می‌گوید: «مادرم وقتی جوان بود و سرپا، به بیمارستان بوعلی و نجمیه می‌رفت و برای بیماران مسلول و روی که از شهرستان منتقل شده بودند، کمپوت و ... می‌برد و از طرف آنها برای خانواده‌هایشان نامه می‌نوشت. یک روز که به خانه برمی‌گردد، می‌بیند که دایی مهدی هم همراه پدرم در خانه هستند. آنها از او می‌پرسیدند: کجا بودی؟ مادرم هم توضیح می‌دهد که برای چه کاری رفته بوده است. دایی مهدی به او می‌گوید: «از مال چه کسی؟ می‌دانی اگر شوهرت راضی نباشد، اجازه نداری از پول او این مخارج را صرف کنی؟» مادرم چهره‌ای ناراحت به خود می‌گیرد. دایی مهدی به او می‌گوید «من ماهی ۱۰۰ تومان به تو می‌دهم. تو به این کارت ادامه بده» از آن به بعد هم مادرم به کارش ادامه می‌دهد. دایی من آدمی نبود که اگر کاری می‌کند، سر و صدا کند و به همه خبر دهد که فلان کار خیر را کرده است.

یک دزد دیگر هم آدم شد

کیان خانم یکی دیگر از دختران آقا سیدمهدی خاطره‌ای قشنگ که باز هم گویای بزرگ منشی پدرش است، برایمان تعریف می‌کند و می‌گوید: «بنایی داشتیم و مقدار زیادی لوله در خانه ما

بود، برای آقاسید میوه خریدیم، پولش را قبول نکرد. گفتم: اگر پول را نگیری، میوه را نمی‌برم. گفت: چرا؟ آقا سیدمهدی دست من را از جهنم گرفته و به بهشت برده است. یک روز آقاسید با عیال از خانه بیرون رفتند. من هم که در محل به دست کج بودن معروف بودم، به خانه آنها رفتم. یک سری اسباب جمع کردم و خواستم از در بیرون بروم. همین که دم در رسیدم، در باز شد و آقاسید با خانمش وارد شد. نگاهی به من کرد و یک سلام گرمی عرضه داشت. من که نمی‌فهمیدم چه شده است. گفت: «حالا که زحمت کشیده‌ای و تا اینجا آمده‌ای، بیا برویم و یک چایی بخوریم.» داخل خانه باز گشتیم. برایم چای و میوه آورد. بعد گفت: «اهل کجایی؟» گفتم خاک سفید. گفت: «این فرش دستی‌ها مال تو. یک چرخ دستی بخر و میوه بخر و داخل آن بگذار. هر چه هم از بارت ماند و از تو نخریدند، شب خودم از تو می‌خرم.»

من زدربار حسین ابن علی ماهانه دارم

عفت سادات می‌گفت «یک روز که یکی از اعیاد هم بود، خانه پدرم جمع بودیم، سیدجمال الدین تقوی، نوه حاج سیدنصرالله تقوی که از علمای بانفوذ آن دوران در دربار بود، برای دیدن پدرم به خانه ما آمدند. این آقا سیدجمال در آن زمان وزیر دادگستری بود. وقتی با پدرم دیدار کرد، نزد برادرم، سیدمهدی آمد و به او گفت: "تا کی می‌خواهی به این محله و آن محله بروی و روضه بخوانی، یک روز شرق، یک روز غرب، اینجا، آنجا؛ به جای این کار من یک محضرخانه به تو می‌دهم. تو به آنجا برو و سه کار انجام بده، هم حق عقد، هم حق طلاق و هم حق امضا داری که پول خوبی هم دارد." سید مهدی در جواب سیدجمال شعری با این مضمون را خواند:

من زدربار حسین ابن علی ماهانه دارم
کی دگر چشم طمع بر مردم بیگانه دارم
تا گرفتم دست خط نوکری از مادر او
بر در شاهان عالم منصبی شاهانه دارم
بعد هم یک بیت دیگر با این مضمون خواند:

نوکری ننگ است اما گاه دارد افتخار
هر که نوکر بر حسین شد پادشاهی می‌کند
بعد از آن به آقا سیدجمال گفت که از طلاق متنفر است. در مورد حق امضا که به قول معروف نون خوبی در آن بود هم گفت که یک عده می‌آیند که حق با آنهاست و با خود چندین شاهد می‌آورند. یک عده دیگر هم می‌آیند که حق با آنها نیست و آنها هم با خود شاهد می‌آورند و

نهی از منکر سید مهدی



مهدی امین فروغی که خودش قوام را ندیده و از شاگردان قوام وصف او را شنیده، از شیفتگان آقا سید است و مدام از شخصیت عرفانی او می‌گوید. او داستان های زیادی را که درباره آقای قوام شنیده است برایمان نقل می‌کند و می‌گوید: شخصی خیلی زیاد پای منبر آقا می‌آمده از او سوال می‌کنند ماجرا چیست؟ می‌گوید من دائم

سید شنیده است؛ یک شب آقا سید در حال گذر از کوچه خلوتی بود که دختر و پسری هم کنار کوچه در کنار هم با وضع نامناسبی ایستاده بودند. وقتی آقا سید در حال گذر از آنها بوده و آنها او را می‌بینند، حالت شرمندگی و ترس به خود می‌گیرند که سید نزدیک می‌شود و عبايش را از روی شانه اش برمی‌دارد و روی آن دو می‌اندازد و با لحن صمیمی می‌گوید: نترسید فقط هوا سرد است، این باشد که سرما نخورید و گرم شوید. این دختر و پسر که از رفتار سیدی که او را هم نمی‌شناختند، متعجب شده بودند، تصمیم می‌گیرند او را تعقیب کنند. این کار را می‌کنند تا به خانه اش رسیدند.

فردا صبح این دو جوان عباي آقا سید را عطر و گلاب زده برداشته و به خانه آقا سید مهدی می‌روند تا خطبه عقدشان را او جاری کند و با هم محرم شوند. این زوج خوش سعادت هم برای همیشه از مریدان آقا می‌شوند.

الخمر بودم و روزی بسیار حالم بد بود و پول هم نداشتم تا مشروب تهیه کنم، غرورم هم اجازه نمی‌داد از کسی پول بگیرم. از خانه بیرون آمدم و دم قهوه خانه ای نشسته و در این فکر بودم که چه کنم؟ نه پولی دارم و نه می‌توانم از کسی پول بگیرم حالم هم بد است.

یک دفعه کسی آمد و مرا بلند کرد و با لحنی دوستانه گفت بلند شو برویم رفیق چرا اینجا نشستی؟ چرا پکری؟ با هم رفتیم و من را صاف برد توی یک مشروب فروشی، نشستم منتها گفت من نیازی ندارم تو بزنی. با هم گل گفتیم و گل شنفتم. فردا دیدم این رفیق ما یک روحانی‌ست به دست و پایش افتادم و گفتم تو کی هستی؟ گفت: نمی‌گویم نکن اما این کار تو زحمت دارد، دردسر دارد. ببینید این شخص چه مقام و منزلتی دارد که بدنامی را به خودش می‌خرد تا شخصی را از ظلمت به نور بیاورد و آن شخص برای همیشه ترک کرد.

امین فروغی در خاطره دیگری از شاگردان آقا

بود. دزدی آمد و یکی از لوله‌ها را برداشت و برد. مردم دزد را گرفتند و آوردند و گفتند که این آدم مال شما را دزدیده است، اما پدرم گفت: نه، خودم گفتم ببرد. یک چادر هم بیاورید، این لوله جنش سخت است، آن را داخل چادر بپیچد و ببرد که اذیت نشود. این گونه سید مهدی آبروی ریخته دیگران را حتی از کف زمین جمع می‌کرد و به او بازمی‌گرداند.

حکایت مردی که یخ می‌فروخت

در نقلی دیگر آمده است: سید مهدی قوام یک روز از مجلس روضه به خانه برمی‌گشته است. یکباره چیزی توجش را جلب می‌کند. می‌شنود که یک شخص های‌های گریه می‌کند. جلوتر می‌رود و می‌بیند که در میدان شهر هیچ کاسی نمانده به جز یک یخ فروش که داد می‌زند «آهای مردم! بیایید یخ‌های من را بخرید، این همه سرمایه من است، سرمایه‌ام دارد آب می‌شود و از بین می‌رود».

وقتی سید آن صحنه را می‌بیند، همه یخ‌های آن مرد را می‌خرد و خودش هم می‌نشیند کنار دست آن مرد یخ فروش و شروع به گریه کردن می‌کند. مرد یخ فروش می‌پرسد: شما چرا گریه می‌کنی؟ سید می‌گوید: «تو با این کارت چه درسی به من دادی. تو یخ‌هایت داشت آب می‌شد این همه داد زدی و گریه کردی، من چه کار کنم که عمرم در گناه آب شد؟»

احمقی که دنبالش می‌گردد من هستم!

دختر عفت‌سادات، عشرت خانم از دست و دلبازی‌های دایی مهدی‌اش تعریف می‌کند. او خاطره‌ای از دوران بچگی‌اش به یاد دارد و می‌گوید: «یک روز منزل مرحوم دایی بودم. ساعت ۱۱:۳۰ شب بود که با پاکت میوه آمد. همه بچه‌ها ذوق کردند که میوه آورده است، اما وقتی ریختند، دیدند که همه میوه‌ها خراب است. دایی گفت: «من از زیر پل می‌آمدم. دیدم یک نفر داد می‌زند خدایا یک احمق برسان این میوه‌ها را از من بخر، من پیش زن و بچه‌ام بروم.

من هم از پشت سرش دست به شانه‌اش گذاشتم و گفتم تو آدم خوبی هستی، خدا دعایت را مستجاب کرد و آن کسی که می‌خواستی آمد. همه میوه‌ها را می‌برم. عفت خانم هم در تکمیل این خاطره می‌گوید: «وقتی سید مهدی به خانه آمده بود، می‌خندید و با خودش می‌گفت «امشب خودم را شناختم!» یعنی من احمق هستم!

در گذر دهم کتاب «کوچه نقاش‌ها» هم قصه دیگری با این مضمون آمده است: یک نفر از گردن کلفت‌ها و پهلوان‌های تهران به نام مصطفی بوده که چون دیوانه اهل بیت علیهم‌السلام بوده به او «مصطفی دیوونه» می‌گفتند. این آقا مصطفی در عالم جوانی با تیم «دانش‌ها» یک شب جمعه به باغ خاله در فرحزاد می‌روند. از آن طرف هم آقا سید مهدی به باغ خاله می‌رود. شاگردان آقا سید که مصطفی را می‌بینند، به او می‌گویند امشب یک مقدار رعایت کن. یکی از داش‌ها جلو می‌رود و می‌پرسد

گذر دهم کوچه نقاش‌ها

■ برداشت آخر ■

دیگر به خانه بر نمی‌گردم

پدرش هم بر اثر سرماخوردگی و ذات الریه در سن ۱۱۲ سالگی از دنیا رفته بود و سرانجام سیدمهدی هم همین شد، اما با این تفاوت که او در سن ۶۳ سالگی ذات‌الریه گرفت. او را به بیمارستان مفرح بردند و به گفته عفت خانم، خواهرش ۱۸، ۱۹ روز در آنجا بستری بود تا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

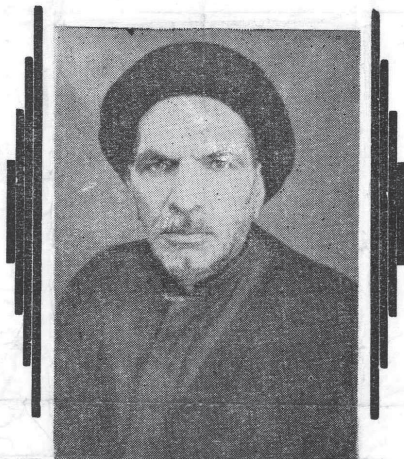
مریم خانم، دختردیگارش می‌گوید: «وقتی پدرم را به بیمارستان می‌بردند، گفت این بار که بروم، دیگر بر نمی‌گردم، اما من آن زمان سنم کم بود و نفهمیدم پدرم چه گفت.» عفت خانم، هم می‌گوید: «در دورانی که برادرم در بیمارستان بستری بود، برادران خانمش که پسران مرحوم فیروزآبادی بزرگ بودند، بارها می‌خواستند برای تجهیزات بهتر، سیدمهدی را به بیمارستان پدر منتقل کنند، اما پزشکان بیمارستان مفرح هم اجازه نمی‌دادند و حتی خودشان به جای پرستار بالای سر او می‌چرخیدند و می‌گفتند انجام کارهای آقاسید و عبادت از او عبادت است.

ما نمی‌گذاریم او را از اینجا ببرید. پس از فوتش هم یکی از پزشکان همان بیمارستان به همراه خانمش به منزل ما آمد و بسیار گریه می‌کرد که من به او گفتم: شما وظیفه خود را انجام دادید. پیکر برادرم در قم در صحن حضرت معصومه سلام‌الله علیه دفن است.» یکی دیگر تعریف می‌کند: روزی که پیکر سیدمهدی قوام را برای دفن به قم آوردند، به اندازه دو تا صحن بزرگ حرم حضرت معصومه سلام‌الله علیه کلاه شاپویی و لنگ به دست آمده بودند و صحن را پر کرده بودند. زار زار گریه می‌کردند و سرشان را می‌کوبیدند به تابوت. حاج آقا کنعانیان از مریدان آقا سید بود برای آقامحسن، تعریف می‌کند که: «بعد از اینکه حدود ۳۰ سال از فوت آقاسید می‌گذشت، یک شب خواب دیدم که در مشهد عده‌ای به کندن در صحن حرم امام رضا علیه‌السلام مشغولند.

در خواب شاک می‌شدم که چرا دیگر به حرم هم رحم نمی‌کنند. جلو رفتم و از آن افراد پرسیدم چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: مگر خبر نداری، مرحوم قوام را می‌خواهند به اینجا انتقال دهند.»

هو الحی

هر چند پارما نیم اما نوشته‌ام بر لوح دل محبت پیران پارما



بمناسبت شب هفت سرور بزرگوار عارف عالی‌مقدار داعی‌الی‌الله مرحوم حاج سید مهدی طاهانصب قوام‌زاده رحمة‌اله علیه از ساعت ۶:۵۰ الی ۱۰ بعد از ظهر روز شنبه ۱۳۹۱/۲/۲۳ در مسجد قنات آباد خیابان مولوی مجلس تذکری از طرف هیئت نوبادگان قنات آباد برپاست بدیهی است که علاقه‌مندان و محبان آن مرد حق در این فیض عظیم شرکت خواهند کرد

از طرف هیئت نوبادگان قنات آباد

اکبر ناظم

می‌زنی یا عمل می‌کنی؟» مصطفی سکوت می‌کند. آقا سیدمهدی می‌گوید: «شما این همه نمک خدا را خورده‌ای، چرا نمکدان می‌شکنی؟» نقل کرده‌اند این حرف، آقامصطفی را زیر و رو می‌کند و نقطه آغاز زندگی جدیدی برای او می‌شود. از آن به بعد مصطفی با آقا سیدمهدی صمیمی و عاقبت بخیر می‌شود. هیأت محبان‌الزهره سلام‌الله علیها در محله پاچنار تهران یادگار آقامصطفی (دیوانه اهل بیت علیهم‌السلام) است.

که مگر امشب چه خبر است؟ تا می‌گویند آقا سیدمهدی قوام آمده، آقا مصطفی از جا بلند می‌شود و خدمت آقا می‌رود و پیشانی آقا را می‌بوسد و می‌گوید: ما نوکر سیدها هستیم. آقا سیدمهدی می‌گوید «ما می‌خواهیم مثل شما «داش» بشویم. قانونش را برای ما بگو.» مصطفی می‌گوید: قانونش این است که هر جا نمک خوردی، نمکدان نشکنی. آقا سیدمهدی می‌گوید: «خب اینکه در قانون ما هم هست، اما شما حرف

۳۰ سال مداحی در سه ساعت گفت و گو با حاج محمد رضا طاهری

می خواستند ما را زمین بزنند

محمد رسول - حمید محمدی محمدی

هنوز سنم دورقمی نشده بود؛ وقتی صدای هر نوحه خوانی را که از تلویزیون یا نوارهای کاست آن دوره می شنیدم، فکر می کردم محمد طاهری است. اسم او در آن سالها سر زبان همه بچه هیأتی ها افتاده بود. هر چند بیش تر آن صداها، نوای گرم و دوست داشتنی حاج محمد بود، اما من هم اسم دیگری از مداحان آن دوره بلد نبودم که بخوایم تشخیص دهیم. در لابه لای ذهن بچه های دهه ۶۰ که امروز دوران جوانی شان را می گذرانند، حداقل یکی - دو قطعه از خواندن های حاج محمد مانده است و می توانند آن ها را از حفظ بخوانند.

این صحنه از خاطرم نمی رود که در همان سال های دهه ۷۰ که دوره راهنمایی ما بود، فردای روز نیمه شعبان که به مدرسه رفتم، دیدم هر کدام از بچه ها دارند زیر لب «اگر آن ماه نمونه» را می خوانند؛ مولودی ای که روز قبلش حاج محمد آن را در مهدیه خوانده بود. این صحنه برایم وقتی جذاب تر شد که به دفتر یکی از دبیر ها رفتم و دیدم که او هم دارد برای خودش زمزمه می کند. این هایی که نوشتم به جای معرفی حاج محمد رضا طاهری بود و خود نشانگر آن است که او یکی از تاثیر گذارترین ستایشگران خاندان عصمت و طهارت سلام الله

علیهم در دوره اخیر بوده است. البته اینکه بخوایم ۳۰ سال مداحی یک ذاکر را که هر دوره اش فراز و نشیب های خود را داشته در سه ساعت گفت و گو پیاده کنیم،

شدنی نیست، اما تلاشمان را

کردیم که این مساله تا حدی

محقق شود. هر چند خیلی

از سئوال هایمان هم جا ماند

و شاید در فرصتی دیگر منتشر

شود.

گفت و شنود با محمد رضا طاهری،

کوچک ترین مداح از برادران طاهری،

یک مصاحبه چند بعدی از آب درآمد.

او برای پنهان کردن مواضع صریح و اغلب

انتقادی اش تلاش نمی کند. خودش در انتهای

گفت و گو در خصوص این که بعد از مدت ها پای مصاحبه آمده است به ما گفت:

«من شرعاً احساس وظیفه کردم که باید برخی از حرف ها زده شود. هر حرفی هم

که زدم از سر دلسوزی بود. در این مصاحبه بحث شخص خاصی نبود و سخن هایم

برای این بود که نزد خدا حجت داشته باشم.»





حاجی بیشترین میدان را به جوان‌ها داد، اما اگر آقایان از این میدان استفاده بهینه برای دستگاه امام حسین علیه‌السلام نکردند و بعضی‌هایشان استفاده‌های شخصی کردند، تقصیر بزرگ‌ترها چیست؟



خیلی از مداح‌ها با شیوه‌های سنتی کارشان را شروع کرده‌اند و به قولی پای محضر استاد زانو زده‌اند. دسته دیگری، قائل به

گذراندن این دوره نبودند و اعتقادی به عبادت‌ها و رعایت دیگر رسم‌های رایج نداشتند. آنها از همان اول، خطشان را جدا کردند. با توجه به داشتن پدری مانند مرحوم حاج محمدتقی طاهری و برادرانی چون حاج مرتضی و حاج محسن، شما طبیعتاً از دسته دوم نبودید و به زعم من، سعی کردید در یک جریان دیگر قرار بگیرید؛ جریان وسطی که نه خیلی جدید و نواندیشانه بود و نه خیلی سنتی. شما آیا این میانه‌رو بودن را قبول دارید؟

میانه‌روی دستور دین ماست. فرمودند «خیر الامور اوسطها». به جهت تقویت در چنین خانواده‌ای باید تقریباً به شیوه سنتی مسیر را ادامه می‌دادیم. ولی با ورود حاج آقای ارضی به این عرصه انقلابی در بحث ذاکری اهل بیت علیهم‌السلام اتفاق افتاد. ما هم کم‌کم به این انقلاب پیوستیم و بعدها نگاه‌های جدیدتری هم در این راه پیدا کردیم. حاج منصور آقا که به قول حاج سعید حدادیان، پدر مداحی نوین هستند، در آن موقع واقعاً انقلابی در این عرصه ایجاد کردند. از جلساتی که اکثراً از پیرغلام‌ها تشکیل می‌شد و عده کمی از جوان‌ها در آن‌ها

شرکت می‌کردند، یک دفعه در آن دوره تحول عجیبی صورت گرفت و با نوآوری‌های ایشان اکثر جلسات مملو از جوانان شد. مثلاً مسجد جامع بازار پر می‌شد از جوانانی که به سر و سینه می‌زدند و «حسین حسین» می‌گفتند. خروجی همانجا هم مرور مرور نیرویی بود که به جبهه می‌رفت. الان هم چنین انقلابی احتیاج داریم! البته ایشان هم استادی به نام مرحوم چمنی داشت که همه این نوآوری‌ها کار ایشان بود. من ایشان را دیده بودم. نوع مناجات‌خوانی‌اش ویژه بود و سبک و سیاق مناجات خواندن حاجی اقتباس از ایشان است.

در آخر سوال شما عرض می‌کنم که هر نوآوری‌ای دلیل بر برتری و فضیلت محض نمی‌شود. خیلی‌ها هنوز با همان نفس‌های

پاک و تقوای مثال زدنیشان در این عرصه با همان سبک و سیاق سنتی فیض می‌دهند و در چند دقیقه خواندنشان دل‌ها را با خود به حریم آل‌الله می‌برند. متأسفانه شاید بعضی از امثال من و نسل ما و بعد از ما به جهت ننگ داشتن موقعیت و جمعی از مستمعین از مسیز تقوای الهی و نفس‌های پاک آن عزیزان فاصله بگیریم. پناه می‌بریم به خداوند متعال.

■ این سبک‌های ابداعی مشکلی برایتان ایجاد نکرد؟

اوایل کار سخت بود و خیلی طول کشید تا جا بیفتد. به هر حال احتیاج بود در آن دوره‌ای که روز به روز وضعیت موسیقی پسرقت می‌کرد، ملودی‌هایی بسازیم که جوابگوی نیاز جوان‌ها باشد. البته در این فضا افراط هم شد. متأسفانه به اسم جذب، همان ترانه‌هایی که بد می‌دانستیم را داخل تشکیلات امام حسین علیه‌السلام کردند. یعنی بعضی‌ها به همین اندازه به خودشان زحمت نمی‌دادند که یک ملودی را خودشان بسازند. ما برای این داستان زحمت کشیدیم و هدف داشتیم. ملودی‌ای را می‌ساختیم و دنبال شاعرش می‌گشتیم تا با آن چارچوبی که در نظر داریم شعرش را بگوید. الآن خیلی از رفقای که شعر به ما می‌دهند، بعضی وقت‌ها از دست ما عاصی می‌شوند.

چون ممکن است شعر یک نوحه چندبار عوض شود تا هیچ ایرادی در آن نماند و به قداست این دستگاه بخورد.

■ این تفاوت دیدگاهی که بین نسل‌های مختلف مداحی وجود دارد به اختلاف هم منجر شده است؟

دو سال پیش جلسه‌ای در مشهد توسط هیأت رزمندگان برگزار شده بود. در آن جلسه، هم از بزرگ‌ترها حضور داشتند و هم یک سری از جوان‌ترها بودند. عده‌ای هم از نسل ما بودند که حلقه وسط بین این دو نسل هستیم. وقتی وارد جلسه شدم، دیدم موضوعی مطرح شده بود که فضا را حسابی ملتهب کرده بود. من معمولاً در این همایش‌ها صحبت نمی‌کنم. این بار با وجود اینکه کار تمام شده بود و وقت هم نبود، خودم

حاشیه

تناقض‌گویی يك مدير رسانه ملی

دوره‌ای که ما در مهدیه می‌خواندیم، یکی از مدیران سازمان صدا و سیما بنده، آقای کریمی و آقای خلج را به دفترشان دعوت کردند تا طرحی نو برای برنامه‌های مهدیه به ما پیشنهاد کنند. آن آقا به من گفت: اگر می‌شود شما در مهدیه سه جایگاه بسازید! شما از یک طرف بخوانید، آقای کریمی از آن طرف جواب شما را بدهد؛ آقای خلج هم از طرف دیگر! گفتم: مگر داریم شو اجرا می‌کنیم؟ سر همین کف زدن ببینید چه مکافاتی داریم.

ایشان بعد از آن که از این بحث‌ها باخبر شد دوباره من را صدا کرد. ببینید یک دفعه چقدر نظرات تغییر کرد. ایشان به من گفت: «اگر می‌شود آن بالا که می‌روید، موقع خواندن خودتان را زیاد تکان ندهید!» به او گفتم: آقای دکتر! یادتان رفته یکی - دو ماه پیش همین‌جا چه پیشنهادی به من دادید؟ می‌خواهم بگویم همان موقع هم که به قول شما خیلی از نگاه‌ها به جلسه ما بود، حواسمان بود این سبک و سیاق به قداست تشکیلات امام حسین علیه‌السلام می‌خورد یا نه. مثلاً موقعی بود که موقع کف‌زدن «هو» می‌کشیدند. گفتند که مراجع گفته‌اند این کار را نکنید چون تشبه به صوفیه است. کلی من با این مبارزه کردم! حال همه گرفته می‌شد تا این را جا بیندازم. این نبود که دنبال این باشم به هر نحوی مثلاً بیشتر کف بزنیم. بعضی‌ها نگاهشان این است! دنبال این هستند که مخاطب چه دوست دارد و آن کار را نکنند. امام حسین علیه‌السلام می‌خواهد با دین یزیدی که حرام را حلال کرده و حلال را حرام، مقابله کند. دین یزیدی چیست؟ دینی است که می‌گوید نماز را بخوان، روزها را هم بگیر، هر کاری هم که دلت خواست بکن. ارباب ما می‌خواهد با این تفکر مبارزه کند. یک وقت دوست داشتن امام حسین ما این طوری نشود که در کنارش هر کاری خواستیم بکنیم، بعد بگوییم نوکر آقا هم هستیم. اینجاست که انحراف پیش می‌آید.

گفتیم بودند اگر در ولادت امام رضا علیه‌السلام کف بزنید، حکمی که امام برای سلمان رشدی داد من برای شما می‌دهم

اگر خیلی از آقایان در برهه‌ای از شخص خاصی حمایت کردند، این طرفداری به‌خاطر حمایت از رهبر معظم انقلاب بود



ملاح

پیشنهاد دادم که چند کلمه‌ای حرف بزنم. ۱۰ دقیقه آنجا صحبت کردم که به اعتقاد خودم نه تنها باعث التیام زخم‌های بزرگ‌ترها شد که بچه‌های جوان‌تر را هم کمی آرام کرد. من آنجا گفتم که متأسفانه یا حواسمان نیست یا یادمان رفته است که با جوان چطور باید برخورد کنیم. خطاب به بزرگ‌ترها گفتم: شما خودتان حتماً در خانه جوان دارید. من دست‌تک‌تک شما را می‌پوسم و فکر می‌کنم که پدر مرحوم هم بین شما نشسته است. بیایید صحبتی پدر - پسری باهم داشته‌باشیم. واقعاً شما با جوانان چطور برخورد می‌کنید؟ اگر حرفی بزنند می‌زنیدشان و از خانه بیرونشان می‌کنید یا سعی می‌کنید به خاطر اینکه جوانان حفظ شود، بعضی جاها با او راه بیایید؟ حتی می‌دانید که حق با او نیست، اما با برخورد خوب با او راه می‌آیید. حاج احمد چینی هم در آن جمع بودند و من آقامهدی زنگنه را مثال زدم. گفتم چه شده که آقای چینی با او رابطه دارد. هر کسی نمی‌تواند این کار را بکند! پس می‌شود کسی پیرغلام امام حسین علیه‌السلام و در همان کسوت مداحی سنتی باشد و با جوانی مثل آقای زنگنه ارتباط نزدیک برقرار کند. جوری که هر دو به هیات هم بروند و بخوانند. اینکه نمی‌شود فقط بزنیم. از اولی که خود من وارد این فضا شدم کسی نیامد از ما حمایت کند. همان موقع بعضی‌ها علماً را به جان ما می‌انداختند. دورانی بود که همه‌های درست شده بود علیه کف‌زدن در مجالس. به یکی از علمای بزرگ و محترم تهران، آن‌قدر اخبار غلط رسانده بودند که این بزرگوار هم علیه ما موضع گرفتند و گفته بودند که اگر در ولادت امام رضا علیه‌السلام که مناسبت بعدی ما بود، کف بزنید، حکمی که امام برای سلمان رشدی داد من برای شما می‌دهم. اتفاقاً قبل از موضع این عالم، من در یکی از روضه‌ها خدمت آقای رفته

بودم و در این خصوص از ایشان سؤال کردم. با وجود اینکه من در این مساله تحقیق کرده بودم، ترسیدم که نکند ما داریم اشتباه می‌رویم و برای دل خودمان این کار را می‌کنیم. از رهبر معظم انقلاب سؤال کردم که اگر شما صلاح نمی‌دانید، ما این برنامه‌های مولودی را نگیریم. آقای فرمودند: «نه. برنامه شما را دیده‌ایم و جهات شرعی‌اش هم رعایت می‌شود.» این حرف را که آقای گفتند، خیلی دلم قرص شد.

■ شما پیش‌قراول این جریان هم بودید دیگر! بله، دو - سه سال اول برنامه‌های حسینه پنبه‌چی بود که جوان‌ها می‌آمدند. همه عشق آنها این مولودی‌ها و کف‌زدن‌ها بود. حتی آن موقع می‌گفتند که اگر شما این کار را بگذارید کنار، دیگران هم همین کار را می‌کنند. یعنی این‌طور تأثیر داشت. آن موقع جدا از هیأت خودمان برنامه دیگری هم با موسسه کوثر می‌گرفتیم که مثلاً یک برنامه‌اش زمین چمن شیرودی بود که پنجاه - شصت هزار نفر جمعیت می‌آمد؛ یکی‌اش هم برنامه‌های مهدیه بود.

■ اگر آقای می‌گفتند این کار را نکن، چه می‌کردید؟ همیشه به پسر - حسین - می‌گویم قبل از آنکه من این سؤال را ببرسم، پیش خودم دو دو تا چهار تا کردم که اگر آقای گفتند نه و مخالفت کردند، عرضه دارم این برنامه را تعطیل کنیم یا نه. واقعاً به این نیت سؤال کردم. الآن در موضوع عیدالزها هم همین‌طور است. در جلسه‌ای

دیدم که آقای علناً فرمودند که من قلباً از این جلسات راضی نیستم. ما هم مطلق گذاشتیم کنار. اما در موضوع دست زدن، داستان به گونه دیگری بود. خیلی‌ها بودند که رسماً می‌خواستند ما را زمین بزنند. مثلاً در استفتائاتی که از مراجع در این بحث می‌گرفتند، دقیقاً لفظ «رقص» را کنار «کف‌زدن» می‌گذاشتند. جریانی پشت سر این کارها بود. کسانی می‌آمدند کنار علما نمازی می‌کردند و می‌گفتند که آقای در جلسه فلانی فلان کار می‌شود، مثلاً موقعی که مولودی خوانده می‌شود، این‌ها می‌رقصند. به آن عالم بزرگواری که عرض کردم این‌طور گفته بودند. حتی یکی از بچه‌های ما که پیش یکی از علمای بزرگوار رفته بود، ایشان یک حرف بدتر از این هم گفته بود که شنیدیم در جلسات فلان کار می‌شود. ما گفتیم خب خودتان ببینید چه خبر است. اینجا مدح خوانده می‌شود، روضه خوانده می‌شود، گریه می‌کنند، بعد کف می‌زنند.

■ برنامه‌هایی که در مهدیه می‌گرفتید، چه شد؟ بعد از اینکه من از آقای سؤال کردم و خیالم راحت شد، اتفاقی افتاد که باعث شد هیأت امنای آن‌جا علیه کف زدن موضع بگیرند و به ما گفتند اگر می‌شود اینجا مولودی بخوانید، اما کف نزنید. من هم از آن به بعد دیگر به مهدیه نرفتم؛ به جز ختم پدرم و ختم همسر آقای خلج و یک برنامه‌ای که حاجی در مهدیه داشت.

در اوج برنامه‌های مهدیه بعد از مرحوم کافی - به تعبیر دست‌اندرکاران آنجا

از رهبر معظم انقلاب سؤال کردم اگر شما صلاح نمی‌دانید، ما این برنامه‌های مولودی را نگیریم. آقای فرمودند: «نه. برنامه شما را دیده‌ایم و جهات شرعی‌اش هم رعایت می‌شود.»

راه برگشت نیست

از خودمان به این تشکیلات ملحق می‌کنیم می‌شود بدعت. بدعت‌گذاری در جلسات امام حسین علیه‌السلام شاید جواب دانش سخت‌تر از بدعت‌های دیگر باشد. مثلاً من می‌آیم دوتا بدعت می‌گذارم نسل بعدی می‌آید دوتای دیگر هم می‌گذارد روش. این‌ها را نمی‌توان جواب داد. آن‌هایی که این تشکیلات را به دست به ما رسانده‌اند، کسانی بودند که

بعضی وقت‌ها می‌بینی در یک جلسه یک ساعته انری از اصلی‌ترین چیزی که باید باشد، نیست، یعنی همان گریه و اشک. همه چیزهایی که اضافه شده باید نتیجه‌اش بکا و حتی تباهی باشد. سینه زدن و زنجیر زدن ملحقات عزاداری است. به هیچ کدامش هم نمی‌توان به دید سبک نگاه کرد، اما اصل نباید فراموش شود. بعضی چیزها را هم که ما



را که خواندی از کجا آوردی؟ در یک مراسم مولودی در حسینه پنبه‌چی آقایی در جلسه ما چیزی خواند. مطلبی که بیان کرد برای خود من هم قابل هضم نبود. بعد جلسه تا رسیدم انتهای مجلس، پدرم گفت که این چه بود که این خواند؟ منظورش این است که ایشان جلسه مرا زیر ذره‌بین داشتند.

منتها الان با دوره جوانی ما خیلی فرق کرده است. الان هم استنطاق‌ها هست، اما دوره ما مقوله‌ای بود به نام «چشم گفتن» که در خیلی‌ها نهادینه بود و الان متأسفانه در بعضی‌ها نیست. به همین دلیل است که الان داریم خیلی از چیزها را از دست می‌دهیم. یکی از دلایل این که انتخاب شعرها خوب بود، فرهنگ انتقاد‌پذیری بود. اگر شعر بدی می‌خواندیم و تذکر می‌دادند قبول و اصلاح می‌کردیم. اما الان به بعضی‌ها اگر رفقایشان هم تذکری دهند، سریع گارد می‌گیرند که: «ما خودمان بلدیم». در حالی که روحیه انتقاد‌پذیری باعث پیشرفت می‌شود. مثلاً

من از عقب دوباره آوردمشان جلو و گفتم باید بخوانید. می‌ترسیدند. می‌گفتم: دعا خواندن که کاری ندارد. شما قرآن بخوان، دعا خواندن راه می‌افتد.

■ ابزارهای مداح به غیر از صدا، محتوا و شعر است. شما جزو کسانی بودید که همیشه روی انتخاب اشعارتان حساسیت داشته‌اید. این حساسیت از کجا ناشی می‌شود؟

ما به هر حال خودرو نبودیم که به تنهایی در این راه پیش برویم و اشتباهاتمان زیاد شود. پدر و برادرهایم را دیده بودم. مثلاً در انتخاب شعر، حاج آقا مرتضی و حاج محسن آقا همیشه دقت خاصی داشتند. خلاصه این‌ها آینه‌ای بودند برای ما. واقعاً هم اگر شعر و سبکی می‌خواندیم که ایرادی داشت، اولین کسی که گیر می‌داد، پدرم بود. پدرم پای منبر من می‌آمد. نه فقط برای این که تشویقم کند، بلکه خیلی از چیزها را بعد از جلسه استنطاق می‌کرد که فلان چیز

مهدیه را ترک کردم. زمانی بود که پنجاه - شصت هزار نفر جمعیت می‌آمد و از چهارراه منیریه تا امیریه جمعیت در خیابان می‌نشست. گفتند که این جمعیت برای کف زدن می‌آید. ما هم گفتیم اشکالی ندارد. شهادت حضرت زهرا سلام‌الله علیها برنامه می‌گیریم. گرفتیم و همان جمعیت آمد. منتها برنامه‌مان کمی فرق داشت و نوآوری داشتیم. کاری که آن موقع کردیم، خواندن تلفیقی بود. من، آقای خلج و آقای کریمی باهم می‌خواندیم. یک تشییع جنازه نمادین هم برای حضرت زهرا سلام‌الله علیها راه انداختیم. این کارها مجلس را زیر و رو کرد. وقتی گفتند دیگر کف زن، من گفتم که دید من در آن کف زدن با این سینه‌زدن و آن دعا خواندن یکی است. از یک جا هم دستور می‌گیرم.

حضرت آقا ماجرا را به گونه‌ای می‌دیدند که جوان به تشکیلات امام حسین علیه‌السلام جذب شود. ایشان می‌دانستند که فلان جوان از کف زدن برای مولودی حضرت زهرا سلام‌الله علیها وارد می‌شود، اما بعد می‌آید و می‌نشیند پای دعای عرفه. مگر شما می‌توانستی این همه جمعیت جوان را بیاوری پای دعای عرفه؟ بعضی‌ها حوصله دعای توسل را هم نداشتند. حالا چهار ساعت پای دعا می‌نشیند و گریه می‌کند. کی می‌شد که ۵۰ هزار نفر نه، پنج هزار تایش هم نه، ۵۰۰ جوان را بیاورند پای دعای عرفه؟

ما یک دوره کلاس مداحی برگزار می‌کردیم. بچه‌هایی که می‌آمدند، هی منتظر بودند که با آنها روضه کار کنیم. من مخالف بودم. ابتدا تقریباً ۲۰ جلسه در خصوص اخلاق مداحی صحبت کردم. بعدش شروع کردم با آنها دعا کار کردن. بچه‌هایی که ردیف جلوی کلاس می‌نشستند، همه فرار کردند، رفتند عقب.

عده‌ای را هم همراه کرده‌ای و از آن بدعت تو شاخه‌های دیگری درست شده که دیگر نمی‌شود جمعیّت کرد. آن وقت اگر بخواهی توبه کنی باید همه آن‌هایی که از تو یاد گرفته‌اند و خودشان هم چندتا گذاشته‌اند روش را یکی یکی پیدا کنی و بگویی که آن کارها را نکنند. تازه آن‌ها را هم اگر پیدا کنی که دیگر حرفت را قبول نمی‌کنند.

وقتی سنتان به چهل سالگی رسید و فهمیدید که بعضی کارهایتان اشتباه بوده آن موقع دیگر راه برگشت نیست. یکی از جاهایی که توبه آدم قبول نمی‌شود، این جاست. گناه‌های شخصی را خدا در سن ۹۰ سالگی هم می‌بخشد و حساب را صاف می‌کند، اما گناه بدعت‌گذاری بخشیده نمی‌شود. چون یک بدعتی را گذاشته‌ای

نماز شب‌شان ترک نمی‌شد. کسانی که در ماه رمضان که روضه می‌خواندند، بعضی از روضه‌های با سند را هم نمی‌خواندند، چون می‌گفتند شاید دروغ باشد و روزه را باطل کند. این طور تقوا داشتند. من این هشدار را برای جوان‌ها می‌گویم. در عین این که همه‌شان را دوست دارم. اگر بدعتی وارد تشکیلات امام حسین علیه‌السلام بکنید،

دید من در آن کف زدن با این سینما زدن و آن دعا خواندن یکی است



نگاه به تشکیلات امام حسین علیه السلام فوتبالی شده است



مداح بزرگ استفاده کرده باشند. چون چیزهایی را می شنویم که نه تنها در روایات نیست، بلکه از قول فرد معتبری هم نقل نشده است.

■ شما کسی بودید که اسم شعرا را در جلساتتان می آوردید و بعضاً در همان جلسه به آن ها هدیه ای می دادید. چرا این کار را می کردید و نتیجه اش چه بود؟

گاهی اوقات نعمت بی واسطه از جانب خدا به انسان می رسد و گاهی اوقات از طرف خدا اما به واسطه خلق. خدا این انتظار را از ما دارد که از صاحب آن نعمت تشکر کنیم. با این دید که بدانییم صاحب آن نعمت هم نعمتش را از پروردگار گرفته است. این را هم بگویم که شعرا چهره های گمنام جلسات امام حسین علیه السلام هستند. اولاً هم تشکر است، ثانیاً تشویق هم هست. همین تشویق ها باعث شده است که الان جوانان با این ذوق و شوق شعرهای به این خوبی می گویند. چون می بینند که میدان برای آن ها هم هست.

■ آیا میدان دادن به شعرا و مداحان جوان تر عوارضی هم داشته است؟

را تلف می کنیم؟ اصلاً بعضی وقت ها چیزهایی گفته می شود که اینقدر زبانش امروزی شده که شان اهل بیت علیهم السلام را پایین آورده است.

■ مساله ای هست به اسم زبان حال گفتن در اشعار که حرف هایی زده می شود که شاید خیلی سند روایی نداشته باشد. در این خصوص کمی توضیح دهید.

این کار اجازه شرعی دارد. سال ها پیش پسر خاله ما این مساله را از همه مراجع استفتاء کرده بود و هیچ کدامشان ایراد نگرفتند. گفته بودند که اگر دروغ بستن به اهل بیت علیهم السلام نباشد، اشکالی ندارد. ما بیشتر دنبال این هستیم که روضه ها و شعرهایی که می خوانیم منطبق با روایات باشد. بعضی از چیزها هم هست که خود انسان می تواند تطبیق دهد. این ها دیگر دروغ بستن نیست.

■ یک نکته ای هم اینجا هست. اشعار و روضه هایی که شما مداحان سرشناس می خوانید در دید مداحان جوان به عنوان روایت و سند دیده می شود و نمی دانند که شما زبان حال خوانده اید. همان مطلب را می برند جای دیگر می خوانند.

احسنت! من که در خواندن بعضی چیزها توقف می کنم که شاید خواندنش هم از نظر شرعی مجاز باشد به همین علت است.

ما باز لای چهار تا کتاب را باز کرده ایم و چیزهایی را خوانده ایم. بعضی ها همان روضه را می خوانند و از شان که بپرسی از کجا آوردی، می گویند فلانی خوانده بود. قال الصادق و قال الباقر کمرنگ شده. قال فلان مداح و فلان منبری شده است. این خطرناک است و باعث می شود ما بعضی چیزها را هم که در کتابها خوانده ایم در جلسات بیان نکنیم. البته ما دعا می کنیم برخی از دوستان که می خوانند بعضی چیزها را لااقل از همان قال فلان

بنده با وجود سابقه ای که در خواندن در بیت رهبری دارم، هنوز وقتی که می خواهیم به آنجا بروم، با چند نفر از دوستان مشورت می کنم.

■ در بحث شعر اتفاقی در دهه ۷۰ افتاد که این اتفاق، مشخصاً توسط شما و در یک پله دیگر هم توسط حاج حسن خلیج جلو رفت. آن هم تغییر در زبان شعر هیأت بود. زبانی که در دهه ۶۰ توسط شاعرانی مثل قیصر امین پور و سید حسن حسینی ابداع شده بود، اما در فضای شعرهای هیأتی هنوز این تحول رخ نداده بود که زبان شعرها به زبان امروز نزدیک تر شود. چه شد که انتخاب شعر شما به سمت شعرهای زبان امروزی رفت و باعث شد که این مطالبه از شعرای هیأتی به وجود بیاید که با این زبان شعر بگویند؟

بخشی از این اتفاق به غزل هایی برمی گشت که اول جلسه برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می خواندیم. غزل هایی بود که در کتابها پیدا می شد و اتفاقاً خیلی هایش برای هیأت گفته نشده بود، اما زبانش نو بود. ما بعضی از این شعرها را انتخاب می کردیم و می خواندیم. این خودش اتفاقی بود که برخی از شعرای هیأتی روی آوردند به این زبان. البته اعتمادی هم که ما به شعرای جوان تر داشتیم خیلی موثر بود. بالاخره هنوز این زبان جانفِتاده بود و حساسیت بالایی بود برای خواندن این اشعار. اما اعتماد کردیم. آن موقع

ما با برخی از دوستان شاعر مثل آقای مافی و آقای توکلی و بعد هم آقای شریف و برخی دیگر این کار را شروع کردیم. واقعاً هم خیلی جواب می داد و بعضی از کارها ماندگار شد. البته این را هم عرض کنم که بعضی ها الان دارند از این طرف بام می افتند و خیلی به امروزی گفتن روی آورده اند. واقعاً شعری که گفته بشود و از آن طرف در محافل ادبی قبول نکنند، از این طرف هم به درد هیأت خواندن نخورد پس به چه کاری می آید؟ غیر از این است که داریم وقت خودمان



کم کم می آید سر سفره سیدالشهدا علیه السلام می نشینند. سر این سفره که نمک گیر شد، اهل نماز هم می شود؛ اهل دین و تقوا هم می شود.

■ از نوآوری‌هایی صحبت کردید که حاج منصور، شما و دوستانتان آغازگرش بودید. نوآوری‌هایی که انقلابی در مداحی بود و باعث شد جوانان جذب شوند و در نهایت پای سفره مناجات هم بیایند، اما الآن نوآوری‌های دیگری هم دارد اتفاق می افتد که با ابداعات قبلی زاویه دارد. تفاوت این‌ها در کجاست؟

هر نوآوری‌ای، محاسن و معایبی دارد. یک انقلاب که اتفاق می افتد اگر هدایت شده نباشد، معلوم نیست چه بر سرش می آید. نوآوری هم همین حکم را دارد. اگر خودت هم رعایت نکنی، می بینی در ادامه‌اش بعضی‌ها چیزهایی را وارد می کنند که دهن شان جلسات اهل بیت علیهم السلام است. البته این انتقاداتی که مطرح می کنم به این معنا نیست که بخواهم کسی را متهم کنم یا جریانی را متصور شوم. همین که برخی از مداحان جوان طیف وسیعی از جوان‌ها را دور هم جمع می کنند، اتفاق بسیار خوبی است. اما عرضم این است که از این اتفاق به نفع خودمان بهره‌برداری نکنیم، بلکه برای جلسات اهل بیت علیهم السلام خرجش کنیم. نوآوری خوب است به شرط این که زحمات کسانی که این تشکیلات را به ما رسانده‌اند بر باد نرود. فکر نکنیم که امام حسین علیه السلام یعنی جلسه من. این دیگر نوآوری نیست، خودباوری است. نوآوری‌ها اگر بر مبنای سنت نباشد، ماندگار نیست و از بین می رود.

ما به نوآوری‌ها نگاه انحرافی نداریم. ما به کسانی که بعد این همه فرمایش آقا هنوز دارند کار خودشان را می کنند و توجهی به صحبت‌های آقا ندارند، ایراد داریم و با آنها درگیر هستیم؛ وگرنه خیلی‌ها هستند که دارند همان کارهایی را که آن موقع ما می کردیم، ادامه می دهند؛ همان بحث تولید ملودی و سبک، زحمت هم می کشند، ولی بعضی‌ها دارند جابه‌جایی می کنند؛ یعنی همان ابتذال را می آورند داخل تشکیلات امام حسین علیه السلام. ما فصل الخطابان را آقا می دانیم. بعضی‌ها فکر می کنند ما از ایشان خرج می کنیم و می خواهیم داستان را سیاسی کنیم. اولاً که روضه‌های ما، خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها و کار امام حسین علیه السلام همه‌اش سیاسی است. این نیست که هرچیز که مورد پسندمان بود را قبول کنیم و بقیه را بگوییم سیاسی است. یک موقع حضرت امام رحمه الله

شاید کمتر مداحی باشد که توانایی این کار در اختیارش باشد. چه شد که به فکر این کارهای نوآورانه اعم از ارجوزه‌ها و نوحه‌های جدید و ملودی‌های نو افتادید؟

اصلاً در این فضاها قرار نداشتیم. شروع این کارها بعد از جنگ و اوایل دهه ۷۰ بود. فضای بعد از جنگ که جوان‌های آن دوره دانشگاه جبهه را ندیده بودند، نیاز به برخی کارهای نو داشت. دشمن هم داشت کار می کرد. اینترنت و ماهواره به وسعت الآن نبود، اما بالاخره هجمه فرهنگی شروع شده بود. اواخر جنگ من عضو افتخاری سپاه بودم و بعد از قطعنامه استعفا دادم. پنج - شش ماهی هم در قسمت عملیات ابوذر بودیم و کارمان هم مبارزه با مفاصد بود. دیدیم که خیلی دارند در بخش فرهنگی کار می کنند. این بود که احساس کردیم باید سبک و سیاق را برای دفاع در برابر تهاجم فرهنگی تغییر دهیم. دیدیم اگر ما حرکتی نکنیم، بخشی از بچه‌هایی که می خواهند امروزی هم باشند به سمت و سوی دیگری می روند. با برخی هجمه‌هایی هم که علیه ما شد، اوایل فکر می کردم شاید کارمان خیلی صحیح نبوده و ما هم باید به همان روال سنتی کارمان را ادامه می دادیم.

یک بار با حاجی و حاج ابوالفضل بختیاری خدمت آقا رسیدیم. آقا ابوالفضل شور «غسل من اشک چشمه» را جلوی آقا خواند. با وجود اینکه ما خودمان از مبدعان این کار بودیم، خیلی با تردید و ترس به این کار آقای بختیاری نگاه می کردیم که حالا آقا چه خواهند گفت. بار اول بود که پیش آقا شور خوانی می شد، اما دیدم آقا چقدر تعریف کردند. البته در عین اینکه تعریف کردند، دوباره یک چارچوب قرار دادند که مداح باید اول مدح و منقبت اهل بیت علیهم السلام یا پند بخواند، بعد شعر مصیبت و روضه خواند. شود، در آخر هم چند دقیقه‌ای این شور باشد. شور همراه شعرهای خوب. آقا شعر آن شور را پسندیده بود. بعد فرمودند که نیاز جوان‌ها باید در این جلسات پاسخ داده شود. آنجا بود که من دیدم ظاهراً کاری که ما کرده‌ایم، اشتباه نبوده است. من آنجا یاد آن شور معروف سیدذاکر «دل هر کسی به یاری داره» که خیلی هم گل کرده بود. آقا گفتند یک موقع هست که جوان حتی نماز نمی خواند، اما می آید توی خیمه امام حسین علیه السلام و یکی از همین نوحه‌ها در ذهن و سر زبانش می ماند. این نوحه یک سال این جوان را کمک می کند تا برساندش به خیمه بعدی امام حسین علیه السلام. بعد هم

کاری که آن موقع حاج منصور کرد واقعا يك انقلاب بود



اگر جبهه نبود الآن مداحی یکی از مشاغل حرفه‌ای ما بود



قطعا در خیلی از موارد عوارضی دارد. کسانی هستند که تقوا را رعایت نمی کنند و به جهت اوج گرفتن به سمت شهرت یا بعضاً فقط با نگرش کسب درآمدهای آنچنانی به این میدان‌ها وارد می شوند. البته خیلی‌ها هم فقط به عشق نوکری حضرت ارباب، با اشتیاق وارد این دستگاه مقدس می شوند. به هر حال باید به این جوانان عزیز اعتماد کرد اما جانب احتیاط را هم رعایت کرد. مثلاً ممکن است بعضی از عزیزان بیایند در جلسات ما بخوانند و ما هم باید طبق ادب باید برای بازدیدشان به جلساتشان برویم، اما می بینم که رفتن من به جلسه فلان آقا به عنوان بازدید تلقی نمی شود، بلکه به دید مهر تاییدی بر تمام کارهای آن آقا خواهد بود. این باعث شده که جانب احتیاط را در پیش بگیریم و خیلی جاها نرویم.

■ شما بین مداحان هم دوره‌تان که به نوعی با عنوان شاگردان حاج منصور شناخته می شوید، اولین کسی بودید که برخی از نوآوری‌ها را کلید زدید. دوستان دیگری مثل حاج محمود کریمی هم آن را ادامه دادند. شما ملودی خیلی از کارهایتان را خودتان می سازید؛ کاری که

علیه را متهم می کردند که ایشان ولایی نیست. چون که ایشان گفته بودند شیعه و سنی وحدت داشته باشند. خب این حرف جلوی بعضی از برنامه های عده ای را می گرفت و خوشایندشان نبود، اما نمی دانند که امام کجا را می دید. چطور از امام صادق علیه السلام که در زمان خودشان این همه سفارش به تقیه کرده بودند، نمی توانند ایراد بگیرند. اینجا که می رسد کار سیاسی می شود؟ حالا ما می گوئیم اصلاً همه این ها سیاسی! ولی تا حالا شده با خودمان دودوتا چهارتا کنیم که اگر صاحب جلسه که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف بیاورند، از این کار ما خوششان می آید یا نه؟ در ایام دهه عاشورا که باید سراسر حزن باشد واقعاً اثراتی

از گریه در جلساتمان هست؟ بعد هم کار به جایی برسد که بخواهیم با رقص نور جلساتمان را ببریم جلو و با چنین مسائلی آب و رنگ بدهیم؟ آب و رنگی که خودمان هم می دانیم اگر نباشد خیلی ها در جلسه مان نمی آیند. برای آوردن جمعیت می توانیم هرکاری بکنیم؟

زمانی به خودمان می آییم که می بینیم خیلی از اشتباهات را آورده ایم در تشکیلات امام حسین علیه السلام.

■ وقتی شما شروع کردید، حاج منصور، طیفی از جوانان همدیف شما را زیر پروبال خود گرفت. یا بزرگترهای دیگری مثل حاج ماشاءالله عابدی، طیفی از حاج مهدی سماواتی ها را تربیت کردند. سؤال من این است که الآن طیف حاج محمد طاهری کیست؟ طیف حاج محمود و حاج سعید چه مداحان جوانی هستند؟

بالاخره هستند. الآن خیلی از همین دوستانی که دارند می خوانند، دوره ای به جلسات ما می آمدند. اصلاً جدا از بحث مداحی، یک وقت شما می خواهید فرزندان را تربیت کنید. می بینید با تمام تلاشی که انجام دادید، فرزندان در آن چارچوبی که شما می خواستید، نیست. دیگر چه کار می توانید بکنید؟ نمی خواهم بگویم که ما خلف خوبی برای نسل قبل خودمان بودیم، اما خیلی چیزها

ما به نواوری ها نگاه انحرافی نداریم. به کسانی که بعد این همه فرمایش آقا هنوز دارند کار خودشان را می کنند و توجهی به صحبت های ایشان ندارند، ایراد داریم

را رعایت کردیم. به جهت اینکه ما خروجی جبهه و مکتب امام رحمه الله علیه بودیم. این نیست که ما میدان نداده ایم. اتفاقاً خود حاجی بیشترین میدان را به جوان ها داد، اما اگر آقایان از این میدان استفاده بهینه برای دستگاه امام حسین علیه السلام نکردند و بعضی هایشان استفاده های شخصی کردند، تقصیر بزرگترها چیست؟

یک خورده هم بی تقوایی بود، و گرنه دوستان کم زحمت نکشیدند. یکی از آفت هایی که الان در تشکیلات دامن گیر شده مادی گرایی به طرز بدی است. یعنی وقتی فکر طرف این است که یک دهه برود فلان جا و مبلغ هنگفتی بگیرد، فکر نمی کنم این دیگر بیاید و حرف های بزرگترها را گوش کند و بخواد خودش را تطبیق دهد. هر جور ببرندش می رود. ما هیچ وقت هبه و صله را محکوم نمی کنیم. زمان اهل بیت علیهم السلام هم این مسائل بوده و خود آن بزرگواران به شعرا و مداح ها صله می دادند. منتها صله دادن با چشم داشتن فرق می کند. بعد هم این که بیاییم تعیین بکنیم چقدر می دهید برای یک ساعت خواندن، یا بگوئیم این جا به ما کم داده است و اگر دعوت کردند، دیگر نمی روم، دیگر تجارت است. قدیمی ها هم صله می گرفتند. الان هم خیلی ها می گیرند، اما نمی آمدند بشمرند که چقدر است. می گذاشت در جیبش برای برکت

آن هایی که این تشکیلات را به دست به ما رسانده اند کسانی بودند که نماز شب شان ترک نمی شد

روضه های ما. خطبه حضرت زهرا سلام الله علیه و کار امام حسین علیه السلام همه ایش سیاسی است



خوانده اند. ما هرچه داریم از علما داریم. این حرف را که زدیم همه جدل ها خواهید. حرف مرا هم به آقایان گفتند. حالا اگر من جبهه گرفته بودم، معلوم نبود چه می شد. بعد خروجی این دستگاه چه می شد؟ جوان دیگر چه کسی را باور می کرد. من در آن دوره درون بولتن های سپاه

را شکستیم، اما کنار نکشیدیم. همان زمانی که برخی علمای بزرگوار را علیه ما بسیج کرده بودند، در حسینییه پنبه چی پشت میکروفون رفتم. همه منتظر بودند راجع به آن سخنان موضع بگیرم. من آنجا گفتم آقایانی که فکر می کنند می توانند بین ما و علما شکاف بیندازند، کور

شاید خیلی از رفتارها و کردارهای ما ایراد داشته باشد. بالاخره در تشکیلات چندین و چند ساله امام حسین علیه السلام ما که از آسمان نیامده ایم، حتماً هر کداممان ایرادهایی داریم. اما باز هم این ها دلیل نمی شود. ما هم یک وقتی جوان بودیم. برای این تشکیلات بعضی اوقات خودمان

خارج از متن

می گفتند این ها چطور ژینگول ها را سمت خود کشیده اند؟!

ایشان این بود که وظیفه‌ای روی دوشش است که برای حمایت از رهبر و انقلاب باید از آقای احمدی‌نژاد حمایت کند. چون همه احساس می‌کردند که خود آقا هم نظرشان همین

است. حتی آقا گفتند: نظر من به نظر ایشان نزدیک‌تر است. به جهت اینکه جریان مخالفی داشت پا می‌گرفت. جریانی که به وضوح با دین و دینداری در تعارض بود. حتی بحث اصل انقلاب و آقا در میان بود. خیلی‌هایشان رسماً مواضع ضددینی داشتند.

اینکه می‌گویند چرا فلان آقا در خصوص مسائل سیاسی صحبت می‌کند، درست نیست. این مساله جزء مسائل شخصی است. الآن که ماشاءالله همه در باب مسائل سیاسی صاحب‌نظرند! طرف را به عنوان بازیگر می‌آورند تلویزیون که ۱۰ دقیقه صحبت کند، پنج دقیقه‌اش را به تحلیل سیاسی برگزار می‌کند. اما تا یک مداح حرف می‌زند، همه صدایشان در می‌آید. اینکه می‌گویند فلائی بی‌حاشیه است، دلیل بر این نمی‌شود که ما موضعی نداریم.

خیلی‌هاشان هم هستند که نمونه‌اند. بعضی از عزیزانی هم که الآن هستند خروجی جلسات ما بودند. مثل خروجی‌ای که ما از حاجی هستیم. ما هم یک کلاس دوساعته با حاجی نداشتیم.

همین‌طوری یک چیزهایی از پای منبر ایشان یاد گرفتیم و استفاده کردیم. یک ترسی هم که ما داشتیم و باعث شد کمی ترمز را بکشیم این بود که دیدیم خیلی‌ها به عنوان پله از ما استفاده می‌کنند ولی از آداب و دستورات اهل بیت علیهم‌السلام فاصله می‌گیرند و می‌روند به یک سمت و سوی دیگر.

تاحالا شده با خودمان
دو دو تا چهار تا کنیم
که اگر صاحب
جلسه یعنی امام
زمان عیج‌الله تعالی
فرجه الشریف
تشریف بیاورند از
این کار ما خوششان
می‌آید یا نه؟

■ شما در جلساتتان با این‌که سیاسی صحبت می‌کنید و شعر سیاسی هم می‌خوانید، اما بی‌حاشیه هستید.

تمام همت ما باید این باشد که دنباله‌رو فرمایش آقا باشیم. اگر خیلی از آقایان در برهه‌ای از شخص خاصی حمایت کردند، این طرفداری به‌خاطر حمایت از آقا بود. یعنی این نیست که اگر حاج منصور از شخصی حمایت کرد، خود آن شخص مهم است. بلکه در آن دوره تصور

زندگی‌اش. ثانیاً، خدا بیامرز پدر ما که حرفه‌اش هم این بود، تا آن روزهای آخر که توان داشت به روضه‌های خانگی‌ای که مبلغ خیلی اندکی می‌دادند می‌رفت و ترک نمی‌کرد. می‌تسید اگر نرود چوب بخورد. الآن طرف یک جا می‌رود چند میلیون می‌گیرد. اگر تراولش اسکناس شود، دیگر نمی‌رود. این دیگر خیلی خطرناک است. بعضی مردم هم متأسفانه به این دید نگاه می‌کنند. طرف می‌آید به من می‌گوید که ببخشید کلاس مداحی ندارید پسرم را بیاورم؟ می‌بینم که در این سؤال دارد آینده‌نگری مالی برای بچه‌اش می‌کند و دنبال شغلی است که مالیات هم نداشته باشد و خانواده‌اش را آباد کند! نگاهی این نیست که بچه‌ام بیاید در تشکیلات امام حسین علیه‌السلام.

نگاه به تشکیلات امام حسین علیه‌السلام فوتبالی شده است که این بازیکن چقدر با فلان تیم قرارداد ببندد و تازه اگر یک قرارداد با مبلغ بالاتری به او پیشنهاد دادند، قرارداد قبلی‌اش را رها کند و برود. چطور می‌خواهیم این‌ها را جواب بدهیم؟ کجا داریم می‌رویم؟

یکی از چیزهایی که در آن دوره برای ما اتفاق افتاد که توی دوره‌های قبلی هم نبود همین بود. دوره‌ای بود که ما همسایه شهدا بودیم. تجربه جبهه خیلی تأثیر داشت. این فضا ما را ساخت. البته الآن هم از جوان‌ها مانا امید نیستیم.



مگر شما می‌توانستید این همه جمعیت جوان را بیاوری پای دعای عرفه؟
حوصله دعای توسل را هم نداشت

گناه‌های شخصی را خدا در سن ۹۰ سالگی هم می‌بخشد و حساب را صاف می‌کند. اما گناه بدعت‌گذاری بخشیده نمی‌شود



حسین علیه‌السلام شامل این کار بود که جوان‌ها را می‌آورد. در آن دوره جوان‌ها حفظ شدند. الآن جوان‌ها را از دست بدهیم؟ خیلی زور دارد. دوره قبل انقلاب پیرغلام‌های ما جوان را نگه داشت و به امام خمینی رحمه‌الله علیه وصل کرد. الآن ما این‌ها را از دست بدهیم؟

حجاریان، تئورسین اصلاح‌طلب‌ها گفته بود که ما مانده‌ایم، یا نوآوری این‌ها خیلی قوی است یا ما خیلی ضعیف کار کرده‌ایم. آن‌ها ضعیف کار نکرده بودند. اتفاقاً کارشان را بلد بودند. دوره‌ای بود که همه امکانات حکومتی هم دستشان بود، اما به لطف خدا، محبت و عنایت امام

دیده بودم که در جلسات خصوصی اصلاح‌طلب‌ها می‌گفتند، ما این همه تلاش می‌کنیم این بچه‌ها را بیاوریم در تشکیلات خودمان، نمی‌توانیم. بعد این‌ها (به تعبیر خودشان) این شلوار لی پوش‌ها و موروغن مالیده‌ها و ژینگول‌های ما را می‌کشاند به مهدیه. آنجا کسی مثل مثل سعید



انجمن نغمه‌سرایان مذهبی ۵۰ ساله می‌شود

یادگار خوشدل شیرین سخن

جواد شمس

باران بهاری هوای تهران را پر از میل تنفس کرده است. نم باران که بر کف خیابان‌های پایتخت می‌نشیند، پیاده‌روی در خیابان‌های شلوغش لذت دیگری دارد. جنوب شرق تهران با آن خیابان‌های تودرتو، مرا به سر آسیاب دولاب، مقابل مسجد امام حسین بن علی علیهما السلام می‌رساند. به آسمان نگاه می‌کنم. خساستی نشان نمی‌دهد و نعمت خدا را می‌باراند. تالو قطرات باران زیر نور سبز رنگ به هوا بر خاسته در حاشیه ورودی مسجد، زیبایی بیشتری دارد. از مسجد صدای شعر خوانی و نوای مداحی می‌آید. وارد می‌شوم. گرداگرد شبستان، شاعران و مداحان نشسته‌اند. به نوبت پشت تریبون می‌روند و اشعارشان را دکلمه می‌کنند و یا نوحه‌ای می‌خوانند. از پارچه نوشته نصب شده بر گوشه‌ای می‌فهمم که این محفل متعلق است به «انجمن نغمه‌سرایان مذهبی». منتظر می‌مانم تا جلسه به پایان برسد تا بدانم این محفل چیست و انجمن نغمه‌سرایان مذهبی چگونه تشکیل شده است. ساعت از نیمه شب هم گذشته است و با رفتن اندک اندک اعضای هیأت، مقابل حاج عباس عنقا، حاج عباس (گلپانگ) محمدی و چند تن از اعضای قدیمی هیأت می‌نشینم و سؤالاتی را که برایم مطرح شده بود، از آنها می‌پرسم.

شاهد فعالیت آن هستیم. در همان روزهای نخستین فعالیت انجمن، بنا بر این گذاشته شد تا مادحین اشعار و نوحه‌هایی را در مجالس عزاداری بخوانند که توسط اعضای انجمن و هیأت کمال، یا همان انجمن نغمه‌سرایان مذهبی سروده شده باشند. عنقا توضیح می‌دهد: بر فرض، من که نوحه‌ساز

این روند ادامه داشت تا اینکه پسوند «ادبی» هم به آن اضافه شد.

حاج عباس عنقا می‌گوید: در اوایل فعالیت این جلسه، ابتدا ذاکران و مداحان ابا عبدالله علیه السلام حضور داشتند تا اینکه شاعران مذهبی و آیینی هم در جلسات حاضر شدند. پس از این اتفاق بود که هیأت با انجمن شعرا تلفیق شد و امروز ما

در دهه ۴۰ شمسی، شخصی به نام سید کمال حسینی، مدیریت هیأتی را به عهده داشت که شب‌های پنجشنبه برگزار می‌شد. هیأتی که نام انجمن کمال را به خود گرفت و محملی برای عرض اندام شعرا و نغمه‌سرایان مذهبی بزرگ.





در اوایل فعالیت این جلسه، ابتدا ذاکران و مداحان اباعبدالله علیه‌السلام حضور داشتند تا اینکه شاعران مذهبی و آیینی هم در جلسات حاضر شدند

مرثیه‌سرا و شاعر مذهبی و عاشورایی هم از حدود ۲۰ سال پیش مسئولیت دبیری این انجمن را به عهده گرفته است که با توجه به اشراف کاملی که به فن شعر و به ویژه شعر آیینی دارد و البته آگاهی از دانش مداحی، اعضای انجمن را یاری می‌رساند تا بتوانند به کمال راهی که آغاز کرده اند، برسند.

میزبانان انجمن نغمه‌سرایان مذهبی
اولین محله‌ای که جلسات انجمن نغمه‌سرایان مذهبی برگزار شد، میدان خراسان، واقع در جنوب شهر تهران است. جایی که منزل شخصی سیدکمال حسینی، مداح قدیمی و شوخ‌طبع اهل بیت علیهم‌السلام میزبان عاشقان حسینی بود. بعدها جلسات انجمن به منزل مرحوم استاد مردانی در محله سرآسیاب دولاپ نقل مکان کرد. همزمان با این اتفاق، انجمن به ۲ شعبه تغییر یافت؛ یکی شب‌های دوشنبه در حسینه مرحوم محمدعلی مردانی و دیگری شب‌های سه شنبه به صورت سیار. تا اینکه با تغییر الگوی زندگی شهری در تهران و جایگزینی آپارتمان‌های جدید به جای خانه‌های چند اتاقه، جلسات سیار شب‌های سه شنبه نیازمند محلی ثابت برای برگزاری نشست‌های ادبی و مذهبی شد. بهترین تصمیم، استفاده از خانه خدا برای بیان حقیقت خدایی و مدح برترین بنده‌های خداوند است. مساجدی همچون قاسم بن الحسن علیه‌السلام و حسین بن علی علیه‌السلام، محل استقرار اعضای این انجمن و هیأت مذهبی است. انجمنی که خاستگاه شاعران و مداحانی صاحب‌نام است و البته تربیت‌شدگان سرافرازی دارد که خون خود را آغشته به خون سیدالشهدا علیه‌السلام کردند و امروز آنها را به نام شهید می‌شناسیم.

حقیقت خدایی و مدح برترین بنده‌های خداوند است. مساجدی همچون قاسم بن الحسن علیه‌السلام و حسین بن علی علیه‌السلام، محل استقرار اعضای این انجمن و هیأت مذهبی است. انجمنی که خاستگاه شاعران و مداحانی صاحب‌نام است و البته تربیت‌شدگان سرافرازی دارد که خون خود را آغشته به خون سیدالشهدا علیه‌السلام کردند و امروز آنها را به نام شهید می‌شناسیم.

آثار منتشر شده اعضای هیأت
عباس عنقا، دبیر انجمن نغمه‌سرایان مذهبی تاکنون ۵ اثر به چاپ رسانده است؛ «زمزمه‌های دلجو» شامل گزیده‌هایی از اشعار اعضای هیأت در طول چند سال است که عنقا آنها را گردآوری و چاپ کرده است. «طلوع دو خورشید»، «گلبرگ»، «گل سرخ» و «برگ سبز» از دیگر

گفته می‌شود.

اینها جملاتی است از عنقا.

نقد و بررسی شعر اعضا

توجه به اشعار آیینی و عاشورایی در انجمن کمال، به جایگاه واقعی خود رسیده بود که سیدکمال حسینی به رحمت خدا رفت تا از خوان رحمت الهی گسترده به نام ائمه اطهار علیهم‌السلام بهره‌ها ببرد. از همین زمان بود که سیدعباس عنقا، مسئولیت و دبیری این هیأت و انجمن را به کمک پیشکسوتان مداحی و شاعری دینی عهده‌دار شد.

محل برگزاری جلسات این انجمن در آن دوره در محله مهدیخانی تهران، واقع در امپریه بود. تا اینکه این هیأت با جلسه شب‌های سه‌شنبه

ادغام شد و ترتیبش این گونه

شد که ذاکران و مداحان

اهل بیت علیهم‌السلام اشعار

خود را می‌خوانند و در آخر

جلسه هم توسل به حضرت

زهر را سلام‌الله‌علیه‌آزینت‌بخش

مجلس می‌شود. در طول

جلسه هم بیان نقص‌های

احتمالی مداحان و شاعران

که این ایرادها بیشتر تکنیکی

هستند تا محتوایی و نقد و

بررسی اشعار؛ تا بتوان از زمان

استفاده بیشتری کرد و تعداد

شاعرانی که در جلسات انجمن

شعر خوانی می‌کنند، کم نباشد.

مسئولیت این مهم به عهده

پیشکسوتان است تا جوان‌ترها و شاعران تازه‌کار

را برای ماندن در مسیری که در آن قرار دارند،

کمک برسانند و آنها را با فنون و آرایه‌های ادبی،

وزن، قافیه و ردیف آشنا کنند.

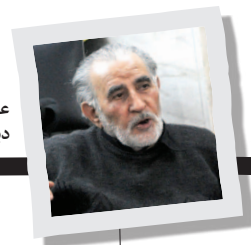
عمود خیمه را اینها گذاشتند

اعضایی که این انجمن و هیأت را پایه‌گذاری کردند، همه از جایگاه قابل احترامی در صنعت شعر آیینی و عاشورایی بهره‌مندند. کسانی چون مرحوم خوشدل تهرانی، مرحوم ژولیده نیشابوری، مرحوم آقا سیدکمال حسینی، مرحوم محمدعلی مردانی، حاج حسین بابایی و همچنین حاج عباس (گلبنگ) محمدی از پایه‌گذاران و مؤسسان این انجمن دیرپای ادبی و مذهبی هستند.

امروز هم بعد از چهار دهه فعالیت، این انجمن نه با حضور هیأت مدیره که با همفکری بزرگ‌ترها و ریش سفیدان اداره می‌شود. حاج عباس عنقا،



امام حسین علیه‌السلام بودم، نوحه را به مداح می‌دادم و نوحه‌خوان هم اشعار اعضای هیأت را می‌خواند. چون شعر خوانده می‌شد، ایرادهای ما هم مشخص می‌شد. آقای کمال حسینی اشکالات کار را می‌گرفت و از نظر محتوایی و تکنیکی ما را راهنمایی می‌کرد. او بود که اعلام می‌کرد در جلسات، خواندن اشعار و نوحه‌ها با چه موضوعاتی باشد. «در این جلسات هم اشعار عاشورایی و هم اشعار آیینی خوانده می‌شد. برای اینکه بتوانیم تفاوت شعر آیینی و عاشورایی را بدانیم، از سروده‌های استاد شهیدار بهره می‌گیریم. «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را/ که به ماسوا فکندی، همه سایه هما را» نمونه یک شعر آیینی است که در بالاترین سطح خود سروده شده است؛ با این حال نمی‌توان این شعر را عاشورایی دانست. در سوی دیگر، «گشودی چشم در چشم من و رفتی به خواب اصغر/ شدی آسوده و راحت، بخواب اصغر، بخواب اصغر/ عمو سقای عاشورا خجالت دارد از رویت/ که شد از صدر زین روی زمین پا در رکاب اصغر» که مرحوم شهیدار آن را در قالب مرثیه‌ای برای شهادت حضرت علی اصغر علیه‌السلام سروده است، در حقیقت نمونه‌ای عینی از یک شعر عاشورایی است. در حقیقت شعر عاشورایی، منسوب به خود ۷۲ تن و اباعبدالله علیه‌السلام است که در وصف و زبان حال همین بزرگان نیز



عباس گل محمدی، شفا یافته دیگری را نام می برد؛ عباس عنقا، دبیر انجمن نغمه سرایان مذهبی

هیات

آثار منتشر شده عباس عنقاست. همچنین اشعار اعضای انجمن تاکنون چندبار به چاپ رسیده است که مورد استفاده مداحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند تا زینت مجالس معنوی و مذهبی باشد؛ مانند کتاب «نغمه سرایان مذهبی» که اوایل انقلاب اسلامی چاپ شد و شامل شعرهای آیینی و البته بیشتر، اشعاری راجع به پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله علیه بود.

یاوران خمینی

اعضای انجمن فعالیت انقلابی خود را در قالب حضور در راهپیمایی ها و سرودن اشعار و شعارهای انقلابی شکل بخشیدند. آموختن درس آزادگی در مکتب حسینی به آنها این جسارت را می داد که این بار ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام خمینی رحمه الله علیه را لبیک گویند و در کارزار مبارزه با طاغوت حضور داشته باشند؛ حضوری که تا خاکریز جبهه های نبرد حق علیه باطل ادامه پیدا کرد و شهدای گلگون کفنی را به دیار سبز و باطراوت شهیدان فرستاد.

می خواهم بدانم که شهدای انجمن نغمه سرایان مذهبی چه کسانی هستند. حاج عباس عنقا از حاج عباس محمدی کمک می گیرد. برادران ربیعی (محمد و محمود)، پسر عموهای صالحی (عباس و احمد)، برادران مرادی (محمدرضا و احمد) و چند تن دیگر که نامشان تا ابدیت زنده و ماندگار است.

هدف هایی که در پی آن هستیم

«انجمن نغمه سرایان مذهبی، با گردآوری شاعران و ذاکران و مداحان، نقش پل ارتباطی با نسل های گذشته و آینده این قشر از مردم جامعه را ایفا می کند.» این را یکی از اعضای هیأت به زبان می آورد. در حقیقت انجمن، کسانی که مایل به حضور در فعالیت های عاشورایی و مذهبی هستند را جذب و بستر لازم برای رشد و شکوفایی آنها فراهم می کند. عنقا هم می گوید که تا آنجا که در توان و بضاعت مان باشد به شرکت کنندگان این محفل ادبی و عاشورایی کمک می کنیم تا بتوانند مسیر درست را طی کنند.

و مسیر درست، علاوه بر فن شعر برای شعرسرایان و تکنیک های آواز برای مداحان، بیان واقعیت های

عاشورا و اسیر احساسات منحرف کننده نشدن هنگام سرودن و خواندن است. همین هدف برای انجمن کافی است تا چهره های مختلفی از نسل های متفاوت در جلسات شب های سه شنبه آن حضور پیدا کنند و اصولی بیاموزند. گروهی از پیشکسوتان این عرصه، گروهی از مردم عادی و میانسال که غلامی ابا عبدالله علیه السلام را آرزو می کنند و چهره های جوان و مستعدی که بدون شک تا چند سال آینده نام پرآوازه شان را همه خواهند شنید.

آنها اهل مرادوه و سفر هستند

انجمن نغمه سرایان مذهبی، سفرهای گروهی متعددی را برای اعضای خود پیش بینی کرده است. سفرهای زیارتی به مشهد مقدس و حضور در جوار بارگاه ملکوتی امام رضا علیهم السلام، یکی از آنهاست؛ سفری که روح اعضا را صیقل می دهد. البته سفرهای دیگری هم هست که جنبه های آموزشی دارد. حضور در اصفهان و کاشان و برخی دیگر از شهرها هم برای تبادل نظر با انجمن های ادبی و مذهبی فعال در سطح کشور است تا بر اندوخته این انجمن ها افزوده شود.

میزبانی از اعضای انجمن های ادبی و مذهبی که از استان ها و شهرهای مختلف به سرآسیاب دولا ب تهران می آیند از برنامه های جنبی و آموزشی انجمن نغمه سرایان مذهبی است؛ میهمانی که از کاشان، اصفهان، کرج و ... همنوا ی انجمن نغمه سرایان مذهبی می شوند.

به معجزه اعتقاد داری؟

آقای نردی، تراشکاری بود در خیابان خراسان که عشق فراوانی به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشت. گاهی هم شعر می گفت و البته آنها را خالی از اشکال نمی دید. می گوید که در عالم رؤیا به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شود و از آن دریای معرفت می خواهد جلسه ای را به او معرفی کند تا بتواند به تصحیح اشعارش بپردازد و فنون شعر را بیشتر بیاموزد. امام علی علیه السلام این نشانی را می دهد؛ «انجمن نغمه سرایان مذهبی» نردی به منزل مرحوم مردانی می رود و اعلام می کند که این

انجمن مورد تأیید و عنایت امام علی علیه السلام است. این گفته در منزل مردانی به زبان جاری می شود. کسی که او هم مورد عنایت مولای متقیان عالم است. مرحوم مردانی وقتی در کمال ناباوری اطرافیان و شگفتی پزشکان، بر آثار بیماری ناشی از سکتة مغزی رهایی پیدا کرد، خود را شفا یافته از دست یداللهی علی بن ابیطالب علیه السلام می دانست.

عباس گل محمدی، شفا یافته دیگری را نام می برد؛ عباس عنقا، دبیر انجمن نغمه سرایان مذهبی. عنقا خود در این خصوص می گوید: «سال گذشته غده ای در سینه من پیدا شد که پزشکان همه تشخیص سرطان دادند. دکتر جهانی با تعجب از من سؤال می کرد که چگونه زنده مانده ام! تا اینکه زمان انجام عمل جراحی فرا رسید. از پزشکم خواستم تا آنجا که می تواند از تزریق خون به من ممانعت کند. دکتر موافق نبود. گفتم ذکر می دانم که اگر به زبان بیاورم مشکلی پیدا نخواهم کرد. خوشبختانه حین عمل مشکلی رخ نداد. بعد از آن دکتر جهانی از من پرسید که چه ذکر می گفتم که بدون مشکل افت فشار خون عمل جراحی را گذراندم؟ من گفتم همان ذکر که هنگام به هوش آمدن بر لبانم جاری بود. دکتر گفت که وقت به هوش آمدن ذکر «یا علی» را به زبان داشتیم. من به لطف دعای اعضای نغمه سرایان مذهبی، دست کارگشای علی علیه السلام را احساس کردم.

برگ سبز عباس عنقا برای خیمه های ما

هنگام خداحافظی است. عقربه های ساعت حوالی عدد رأس پرسه می زنند. عنقا مرا بدرقه می کند با این شعر:

فاطمه نور خدای اعلی است

فاطمه بر همه زن ها اولی است

قلم و لوح از او تابان است

مشکل خلق از او آسان است

ریزه خوارش همه ملک و ملکوت

اوصیا پیش مقامش به سکوت

روزه داری که نشد هرگز سیر

بهر مسکین و یتیم و هم اسیر

بس عبادت به شب و روز نمود

سایه از ضعف به خاکش می سود

عاقبت آن دو به هم پیوستند

سینه فاطمه را بشکستند

سینه ای را که ز گل بهتر بود

بوسه گاه لب پیغمبر بود

آخر آن بانوی دین درمان شد

رفت در خاک بقیع پنهان شد



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هر کجای کشور که باشید
کتاب دلخواه خود را از ما بخواهید

کتابمان

رایگان

سریع

در ۲۷۰۰۰ کتابخانه کشور

Ketabman.ir





از راست حاج مسعود، حاج محمد علی و حاج محسن تاج لنگرودی

خانواده منبر از بزرگان اخلاق و منبر می گویند

آقای خوشوقت گفت: ساده حرف بزن

حمید محمدی - محمدی - محمد رسولی

بیشتر وقت یک منبری تهرانی در ترافیک می گذرد. شاهد این حرف حجت السلام مسعود تاج لنگرودی همین گفت و گوی ماست که حاج مسعود به علت ترافیک در انتهای مصاحبه به ما ملحق شدند. گفت و گو با خانواده ای که دو نسل مختلف منبری های کشور هستند تجربه خوبی بود. بخصوص وقتی که احترام و تعظیم پدر و پسر ها را نسبت به یکدیگر می دیدیم. حجت الاسلام حاج محمد علی تاج لنگرودی، پدر حجج اسلام حاج محسن و حاج مسعود، از منبری های قدیمی هستند که با وجود سن بالا هنوز خودشان با ماشین شخصی به نقاط مختلف شهر برای منبر می روند. حاج محسن و حاج مسعود تاج هم که پسران ایشان هستند، همان راه پدر را ادامه داده اند و این روزها از منبری های نام آشنای کشور هستند. حاج محمد علی پای منبر فرزنداناش می نشیند و استفاده می کند و حاج محسن و حاج مسعود هم از نوار و کتاب منبری های قدیمی برای منبر هایشان. این یعنی اتحاد در نسل های مختلف منبر!



تلویزیون خوب است؛ به شرط این که کسانی که برای جواب دادن به مسائل می آیند خبره این کار باشند و جوابی که می دهند، علمی و مستدل.

■ حاشیه ■

تبلیغات بیشتر از مستمع

حاج محسن: من اصل تبلیغات را در بعضی از موارد نمی پسندم. مثال می زنم. ببینید منبری ای مثل شیخ حسین انصاریان مخاطب خاص خودش را دارد و پامنبری هایش می دانند که مثلاً دهه اول محرم عصرها ایشان در مسجد حضرت امیر علیه السلام منبر می روند. پس دیگر نیازی به این نیست که در سطح شهر تبلیغ کنیم؛ چون کسی که دنبال ایشان باشد، می داند کجا باید برود. درباره بعضی از مداحان هم همین طور است. بسیاری از اوقات آدم می بیند به تعداد بترهایی که در سطح شهر زده شده، جمعیت نیامده است. در واقع خود منبری و مداح با این تبلیغات خراب می شوند. بعضی جاها هم هست که تبلیغ کردن یا نکردن تفاوتی در جمعیتش ایجاد نمی کند. مثلاً فلان مسجد جمعیت ثابت خود را همیشه دارد. پس اساساً در بسیاری از موارد نیازی به تبلیغ نیست. حالا اگر جایی هم ضروری است که تبلیغ شود، می بینیم که اسم مداح را بزرگ زده اند و اسم منبری را کوچک. رویه من این است که در این جور مجالس منبر نمی روم. تا دم در مجلس می روم و می گویم که من آمدم، اما به علت تبلیغات غلط شما منبر نمی روم. چون شما برایتان منبر اهمیتی ندارد. اگر همه منبری ها همین کار را بکنند، شاید این اتفاق اصلاح شود. من به خیلی از دوستان منبری زنگ زده ام و گفته ام که من تابلوی شما را دیده ام. اسمتان را کوچک نوشته اند و این شما را در دید مردم خفیف می کند و فکر می کنند که لابد منبرتان خوب نیست که اینگونه نامتان را نوشته اند، اما متأسفانه می روند. از این بدتر زمانی است که اسم ما را بزرگ بزنند و اسم اهل بیت علیهم السلام را کوچک. شما برای کی مجلس گرفته اید؟ برای منبری و مداح جلسه گرفته اید یا برای امام حسین علیه السلام؟ این ضعف ها باید با نظارت نهادهای مسئول برطرف شود.

آقای اشراقی هم منبرش به گونه ای بود که فقط متخصصان آن را می فهمیدند. در ضمن، منبری هایی هم داشتیم که منبرشان فقط حدیث بود؛ مثل مرحوم شیخ عباس قمی. الآن چنین منبری هایی نداریم دیگر. دوره ای هم که ما پا به پله اول منبر گذاشتیم، زمان اوج منبر مرحوم آقای فلسفی بود. یک ساعت تمام در مسجد امام تهران منبر می رفت که در تمام ایران پخش می شد. به عبارت دیگر تمام ایران شده بود یک مجلس که یک واعظ داشت به نام آقای فلسفی؛ کسی که نظیر نداشت و هنوز هم نظیرش نیامده است. اما الآن نه منبر اشراقی در جامعه داریم، نه منبر فلسفی. الآن مردم دنبال احادیث اهل بیت علیهم السلام هستند و منبرهای ما هم به همین سمت رفته است.

■ سعی روحانی هایی که در تلویزیون صحبت می کنند، این است که به نحوی سخن بگویند که خودشان را به لایه های زیرین جامعه نزدیک کنند و همه حرفشان را متوجه شوند. مثلاً از اصطلاحاتی استفاده می کنند که عامه مردم به کار می برند تا به این وسیله جذب مخاطب کنند. این اتفاق را شما چگونه ارزیابی می کنید و تا کجا می توان در این کار پیش رفت؟

حاج محسن: این ایراد به صداوسیما وارد است و یکی از دلایلی است که من از چند سال قبل دیگر در برنامه های رسانه ملی شرکت نمی کنم. یکی از دوستان منبری که اتفاقاً در تلویزیون هم برنامه دارد، چند وقت پیش در جلسه ای به من گفت که اوضاع بد شده و در برنامه های تلویزیونی رسماً می رقصند. من در جواب او گفتم که وقتی یک روحانی در برنامه تلویزیونی کف می زند و می گوید دخترها یک طرف، پسرها یک طرف، آدم عادی هم می رقصد. گفتم باید حدود مشخص شود که اگر من به عنوان یک روحانی به برنامه تلویزیونی رفتم، در چه چارچوبی باید حرف بزنم و از چه اصطلاحاتی می توانم استفاده کنم. آیا من می توانم از اصطلاحاتی که در برنامه های طنز تلویزیون به کار برده می شود در صحبت هایم استفاده کنم؟

ما در دین، اصل مهمی داریم که اگر بناست بخندیم باهم بخندیم و به هم نخندیم. متأسفانه در برنامه های طنز تلویزیون، عکس این قضیه رواج پیدا کرده. بعد، من روحانی هم در تلویزیون حضور می یابم و از همان تعبیری که در این برنامه ها استفاده می شود، به کار



در روزگاری که رسانه های رنگارنگ هر روز مخاطب خودشان را جذب می کنند و حتی می بینیم منبر هم پایش به این رسانه ها باز شده و طیف وسیعی از مردم، منبر را فقط از تلویزیون می بینند، رسانه ای به نام منبر هنوز می تواند مخاطب خودش را حفظ کند و اگر می تواند چگونه؟

حاج محمدعلی: جواب این سؤال شعبه های متعددی دارد. افرادی که شما گفتید منبرها را از تلویزیون نگاه می کنند، بعضی هاشان اصلاً آمادگی رفتن به مسجد یا حسینیه را ندارند. بنابراین تلویزیون برایشان یک توفیق اجباری است. اما نکته ای که اینجا هست، آن است که افراد دعوت شده به تلویزیون، چگونه افرادی هستند. من گاهی اوقات دیده ام که یک روحانی را آورده اند، عده ای هم نشسته اند که هر کدامشان یک سؤال خاص دارند، اما جواب های آن منبری، پاسخ آن سؤال ها نبوده است. اینجا کار خراب شود. باید از علمای کارکنده استفاده می شود. مثلاً افرادی مثل آیت الله مصباح یزدی را بیاورند که از پس همه سؤال های جوانان برآید و آن جوان اشباع شود و مجلس را ترک کند.

از آن طرف، گاهی می بینیم که یک منبر ضبط شده از یکی از واعظ خوب را پخش می کنند. خوب این هم برای کسی که در یک نقطه دورافتاده از کشور است و دسترسی به آن واعظ ندارد، غنیمت است. پس تلویزیون خوب است؛ به شرط این که کسانی که برای جواب دادن به مسائل می آیند خبره این کار باشند و جوابی که می دهند، علمی و مستدل. اگر خواستند ساده اش هم بکنند بتوانند سطح مطلب را پایین بیاورند.

واعظی در تهران بود که خدایش بیامرز! وقتی منبر می رفت، هیچ کس نمی فهمید. یک کتاب هم نوشت که آن را هم کسی نفهمید! من به او گفتم که صحبت های شما را مستمع نمی فهمد. همه اش پر از اصطلاحات علمی است. در جواب به من گفت: «مردم بروند درس بخوانند و بعد بیایند پای منبر من.» این جواب درست نیست. منبر هم مثل بقیه چیزها می طلبد که با تغییر زمان تغییراتی بکند. موقعی که ما محصل بودیم، یک آقای منبری به نام آقای اشراقی بود. یاد می آید که آیت الله بروجردی با آن عظمت و کهولت سن مقید بود که منبر ایشان را گوش کند.

**مادر نقش مهمی دارد.
اگر پدر موفق
است هشتاد
درصدش
به خاطر همسر
خوب است
که انتخاب
کرده**



**تمام ایران شده بودیک
مجلس که یک واعظ
داشت به نام آقای
فلسفی**



هم دور هم که هستیم صحبت می کنند، اما روی منبرشان به این سمت نمی روند. چون سیاست هر روز عوض می شود. از همین اول انقلاب تاکنون چقدر افراد عوض شده اند، بلکه عوضی شده اند! کسانی که انتظار نداشتیم یا کج گذاشتند و بعد هم فرار کردند.

■ واکنش منبری نسبت به رویدادهای اجتماعی و سیاسی در سخنانش چگونه باید بروز داشته باشد که هم نسبت به مسائل جامعه بی تفاوت نباشد و هم به جانبداری از گروه و دیدگاه خاصی متهم نشود؟
حاج محسن: بخش عمده ای از انقلاب ما مدیون روشنگری خطای و مبلغان بود. منبری ها با سخنانشان مقدماتی را فراهم کردند که باعث شد انقلاب بیشتر جان بگیرد، ولی همان انتظار قبل از انقلاب را بعضی ها الان از منبری ها دارند که چرا شما مثلاً زمان طاغوت که با رباخواری مبارزه می کردید، الان نسبت به برخی از مشکلات مالی حرفی نمی زنید. در حالی مسائل سیاسی هم همین طور است. در حالی که حکومت ما یک حکومت دینی است و مراعات حکومت دینی از اهم واجبات است.

حاج محسن: عالمی مثل آیت الله مصباح یزدی، قطعاً جزو ۱۰ نفر علمی اول کشور هستند، اما منبرهای ایشان را ببینید. حتی بحث های دقیق علمی را با ساده ترین زبان بیان می کنند؛ طوری که دختر کوچک من می نشیند و صحبت های ایشان را گوش می دهد. در حوزه منبری ها هم افراد زیادی هستند؛ مثل آقای عالی که ایشان واقعاً عالم هستند و اگر بخواهند، خوب بلدند اصطلاحی صحبت کنند. یا آقای دکتر رفیعی، آقای فرحزاد و آقای پناهیان که ایشان با این که تحلیلی صحبت می کنند، ولی سعی دارند همان تحلیل را ساده بیان کنند. این ها کسانی هستند که به روز صحبت می کنند و نیاز مردم را شناخته اند. از طرف دیگر، شما به منبرهای آقای قرائتی نگاه کنید. بعد از ۳۳ سال هنوز کهنه نشده است و طرفدار دارد. سخنرانی استاد شیخ حسین انصاریان هم همین طور است. این ها هم ساده حرف می زدند و هم پرمخاطب اند. ما غیر از تهران در سایر نقاط کشور، منبری کم داریم و هنر تلویزیون باید این باشد که برای تمام کشور خوراک خوب تامین کند.

■ حاج آقا! شما و آقازاده ها تا دو نسل مختلف منبری هستید. شما به عنوان نسل گذشته وقتی پای منبر فرزندانان می نشینید چه نکاتی را می بینید و استفاده می کنید؟

حاج محمدعلی: منبر این دو فرزند من، منبرهای پسندیده ای است. یعنی اول منبرشان قال الله است، وسطش قال الصادق علیه السلام و آخرش هم السلام علیک یا ابا عبد الله علیه السلام. چیزی که خدا از منبری می خواهد این است. شنیدم که آیت الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه می گفتند که مقام منبری ها اگر از ما بالاتر نباشد، کمتر نیست. برای این که وقتی ما درس خارج می گوئیم، واسطه بین اهل بیت علیهم السلام هستیم و طلبه ها، منبری ها هم وقتی منبر می روند، واسطه بین خدا و خلق اند. این دو پسر منبرشان کلام خدا و اهل بیت علیهم السلام است. دنبال این نیستند که فلان دانشمند غربی چه گفته است. دوره این حرف ها دیگر گذشته است. در مسائل سیاسی

می برم. این کار شرعاً حرام است؛ ولو این که مخاطب جذب شود. این جذب به دین کردن نیست.

یکی از بحث ها این است که ما دین رسانه ای باید داشته باشیم یا رسانه دینی؟ دنبال رسانه دینی هستیم، نه این که رسانه را اصل قرار دهیم و بعد دین را بیاوریم در قالب رسانه. دین اصل است و بقیه چیزها را باید بیاوریم در قالب آن. ساده حرف زدن خوب است؛ به این شرط که از چارچوب دین خارج نشود. اجازه بدهید خاطره ای این جا ذکر کنم. اوایل که بنده ملیس شده بودم و منبر می رفتم، یک شب پدر ما را فرستادند مسجد آیت الله خوشوقت برای منبر. با سابقه ای که از آقای خوشوقت داشتم، رفتم بالای منبر و شروع کردم به حرف های بسیار عالمانه. خودم هم نمی فهمیدم چه می گویم! فقط می خواستم به آیت الله خوشوقت خودی نشان بدهم. از منبر که پایین آمدم و خدمت ایشان نشستم، به من فرمودند: «تو این حرف ها را برای من زدی، در حالی که من این ها را از تو بهتر بلدم! برای مردم ساده حرف بزن.» پس سادگی خوب است، اما سادگی نباید به لودگی بکشد.

من برای سخنرانی به آمریکا رفته بودم. قبل از رفتن به دوستانی که سابقه منبر در آن جا داشتند، زنگ زدم تا مشورت بگیرم که آن جا چه بگویم. آن ها به من گفتند که آن جا باید خیلی عقلی صحبت کنی. من هم بنایم را بر این گذاشتم که یک منبر علمی بروم، اما بعدش یاد حرف آقای خوشوقت افتادم که با همه باید ساده حرف زد. بنا را بر این گذاشتم که شب اول منبر، مستمع را محک بزنم و یک منبر موعظه ای و ساده رفتم. آن جا دیدم که تحصیل کرده ها هم کاغذ و قلم دستشان گرفته بودند و احادیث و مطالب را یادداشت می کردند. ساده حرف زدن مستمع را جذب می کند، اما چارچوب نباید گم شود.

■ مصداقی برای منبری هایی که با رعایت چارچوب ساده صحبت می کنند و مخاطب را جذب می کنند، سراغ دارید؟

**متاسفانه هستند
کسانی که
خودشان اعتقادی
به حرف های ایشان
ندارند و در منبرشان
آن گونه ای نیستند
که روی منبر مردم
می بینند**

که: «آخر مردم زیاد پای منبر جمع می‌شوند. مردم آن قدر که برای باطل جمع می‌شوند برای حق جمع نمی‌شوند.» این است که من روی این نکته تاکید دارم که اقبال مردم هیچ وقت دلیل منبر خوب نیست؛ همان طوری که ادبار هم دلیل بر منبر بد نیست.

مهم‌ترین رمز موفقیت یک منبری ولو این که با اقبال مردم هم مواجه باشد، تقواست. نکته دوم که متأسفانه بین مردم اثر بسیار بدی می‌گذارد، با پول مردم بازی کردن است. ما در مسائل اخلاقی سه استاد داشتیم که اول از همه پدرمان هستند. دومین استاد ما حضرت آیت‌الله خوشوقت بودند و سومی هم مرحوم آیت‌الله مجتهدی. مخصوصاً سفارش هر سه این بزرگواران به ما این بوده که هیچ موقع با پول مردم بازی نکنید. حتی آیت‌الله خوشوقت به ما می‌گفتند که اگر پاکتی هم گرفتید، نشمرید؛ چون در چشم مردم صورت خوبی ندارد و خودمان خراب می‌شویم. برکت را امام حسین علیه‌السلام می‌دهد. آن‌هایی که در این راه با پول مردم بازی نکردند، در کارشان موفق بوده‌اند، اما کسانی که رعایت نکردند، شاید دو روز هم با اقبال مواجه بودند، ولی رونق کارشان از بین رفت.

سومین نکته‌ای که در این بحث خیلی مهم است، این است که اولین کسی که باید به حرف‌های منبری عمل کند، خود اوست. گمان می‌کنید منبری‌ای که در نماز جماعت نبوده و بالای منبر از نماز جماعت اول وقت می‌گوید، حرفش در مردم اثر می‌گذارد؟ پس اگر من را به مسجدی برای منبر دعوت کردند، باید اولین نفری باشم که در صف جماعت می‌ایستد. یکی از خصوصیات که در شیخ حسین انصاریان هست، همین است. ظهروایی که در مسجد امام رضا علیه‌السلام منبر می‌رفت با این که امام جماعت آن‌جا، مرحوم آقای حسینی، بین دو نماز یک منبر می‌رفت؛ اما شیخ حسین از نماز اول می‌آمد پای منبر آقای حسینی هم می‌نشست و بعد از نماز دوم به منبر می‌رفت. پس مردم از ما انتظار عمل کردن به حرف‌های خودمان را دارند. مثلاً اگر قدری مدل ماشین ما بالا برود، مردم تاب نمی‌آورند و حرفمان دیگر اثر ندارد. از همه این‌ها

منبر قاطی نکنیم. چون همه آن‌هایی که پای منبر هستند، هم‌نظر نیستند.

حاج مسعود: الگوی همه ما، چه منبری چه مداح و چه مستمع، حضرات معصومین علیهم‌السلام هستند. تا زمانی که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله جامعه را اداره می‌کردند، خیلی‌ها به صورت پنهان کارهایشان را انجام می‌دادند و حقی آشکارا مورد هدف قرار نمی‌گرفت. بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله، خیلی‌ها میدان را برای خودشان باز دیدند و فعالیت‌هایشان را علنی کردند. حضرت زهرا سلام‌الله علیها که همواره در پرده بودند و تا آن موقع حضوری در جامعه نداشتند، وظیفه دیدند که خطبه بخوانند. منبری هم از محدوده آیه و حدیث و روایت بیرون نمی‌آید، اما جایی که ببیند حق و مخصوصاً حکومت اسلامی مورد هجوم قرار گرفته است، وظیفه خود می‌بیند که هواداری کند. البته جوری نباید باشد که منبر سیاسی شود، ولی در لایه‌لای آیات و احادیث باید گریزهای کوچکی زد که همان یک جمله کار صد منبر را کرده باشد.

■ آیا منبری خوب لزوماً کسی است که منبرش شلوغ باشد؟ اصولاً چه شاخصه‌هایی باعث می‌شود که بگوییم فلان منبری موفق است؟

حاج محسن: منبری‌های خوبی هم هستند که شاید خیلی شناخته شده نباشند، اما در کار خودشان موفق هستند. هیچ وقت اقبال مردم را دلیل بر موفقیت نمی‌دانیم. خدا مرحوم شیخ رضا سراج را که منبری فوق‌العاده‌ای بود، رحمت کند! ایشان کسی بود که شخصیتی مثل مرحوم آقا سیداحمد خوانساری درباره‌اش گفته بود: «شیخ رضا سراج را برده‌اند و کربلا را به او نشان داده‌اند.» یعنی روضه‌ها را دیده است. اوایل

که ایشان منبر می‌رفت، جمعیت زیادی جذب منبرش شد. یک‌بار پدر خانمش که از علما بود، صدایش می‌کند و به او می‌گوید: «شیخ رضا! شنیده‌ام بالای منبر باطل زیاد می‌گویی.» او هم گفته بود: «ما حدیث می‌خوانیم برای مردم. باطل کجا بود؟» بعد جواب شنیده بود

آقای مجتهدی می‌گفتند که مادر مدرسه‌مان تعطیلی نداریم، بلکه در روزهای عزای درسمان عوض می‌شود؛ درس روضه و سینه‌زنی

آیت‌الله بروجردی می‌گفتند که مقام منبری‌ها اگر از مابالاتر نباشد، کمترین است



جایی که منبری ببیند حکومت اسلامی مورد هجوم قرار گرفته است، وظیفه خود می‌بیند هواداری کند



روایتی را چند شب پیش از برادرم شنیدم. در فقه ما داریم که فقط نمازهای واجب را می‌توان به جماعت خواند و نمازهای مستحب به غیر از نماز عید، نماز جمعه و نماز باران باید فرادی خوانده شود. گویا خلیفه دوم، نماز مستحبی را هم به جماعت می‌خوانده است و این کار باب شد؛ تا زمانی که امیرالمومنین علیه‌السلام به خلافت رسیدند. حضرت در این دوره یک بار امام حسن علیه‌السلام را فرستادند و به مردم پیغام دادند که این کار خلاف احکام اسلام است و یک‌بار هم خودشان بعد از نماز به جمعیت گفتند این مطلب را، اما مردم برخاستند و فریاد «وا اسلاما» سر دادند. حضرت که این رفتار را دیدند، فرمودند که اگر بناست این‌طور در جامعه غوغا شود، همان روال باشد. الآن هم ما با ضعف‌ها و کمبودهایی مواجهیم، منتها چون حکومت دینی است، نمی‌توانیم به خیلی از مسائل دامن بزنیم. جبهه گرفتن و مخالفت کردن جز این که تفرقه بین مسلمین را بیشتر کند، نتیجه دیگری نخواهد داشت. بنابراین با این که موضع سیاسی ما مشخص است، در عین حال مقید به این هستیم که مسائل سیاسی را با

ما در دین، اصل مهمی داریم که اگر بناست بخندیم باهم بخندیم و به هم نخندیم. متأسفانه در برنامه‌های طنز تلویزیون، عکس این قضیه رواج پیدا کرده



منبر

مهم‌تر نکته‌ای است که می‌خواهم بگویم. منبر آقای فلسفی از منبر آقای کافی پر محتوا تر بود، اما منبر کافی با اقبال بیشتری مواجه بود. علت آن هم روضه‌خوان بودن مرحوم کافی بود. منبری باید روضه‌خوان باشد. آقای مجتهدی می‌گفتند که ما در مدرسه‌مان تعطیلی نداریم، بلکه در روزهای عزا درسمان عوض می‌شود؛ درس روضه و سینه‌زنی!

حاج مسعود: درباره این که برنامه یک منبری در عرصه زندگی‌اش چه باید باشد تا توفیق حاصل شود، خودم را شایسته نمی‌دانم، اما

چون پرسیده شده عرض می‌کنم. بیش از هر چیز منبری باید مشیت پری داشته باشد. خودش را در فضای روز ببیند و مطالبی را که از هزار و چهارصد سال پیش دارد نقل می‌کند، پیش از آنی که بومی‌سازی نشده، عنوان نکند. به این معنا که مردم وقتی روایتی را از منبری می‌شنوند، با حواشی آن - که روی منبر بیان می‌شود - تطبیق می‌دهند. گاهی اوقات حرف‌ها دست‌یافتنی نیست. یعنی می‌گوییم که بزرگانی بودند که این‌طور می‌کردند، اما حیف که ما نمی‌توانیم شبیه

آن‌ها باشیم. خب این حرف‌ها نتیجه‌ای ندارد جز غصه خوردن. مطالب را باید طوری بیان کرد که کاربردی باشد. بعد هم حرفی را بزنیم که اگر مخاطب سئوالی از آن مطرح کرد، از پس پاسخگویی‌اش برآییم.

من چندبار محضر آیت‌الله بهجت را درک کردم و از ایشان توصیه خواستم. ایشان ابتدا از

من پرسیدند که چه اشتغالی داری تا سفارش مخصوص کارم را بکنند. گفتم منبری هستم. به من گفتند که بین خودت و مردم اول خودت را ببین. هر چه که می‌گویی خودت را مورد خطاب قرار بده که در آن‌ها هم اثر بگذارد. بعد فرمودند که من منبری‌ای دیدم که یک کلام غیر از آیه و روایت نگفت، یک ساعت و نیم منبر رفت و هر آیه را با یک روایت، هر روایت را با یک آیه، یا آیه را با آیه و روایت را با روایت تفسیر کرد. این یعنی همان مشیت پر داشتن. مردم هم می‌گویند این که از خودش حرف نمی‌زند و از دو منبع اصلی دارد صحبت می‌کند. دیگر این که اگر قرار باشد انسان در همه منبرها

موفق باشد و جمعیت‌های مختلف رویش اثر نگذارد، باید در همه جا اول خدا را حاضر ببیند؛ قبل از آن که حضور یک بزرگی را پای منبرش حس کند! اوایل منبر بود که با یکی از دوستانم برای سخنرانی به جایی رفتم. وارد مجلس که شدم، دیدم یکی از علمای بزرگ آن‌جا هستند؛ طوری که عرق بر جبینم نشست. به دوستم

گفتم که با حضور این عالم، امروز منبر برایم سخت است. او گفت که یعنی جاهای دیگر که می‌روی، خدای این آقا نیست که حالا این‌جا حساب می‌بری؟ حرف حساب بود. خدا که مدنظر باشد انسان منبرهای مختلف برایش تفاوتی نمی‌کند.

■ شما خودتان از ساعات روزتان

حکومت‌های
حکومت‌دینی است
و مراعات حکومت
دینی از اهم واجبات
است. باضعف‌ها
و کمبودهایی
مواجهیم، منتها
نمی‌توانیم به‌خیلی
از مسائل دامن بزنیم

چطور استفاده می‌کنید. دنبال این هستید که منبرهای دیگران و بزرگان این عرصه را بشنوید و از مطالب‌شان استفاده کنید؟

حاج مسعود: البته بیشتر ساعات یک منبری در تهران در ترافیک می‌گذرد، اما رادیو معارف و رادیو قرآن هست و توی ماشین که هستم معمولاً سعی می‌کنم این دو شبکه را بگیرم و از مطالب‌شان استفاده کنم. گرچه

گاهی هم انتقاداتی به ذهنم می‌رسد، اما گاهی هم نکته‌ای می‌گویند که آن یک جمله برای من ده - بیست منبر می‌شود. وقتی خانه هستم، گاهی هم فیلم می‌بینم؛ چون نیاز دارم مطالبم را بومی‌سازی کنم. وقتی هم که مطالعه می‌کنم، سعی‌ام بر این است که ببینم در خصوص آن مطلبی که خوانده‌ام، کسی منبری رفته است یا خیر. پدر ما کتاب «گفتار وعاظ» را نوشته‌اند که موضوعاتش مشخص است. توی کتاب می‌گردم ببینم مثلاً شیخ عباس قمی در خصوص این مطلب من منبری داشته است یا خیر. مضاف بر همه این‌ها من منبرهای خودم را خیلی گوش می‌دهم تا ایرادات



جلوی آینه
منبر می‌رفتم

ابتدایی که تمام شد، مقدمات را شروع کردم. در خانه هم که بودم با چادر مادرم یک عمامه درست می‌کردم، روی یک چهارپایه می‌نشستم و منبر بعضی منبری‌ها را تقلید می‌کردم.

یک سال بیشتر طول نکشید که به لاهیجان رفتم و تا جامع المقدمات را در حوزه مرحوم آیت‌الله مهدوی گذراندم.

بعد به قم رفتم. آن‌جا هم پای منبر کسانی مانند آیات عظام، انصاری، اشراقی و برقی می‌رفتم.

حاج محمد علی: مقدمه هر چیزی علاقه و عشق است. من کلاس چهارم ابتدایی بودم و عاشق منبر. همه‌اش منتظر بودم که کلاس ششم را تمام کنم و بروم سراغ درس‌های حوزوی. یادم می‌آید در حیاط دبستان به دیوار تکیه داده بودم و به خدا می‌گفتم: خدا! نهایت آرزوی من این است که روز قیامت یک منبر بسیار بلندی برایم بگذاری و من آن بالا منبر بروم! فرشتگان هم پای منبرم بنشینند! همین عشق و علاقه مرا به این سمت کشاند. دوره



گاهی اوقات حرف‌ها دست‌یافتنی نیست. می‌گوییم که بزرگانی بودند که این‌طور می‌کردند، اما حیف که ما نمی‌توانیم شبیه آن‌ها باشیم. این حرف‌ها نتیجه‌ای ندارد جز غصه خوردن

در راه گیر کرده بودیم و احتیاج به ماشینی بود. وانتی ایستاد ما را سوار کند. حاج آقا به راننده وانت گفتند پس پسر مرا چه کار کنم. او گفت که خب پشت وانت سوار شود. حاج آقا گفتند که این انسان است با حیوان فرق می‌کند. خب این باعث شد که من خودم در وجود خودم احساس آقایی می‌کردم. اگر احترام برای فرزند قائل شویم خودبه‌خود او محترم خواهد شد.

حاج محسن: اتفاقاً بعد از انقلاب بیشتر از گذشته خانواده‌های منبری‌ها به مسلک پدرشان روی آوردند. یک نکته دیگر هم هست.

خدا رحمت کند آقای مجتهدی را. ایشان خصوصاً به اخوی بنده می‌گفتند که یک وقت فکر نکنید خوبی شما از پدرتان است بلکه از مادرتان است. من از این جمله می‌خواهم این استفاده را بکنم که بعضی از بزرگان ما متأسفانه در بحث ازدواج دقت نمی‌کنند. مادر نقش بسیار مهمی دارد. اگر پدر موفق است هشتاد درصد موفقیت او به‌خاطر همسر خوبی است که انتخاب کرده. یکی از محاسن منزل ما همین بود. مادر ما همیشه نام ما را با عظمت می‌برد. مثلاً گاهی اوقات من را آقا سید محسن حکیم صدا می‌زد.

این‌طور سعی می‌کرد رابطه من با علما را تقویت کند. من احساس می‌کنم یکی از مهم‌ترین ضعف‌هایی که در بعضی خانواده‌ها پیدا می‌شود مال انتخاب همسر است. یعنی فرزند دارد در دو خانواده زندگی می‌کند. خانواده مادر یک چیز می‌گوید، خانواده پدر یک چیز دیگر. هماهنگی در مسائل تربیتی نکته بسیار مهمی است.

شما برای این قضیه چه کار باید کرد؟ حاج محمدعلی: این حدیث مشهور است «الآباء ثلاثه؛ أب ولدک، أب علمک و أب زوجک». پدر بر سه قسم است. یکی پدری است که موجب تولید فرزند می‌شود. پدر دوم معلم انسان است که هادی مطالب علمی و معنوی است. مطلب دیگر هم مساله ازدواج است که بحمدالله این مساله در خانواده ما در حد اعلا بود.

حاج مسعود: البته در منبری‌های قدیم هم شاید دو درصدشان بودند که فرزندان‌شان هم منبری می‌شدند. من یادم می‌آید که برخی از منبری‌های هم‌دوره پدر ما حسرت ایشان را می‌خوردند که خوش به‌حالت پسرانت هم لباس تو شده‌اند. این‌ها برمی‌گشت به این‌که اولاً ما همیشه از حاج آقا نماز اول وقت دیدیم. این خودش برکت است. ثانیاً ایشان در خانه همیشه سرحال و شاداب بودند. همین عمل باعث می‌شد که اگر ایشان سر سفره از بزرگانی مثل آیت‌الله بهجت و آیت‌الله خوشوقت و آیت‌الله فلسفی چیزی نقل می‌کردند ما تشنه بودیم که این نکات را بشنویم. اهل عمل بودن خیلی روی فرزند تاثیر می‌گذارد. باید به حرف‌هایی که روی منبر می‌زنی معتقد و پاسخگو باشی. متأسفانه هستند کسانی که در منزلشان آن‌گونه‌ای نیستند که روی منبر مردم می‌بینند. این‌ها بالاخره در جمع خانواده تاثیر می‌گذارد. مساله دیگر هم بزرگ انگاشتن فرزندان است. من خیلی کوچک بودم یک‌بار ما

آیت‌الله خوشوقت به‌ما می‌گفتند که اگر پاکتی هم گرفتید ششمین چون در چشم مردم صورت خوبی ندارد و خودمان خراب می‌شویم

خودم را بگیرم و اصلاح کنم. حاج محسن: همین‌طور که اخوی گفتند بنده هم گاهی اوقات از برنامه‌های رادیو وقتی که در ماشین هستم استفاده می‌کنم. انصافاً هم بعضی از مباحثی که مطرح می‌شود هم نو است و هم کاربردی. نوار منبری‌های قدیمی را هم گوش می‌کنم. یا بعضی از منبری‌های الان هستند که در قدیم منبری‌های ماندگاری داشته‌اند که هنوز از آن‌ها قابل استفاده است. مثلاً برای خود من هیچ موقع سخنرانی «شهید» شیخ حسین انصاریان کهنه نمی‌شود. در بسیاری از موارد هم به کتاب سخنرانی قدما مراجعه می‌کنیم. مثلاً در مورد حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها کتابی هست از مجموعه سخنرانی ده‌پانزده تا منبری قدیمی که ما اصلاً ندیدیم‌شان. یکی از کارهایی که من ماه رمضان امسال از آن استفاده کردم پیامک‌هایی بود که سایت مقام معظم رهبری می‌فرستاد. هر روز قسمتی از سخنرانی‌های آقا که جنبه معنوی داشت را پیامک می‌کردند. من در بسیاری از منبرها همین پیامک‌ها را مبنای بحث قرار می‌دادم. جملات ایشان جامع و مانع هست و برای یک منبری خوراک خوبی است که از آن‌ها استفاده کند. یا حضرت امام در رابطه با امیرالمومنین علیه‌السلام تعابیری دارند که منحصراً به فرد است.

■ فکر می‌کنم در قدیم فرزندان وعاظ و منبری‌ها اکثراً همان راه پدرشان را ادامه می‌دادند و به سمت منبر کشیده می‌شدند. اما شاید بعضی از منبری‌های امروز باشند که فرزندان خودشان پای منبرشان ننشینند و اصلاً مسیرشان جدا باشد. در گفت‌وگوهای قبلی هم که داشتیم احساس کردم این دغدغه برای دیگر منبری‌ها هم هست. به‌نظر



آن‌جا نماندم. می‌خواهم بگویم هر کس به هر کاری که علاقه داشته باشد، عاقبت به همان سمت کشیده می‌شود. یکی از دوستان به من می‌گفت که نمی‌خواهی مجتهد شوی؟ من می‌گفتم: نه! منبر را بیشتر دوست دارم. هرکسی استعداد خاصی دارد.

حاج محسن: هنوز هم در بین طلبه‌های هم‌دوره، حاج آقا مشهور است که درون حجره می‌نشستند و آینه مقابلشان می‌گذاشتند و منبر می‌رفتند!

از منبر مرحوم انصاری خیلی استفاده می‌کردم. ایشان یک بحار متحرک بود. این عشق و علاقه باعث شد که فاطمیه بی‌دعوت به کاشان سفر می‌کردم و بین‌الصلاتین می‌رفتم منبر. کسی هم نگفته بود که منبر بروم. ۱۰-۱۵ روز کاشان می‌ماندم شاید با هفت-هشت تومان. یادم هست یک شب با صوت حدیثی خواندم با این مضمون که: «من شرب من الخمر شربنا فهو...» بقیه‌اش را یادم رفت و از خودم گفتم «فهو ملعون!» بعدش

جبهه رفتن مداح همسر دوست

گوشتی را برمی‌دارد و می‌پرسد: «حاج آقا الآن کجا هستید؟» آن مداح تمام مختصات اردوگاه و منطقه را پشت تلفن توصیف می‌کند و اینکه دلش برای عیالش تنگ شده است! مداحانی که در نوبت تماس با تهران بوده‌اند، از این کار آن همکار خود متعجب می‌شوند و موضوع را به ملاحیدر، سرپرست گروه اعزامی اطلاع می‌دهند. وقتی او این قضیه را به فرمانده می‌گوید، دستور می‌دهد تمام لشکر آن موقعیت را ترک کنند!

بدهند، زیاد است. در همین اثنا، یکی از مداحان که در طول سفر، بارها نسبت به دوری از خانواده‌اش ابراز دلتنگی می‌کرده، دستش را بلند می‌کند و می‌پرسد: «شما که می‌گویید نگوئیم کجا هستیم، مگر تلفن دارید که بشود به خانه‌مان زنگ بزنیم؟» فرمانده با اشاره به بانه‌های تلفن مستقیم به تهران می‌گوید که می‌توانید از آنجا به راحتی به خانه‌تان بزنید. آن مداح همسر دوست هم به سرعت بلند می‌شود و می‌رود سروقت یکی از تلفن‌ها. همین‌که خاموش از آن سوی خط

تیمسار جواد ملاحیدر - که در جمع مداحان نوحه‌خوانی می‌کند یکبار گروهی از مداحان را برای فیض دادن در جبهه‌های نبرد به خوزستان و مناطق عملیاتی هشت سال دفاع مقدس برد. در میان راه، یکی از فرماندهان جنگ با خوشامدگویی به مداحان و ذاکران ائمه اطهار سلام‌الله علیها، آنان را توجیه می‌کند که مبادا موقعیت خود را از طریق تلفن به کسی اطلاع دهید، چون تلفن‌های منطقه از سوی دشمن شنود می‌شود و امکان اینکه اینجا را هدف قرار

همیشه پای سازگار در میان است

سه دهه قبل، یعنی در سال‌های میانی دهه ۶۰ - که مردم ایران مشغول نبرد در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بودند - مسائل اقتصادی شکل و شمایل دیگری داشت. جنس کوپنی، صف‌های طویل خرید اجناس، امکانات محدود و ... در نوع خود با زمانه ما کاملاً متفاوت بود. یکی از محدودیت‌ها در بهره‌مندی مردم از امکانات ارتباطی خلاصه می‌شد که تلفن ثابت خانگی از آن جمله بود.

گاهی اینطور بود که در یک محله، فقط یک نفر تلفن داشت و آن یک نفر، شاخص‌ترین شهروند محله به شمار می‌رفت. تعجب نکنید. این قصه، متعلق به تهران است، نه یک روستای دورافتاده در قلب کویر یا یک دهستان محروم در خراسان جنوبی!

آقامصیب، یکی از مداحان قدیمی جنوب تهران است. آن وقت‌ها خانه او تلفن نداشت. از مخابرات به او گفته بودند که گوشی تلفنش را به پریز مخصوص وصل کند که هروقت صدای زنگ از آن برخاست، بداند تلفنش وصل شده است. این ماجرا گاهی برای مردم حدود یک سال طول می‌کشید تا جریان ارتباطی در سیم نازک تلفن وصل شود.

آن روز، آقامصیب هیأت مداحان را به خانه‌اش برده بود. غلامرضا سازگار - که همیشه یک پای صفحه شوخی‌طبعی‌های خیمه است - ساعت رومیزی زنگ‌دار خانه آقامصیب را روی ساعت ۱۱ تنظیم کرد و گذاشت پشت گوشی تلفن. زنگ زدن ساعت همان و خوشحالی آقامصیب همان. پرید و گوشی را برداشت. هیچ صدایی از گوشی برنمی‌خاست، همه به سازگار نگاه کردند!



سید که نمی‌شوی، کور شاید!

زن‌ها و صاحبان مجالس روضه خانگی، مداحان نابینا مثل مرشد‌باقر، مرشد نصرالله، حاج حسین محمدی، حاج آقا رضا عاشوری و ... را برای روضه‌هایشان دعوت می‌کردند. بالاخره کسی که نابینا باشد، برای روضه‌های بانوان بیشتر مورد اعتماد است.»

سیدحسن وحید ادامه می‌دهد: «من وقتی این حسادت آن آقا را دیدم، به او گفتم: سید که محال است بشوی! برای این کار باید بروی جد و آبادت را عوض کنی که نمی‌شود! اما کور می‌توانی. برای این کار چشم‌هایت را با چندتا میخ طویله کور کن تا مردم تو را هم به روضه‌هایشان دعوت کنند!»

بخل و حسادت در همه طبقات اجتماعی هست. اینکه فکر کنیم این صفات ناپسند در بعضی مشاغل نیست، کاملاً اشتباه کرده‌ایم. سیدحسن وحید، مداح قدیمی و پیشکسوت اهل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام، یکی از ذاکران بذله‌گوی تهرانی است که در این باره یک خاطره دارد.

او می‌گوید: «یک بار یکی از مداحان هم‌عصر ما در مجلسی با من روبرو شد و تا مرا دید، به تندی و عتاب گفت: مردم ما را به خانه‌هایشان دعوت نمی‌کنند. یا سیدها را می‌خواهند یا کورها را! راست می‌گفت. مذهبی‌ها و متدینین همیشه به سادات علاقه نشان می‌دهند. از طرف دیگر،

موضوع ویژه

زیارت جامعه کبیره



زیارت جامعه سراسر تو حید
است

سید مجتبی حسینی معتقد
است زیارت یکی از مقوله‌های
استثنایی فرهنگ شیعه است



مخالفت با زیارت، مخالفت با
فطرت است

نگاهی به مفهوم زیارت و
حرف‌هایی درباره زیارت جامعه
کبیره



امام همین را گفته است
بررسی سند زیارت جامعه کبیره
و حواشی آن



شاهراه معرفت اهل بیت
علیهم‌السلام
نگاهی تاریخی به دوران امام
هادی علیه‌السلام در گفت و گو
با استاد رجایی دوانی





سید مجتبی حسینی معتقد است زیارت یکی از مقوله‌های استثنایی فرهنگ شیعه است

زیارت جامعه سراسر توحید است

فاطمه مرشدی

مهندس سید مجتبی حسینی ید طولایی در مباحث امام‌شناسی دارد و کتاب مقامات اولیاء را در شرح زیارت جامعه کبیره نوشته و به همین خاطر تسلط خوبی بر مضامین این زیارت پیدا کرده است. با او از اصل زیارت حرف زده‌ایم و اینکه چرا زیارت جامعه کبیره یک صحیفه امام‌شناسی است.

اما زیارت از راه دور که سفارش شده به دلیل این است که ما وقتی می‌خواهیم ائمه و بزرگان را زیارت کنیم جنبه روح آن‌ها مطرح است لذا بسیاری از صفات و آثار زیارت در این جا (زیارت از راه دور) هم پیش می‌آید. بلکه زیارت فیزیکی خودش خاصیت‌هایی دارد. مخصوصاً برای ما انسان‌ها که به اصطلاح عقل‌مان به چشم‌مان است و با ملموس بیشتر تماس می‌گیریم، زیارت فیزیکی برای خودش خاصیت‌هایی دارد

زیارت تأثیرش بر ما بیشتر است. خدای ناکرده اگر انسان بدی را هم زیارت کنیم این زیارت بر ما تأثیر بد می‌گذارد. لذا در روایت‌های ما خیلی توصیه شده است که یکی از چیزهایی که باعث می‌شود شیطان از ما دور شود این است که مومنین و صالحین را زیارت کنیم. این مفهوم زیارت است.

■ زیارت از راه دور که به آن سفارش شده چه اثر و فایده‌ای دارد؟

زیارت در فرهنگ شیعه چه مفهومی دارد؟

زیارت یکی از مقوله‌های استثنایی و ویژه فرهنگ ما است. در مورد زیارت برادران مومن، زیارت پدر و مادر و... توصیه‌هایی شده و هر کدام خاصیت‌هایی برای خودش دارد. هر چقدر که مزور عنه یعنی کسی که او را زیارت می‌کنیم از نظر درجه روح بالاتر و عمیق‌تر و سالم‌تر باشد، این





و معنایی دارد از نظر دیالگرمی در واقع تجمع ما در یک نقطه باعث شعانی می‌شود، این‌ها خاصیت‌های خود زیارت فیزیکی است ولی ما چون با روح آن بزرگ کار داریم زیارت از راه دور خاصیت‌های خاص خودش را دارد که در ابتدای کتاب مقامات اولیاء اشاره کرده‌ام.

■ قسمت اول زیارت جامعه باسلام شروع می‌شود، با توجه به این مسئله و اینکه بسیاری از زیارات و ادعیه با سلام شروع شده چه معنی دارد؟

سلام اولاً که اسم خداست و رابطه‌ای که با نام خدا شروع می‌شود خودش خیلی ارزش دارد. ثانیاً چیزی که مادر مورد سلام می‌گوییم این است که عرب رسم داشت که وقتی دو نفر همدیگر را می‌دیدند اگر به هم سلام می‌کردند معلوم بود که از هم ناراحتی ندارند و قرار نیست به هم بدی برسانند، لذا فضا از همان اول کار با سلام یک فضای مثبت و پر منفعت می‌شد. به همین خاطر وقتی ما خدمت ائمه عرض سلام می‌کنیم هم داریم ارادت‌مان را نشان می‌دهیم هم می‌گوییم ما برای سسلم، برای تسلیم، برای صلح و برای سازش آمده‌ایم که فضا را آماده کنیم تا انوار آن‌ها راحت‌تر و بیشتر به ما بتابد. چون سلام یک گویش بهشتی است در فضایی که سلام اتفاق می‌افتد در واقع انگار قطعه‌ای از بهشت اتفاق افتاده است.

■ جریان تاریخی صدور زیارت جامعه کبیره چیست؟ اینکه گفته شده به خواست یکی از شیعیان از امام هادی علیه السلام صادر شده چه معنی‌ای می‌دهد؟

نقل شده که یکی از شیعیان آمد نزد امام هادی علیه السلام عرض کرد که گاهی پیش می‌آید که من می‌خواهم بروم نزد برخی از ائمه علیهم السلام و هر کدام زیارت مخصوصه دارند ولی به من زیارتی یاد دهید تا بتوانم با آن همه شما را زیارت کنم. بنابراین امام این زیارت را فرمودند و این زیارت جامعه است یعنی جامع تمام صفات اهل بیت است و هم با آن می‌شود تمام ائمه علیهم السلام را زیارت کرد و برای تمام دوازده امام می‌شود آن را خواند.

■ ممکن است ویژگی‌های خاص فضای سیاسی

و اجتماعی زمان امام هادی علیه السلام موجب بیان این زیارت شده باشد؟

بله! ممکن است بنابه اقتضای شرایط باشد چون خواسته طرف این بود که زیارت جامعه‌ای داشته باشد. ولی امام در این پاسخ زیارتی را گفتند که صفات ائمه و نوع رابطه ما با آن‌ها را بیان می‌کند و خصوصاً توحید در آن خیلی قوی است. اگر کسی دقت کند می‌بیند زیارت جامعه کبیره توحید است و ما را از شرک بازمی‌دارد. هم اینکه در زمان امام هادی عده‌ای در غلو بودند و عده‌ای در کوتاه آمدن، افراط و تفريط‌ها در این زیارت از بین می‌رود و تفکرانی که در نحله‌ها و فرقه‌های مختلف وجود داشت را تعدیل می‌کند. یعنی بیان دوره‌ای از اعتقادات سالم و متعادل است.

■ به طور کلی زیارت جامعه به چه مفاهیمی اشاره می‌کند؟

این زیارت از ابتدا به صورت جامع بوده است یعنی ما این جامعیت را برای آن قائل نشده‌ایم خود زیارت جامع صادر شده است. این زیارت مثل یک سیر می‌ماند، در واقع یک

سلوک ولایی است. از سلام شروع می‌شود با همان فضایی که توضیح دادم و بعد وارد فضای توحید می‌شود. بلافاصله انگار این زائر یک جلوه‌هایی را دیده که شهادت به توحید می‌دهد، آن در هم اعلی درجه شهادت. همان شهادتی که خدا و ملائکه می‌دهند، زائر این شهادت را می‌دهد. شهادت به توحید، نبوت و ... انگار زائر در افقی پرواز کرده که دارد همه چیز را نگاه می‌کند. این سیر سیر عظیم و عمیقی است.

مفاهیم اعتقادی، مفاهیم احساسی، مفاهیم ارتباطی، ارتباط با خدا و ارتباط با اهل بیت و در آخر توبه و استغفار. ببینید اصل قضیه پیوند و ارتباطی است که ما برقرار می‌کنیم. هر انسانی محصول ارتباطاتی است که برقرار می‌کند یا در واقع تحت تاثیر ارتباطاتش است. زیارت جامعه کبیره دارد نوع ارتباط، کمیت و کیفیت ارتباطات ما را با خدا و با ائمه بیان می‌کند و در واقع باعث ارتقاء ما می‌شود.

■ به نظر شما این درست است که زیارت جامعه کبیره یک زیارت حماسی و پر شور است؟
حماسی به این معنی که الفت و وحدت شیعه را حفظ کند و حفظ هویت شیعه باشد، بله هست. یک جاهایی مسئله ظهور را دارد، همراهی با ظهور، همکاری با ائمه برای استقرار حکومت اهل بیت را دارد، به این معنا بله یک دعای حماسی است.

**زیارت جامعه
جامع تمام صفات
اهل بیت است و هم
با آن می‌شود تمام
ائمه علیهم السلام
را زیارت کرد و
برای تمام دوازده
امام می‌شود آن را
خواند**

نگاهی به مفهوم زیارت و حرف‌هایی درباره زیارت جامعه کبیره مخالفت با زیارت، مخالفت با فطرت است

گفتارهای استاد مهدی قاسمی

زیارت در مکتب تشیع در متن زندگی است و نه در حاشیه. گرچه زیارت به معنای عام، یک امر فطری است یعنی انسان‌ها به صورت فطری به دیدار کسی می‌روند که به آن علاقه دارند و در زندگی آن‌ها موثر بوده است. در مسیحیت نیز بحث زیارت و دیدار برای انسان‌های بزرگ چه در زمان حیات آن‌ها و چه بعد از وفات آن‌ها مطرح است و این احترام نشان دهنده این است که زیارت یک بحث فطری است. اینکه وهابیت زیارت را شرک می‌داند در واقع مخالفت کردن با یک امر فطری است. زیارت در همه مکاتب وجود دارد ولی در مکتب تشیع در اوج خود است.

این نکته بسیار مهمی است که ما با زیارت برخورد حاشیه‌ای نداشته باشیم و این گونه نباشد که اگر امکان بود به زیارت برویم و اگر امکانش فراهم نشد، آنرا رها کنیم. یک شیعه باید در کنار اعتقادات خود، بحث زیارت را مانند بحث دعا جدی بگیرد و به آن به چشم امر مستحبی نگاه نکند.



عنوان یک تجدید عهد و پیمان با امامان ذکر می‌کنند و می‌فرمایند که هر امامی به گردن دوستداران و پیروانش حقی دارد و ادای آن حق، همان زیارت است: «آن لکل امام عهد فی عنق اولیائه و شیعتنه و آن من تمام وفای بالعهد زیاره قیوره». از این جمله استفاده می‌شود که زیارت در متن است و حاشیه نیست و زیارت یک تجدید عهد است. زیارت از نزدیک یک فیض و موهبت الهی به زائر است و زیارت از راه دور نیز اثرات خود را در بر دارد.

زیارت جامعه و همه فضائل

مرحوم مجلسی در جلد ۱۰۲ کتاب بحارالانوار، صفحه ۱۴۴ این زیارت را نقل می‌کند. مرحوم مجلسی ۱۴ زیارت جامعه را نقل می‌کند و بعد می‌فرماید که صحیح‌ترین زیارت جامعه کبیره همان زیارتی می‌داند که امروزه نیز در بین شیعیان رایج است.

مجلسی شرح مختصری بر این زیارت دارد که بعد از آن این عبارات را می‌نویسد که از نظر سند، صحیح‌ترین سند، از نظر محتوا بسیار عمومی و شامل همه امامان می‌شود و از نظر متن بلیغ و رسا از نظر شان و منزلت بسیار عالی است. این تعابیر نشان دهنده اهمیت و جایگاه زیارت جامعه کبیره است. علامه مجلسی فقط ناقل حدیث نبودند بلکه ید طولایی در تفسیر

زیارت یک ارتباط عاطفی و قلبی با شخصی است که به زیارت آن می‌رویم. تجلی این ارتباط و اعتقاد شخص زیارت کننده، در آثار و برکات زیارت تحقق می‌یابد. زیارت در مکتب تشیع تجلی دو رکن مهم تولی و تبری است. در همه زیارت‌ها هم سلام وجود دارد و هم لعن که سلام جلوه تولی و لعن هم جلوه تبری از دشمنان اهل بیت‌علیهم السلام است. موضوع تولی و تبری در متن اسلام است و در اصلی‌ترین معارف به چشم می‌خورد. به عنوان مثال «لا اله الا الله» هم تولی را در خود گنجانده است و هم تبری؛ و یا در سوره حمد می‌خوانیم که «ایاک نعبد و ایاک نستعین» که اشاره به تولی دارد و «غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین» متضمن تبری. همچنین در حج انجام طواف تولی و رمی جمرات تبری محسوب می‌شود و این قبیل موارد در شعائر دینی به فراوانی مشاهده می‌شود و انسان کامل هم دارای دافعه و جاذبه‌ای است که بر اساس معیار تولی و تبری شکل می‌گیرد.

تجلی تجدید عهد با امام

در باب اهمیت زیارت عبارتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ایشان از زیارت به





حد وسط و اعتدال در این موضوع این است که در احادیث آمده که مقام امامان را نباید با مقام ربوبیت یکی کرد ولی غیر از این مقام ربوبیت که مخصوص خداوند متعال است، ائمه بقیه فضائل را دارند.

■ علماء، باب‌الائمه هستند

علما در واقع باب ائمه و واسطه بین ما و آن حضرات هستند زیرا اگر علما نبودند دست ما از این معارف کوتاه بود. امام خود «باب الله» است لذا تعبیر خوبی است اگر از علمای دین به «باب‌الائمه» یاد کنیم. در عصر غیبت اگر علما نباشند دست ما از ائمه کوتاه است و در حقیقت دست ما از خدا، پیغمبر و معارف الهی کوتاه است و از این رو باید همواره یاد علمایی که برای احیای مکتب شیعه زحمت کشیدند زنده نگاه

**اگر مرز توحید
رعایت نشود
انحراف ایجاد
می‌شود و به
عبارت دیگر
زیارت باید در
مسیر توحید انجام
شود**

داشته شود.

به خاطر اهمیت زیارت جامعه کبیره، علما این زیارت را شرح کردند و این توجه علما به شرح این زیارت بیانگر اهمیت و سندیت

ما به آن رسیده است. امام هادی علیه السلام آدابی را برای قبل از زیارت بیان فرمودند که از آن جمله می‌توان به غسل، رعایت نظافت و پوشش مرتب، گفتن ۱۰۰ تکبیر و... اشاره کرد. این آداب اثر وضعی بر زائر دارد زیرا حرم‌های امامان محل نزول ملائکه است و کسی که بخواهد از زیارت بهره برد حفظ این آداب به او کمک زیادی می‌کند. برخی از بزرگان راز گفتن این ۱۰۰ تکبیر را در این می‌دانند که زائر به غلو نزدیک نشود. امامان با تمام عظمت خود، عبد خدا هستند و به خاطر عبودیت به این مقام رسیدند. امام خمینی رحمه‌الله‌علیه در پیامی به کنگره نهج‌البلاغه ابراز داشتند که تمام فضائل امام علی علیه السلام در سایه عبدخدا بودن تجلی پیدا کرده است. اگر مرز توحید رعایت نشود انحراف ایجاد می‌شود و

به عبارت دیگر زیارت باید در مسیر توحید انجام شود و نه در مسیر شرک. در زیارت جامعه کبیره حتی یک کلمه ناسازگار با معارف قرآن که غلو باشد به چشم نمی‌خورد.

احادیث داشتند که در کتاب «مرآت العقول» این چیره دستی را نشان دادند. زیارت جامعه به دو اعتبار به این عنوان نامیده می‌شود؛ یکی آنکه بیان‌کننده جمیع فضائل ظاهری و باطنی و ملکی و ملکوتی امامان است و دیگری آنکه شامل همه امامان می‌شود و با آن می‌توان همه امامان را زیارت کرد.

سبب صدور این زیارت فردی است که به خدمت امام هادی علیه السلام رفت و از ایشان درخواستی کرد که باعث شد امام هادی علیه السلام این زیارت را برای شیعیان نقل کنند. این شخص موسی بن عبدالله نخعی نام داشت که از یاران امام هادی علیه السلام است و از ایشان با این تعابیر درخواست زیارت کرد: «علمنی یا بن رسول الله! قولاً اقوله بلیغا كاملا اذا زرت واحدا» یعنی ای فرزند رسول خدا به من متنی رسا و کامل را بیاموزید که هر وقت بخواهم یکی از شما امامان را زیارت کنم آن را بخوانم. از این جهت ما باید ممنون این شخص باشیم که سبب شد این زیارت نقل شود.

■ آداب زیارت، عامل کمال

زیارت جامعه کبیره بیش از ۱۰۰ وصف برای امامان دارد ولی باز هم در خطاب به امام معصوم بیان می‌شود که ما باز هم نمی‌توانیم شما را وصف کنیم. در واقع این مقداری است که فهم



عامل دیگر در بهره گیری زائر از زیارت، محبت است. کسی که به زیارت امامی می آید باید شاکر خداوند باشد زیرا توفیق زیارت ظهور و تجلی مودت است.

جامعه کبیره

زیارت با معرفت

در زیارات علاوه بر بیان ارزش، فضائل هم به خود زائر تلقین می شود همانطور که در متن زیارات آمده است که زیارت برای پاکي نفس، پوشش گناهان، ارزش پیدا کردن و کرامت نفس و... است و این نکته به زائر یادآوری می شود که امامان به احوال زائر آگاه هستند و صدای او را می شنوند و جواب سلام او را می دهند.

زیارتی ارزشمند است که در آن سه چیز رعایت شده باشد که اولین آن ها معرفت است به گونه ای که زائر بداند چه کسی را زیارت می کند و چه مطالبی را بر زبان جاری می کند. در نوع روایاتی که برای زیارات فضیلت نقل می کنند، این عبارت آمده است که «عارفا بحقک». در عوام هم این عبارت استعمال دارد که می گویند «خدا زیارت با معرفت روزیت کند!» و این نشانگر این است که ارزش زیارت به میزان معرفت زائر به امام است.

در کتاب امالی شیخ صدوق، صفحه ۳۸۳، حدیث نهم از پیامبر اسلام نقل شده است که فرمودند کسی که خدا بر او منت بگذارد و اهل بیت من و لایت آن ها را بشناسد، همه خیرات را نصیب او کرده است. در روایات بسیار اشاره شده است که اگر کسی امام را نشناسد خدا را هم نشناخته است. قید دوم اخلاص در زیارت است یعنی زیارت در متن باشد نه فرع. اگر در زیارات اخلاص وجود نداشته باشد، حجابی ایجاد می شود که باعث می شود فیض الهی از جریان وجود امام به فرد زائر نرسد. متأسفانه در بین برخی زائران دیده می شود که خرید سوغاتی باعث غفلت از امر مهم زیارت امام معصوم می شود. خرید سوغات امری خوب و مستحب است ولی انسان نباید هدف سفر و زیارت را خرید سوغاتی بداند.

عامل دیگر در بهره گیری زائر از زیارت، محبت است. کسی که به زیارت امامی می آید باید شاکر خداوند باشد زیرا توفیق زیارت ظهور و تجلی مودت است.

بنابراین اگر معرفت، اخلاص و محبت در زیارت وجود داشته باشد، زیارت معنا پیدا می کند و آثار و برکات زیادی را در تعالی روح فرد ایفا می کند. حرم های حضرات معصومین قطعاتی از بهشت هستند که انسان اگر با کوهی از مشکلات هم به حرم ها مشرف شود، قطره اشکی عامل سبکی روح و آرامش می شود و سر اینکه زیارت، دعوت الهی است در این نکته نهفته است.

و مادر همه فضائل آن حضرت است که امامان همگی فرزند حضرت زهرا سلام الله علیها هستند و به نوعی باطن همه سلام هایی که در زیارت آمده است، همان وجود حضرت زهرا سلام الله علیها است. یعنی سلام کلید زیارت ائمه و حضرت زهرا سلام الله علیها واسطه نیل به این فیض هستند.

زیارت با معرفت و خالصانه

اولین مطلبی که در محتوای زیارت اهمیت دارد، محتوا و معارف دینی است که محور مشترک آن، خداشناسی است. دید ما نسبت به ادعیه نباید فقط بر محور کسب ثواب باشد بلکه این ادعیه و زیارات فقط برای کسب ثواب صادر نشدند. اگر این ادعیه نبود ما نمی توانستیم خدا را آن گونه که باید بشناسیم و با معبود راز و نیاز کنیم. به همین منوال نقطه مشترک در همه زیارات هم بحث امام شناسی است و از زیارت جامه کبیره به عنوان مرجع امام شناسی نیز تعبیر می شود. اجمال شناخت خدا به ترتیب از شناخت خداوند، پیامبر و امام صورت می گیرد اما در مقام تفصیل، امام شناسی مقدم است زیرا همان طور که در ادعیه نیز آمده است، کسی که امام خود را نشناسد از دین خدا گمراه می شود. آن خدا و پیامبری که حجت خدا معرفی می کند اصل است و گرنه وهابیت و مسیحیت و

فرقه های ضاله هم ادعای معرفی خدا را دارند ولی توحید ناب فقط در محضر امیرالمؤمنین سلام الله علیه حاصل می شود.

از فواید دیگر زیارات، بیان فضائل و ارزش هاست. بزرگان توصیه می کنند قبل از زیارت، یک بار متن زیارت جامعه کبیره را بخوانید تا با مضامین آن آشنا شوید. در واقع زیارت، بیان ارزش ها و فضائل اخلاقی است. در زیارت جامعه کبیره یک سفارش و توصیه بیشتر نیست و آن هم سفارش به تقوا است: «و وصیتکم التقوا». همچنین فضائل دیگر مانند دعوت به سوی خدا و دین حق و... در این زیارت موج می زند. یکی از اسباب تزکیه نفس همین زیارات است که ارزش ها و فضائل را بیان می کند.

آن است زیرا در بحث سندشناسی، شهرت یک روایت بین علما در مواردی ضعف سند حدیث را جبران می کند. شیخ محمدتقی مجلسی، پدر علامه مجلسی کتابی به نام «روضه المتقین» دارند که در جلد پنجم، این زیارت را شرح می کند و مکاشفای را نقل می کند که به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شرفیاب شد و متن زیارت را برای ایشان خواند و حضرت این زیارت را تایید کردند. در مفاتیح نیز جریان دیدار سید رشتی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده است که حضرت تاکید زیادی بر قرائت این زیارت داشتند. بعد از پدر علامه مجلسی، خود ایشان شرح مختصری بر این زیارت دارند. مرحوم سیدعبدالله شبر، کتابی به نام «الانوار اللامعه فی شرح زیارت جامعه» دارد. مرحوم سیدحسین همدانی یکی از شرح های خوب

و مشهور به نام «الشموس الطالع فی شرح زیارت جامعه» دارد. از علمای معاصر هم آیت الله جوادی آملی «ادب فنای مقربان» را تالیف کرده است و آیت الله ضیاءآبادی «حیل المتین» را که مجموعه سخنرانی هایشان بوده را دارند که زبانی ساده و روان دارد.

گشایش باب کشف و شهود

اینکه زائر متوجه باشد که چه می خواند و معانی آن را دریابد بسیار ارزشمند است. اگر کسی این زیارت را حقیقتاً دریابد، باب لقاء و مشاهده نیز

بر وی گشوده می شود. آیت الله حق شناس در سخنرانی های خود می گفت که مرحوم شیخ انصاری هر جا که متوجه حضور حضرت صاحب الامر می شد به آنجا می رفت و آنجا زانو می زد و زیارت جامعه کبیره را می خواند و اگر اذن و اجازه داده می شد به محضر حضرت مشرف می شدند. مرحوم آیت الله مرعشی نجفی نیز در وصیت نامه پر محتوای خود سفارش زیادی به خواندن زیارت جامعه کبیره دارند.

به عبارت دیگر وقتی بزرگان و علما به زیارتی توجه ویژه نشان می دهند خود بیانگر اهمیت و آثار و برکات آن زیارت است. به تعبیر برخی از بزرگان، تحقق بخش همه معنای زیارت جامعه کبیره، وجود حضرت زهرا سلام الله علیها است

دیدمانسبت به
ادعیه نباید فقط
بر محور کسب
ثواب باشد بلکه این
ادعیه و زیارات
فقط برای کسب
ثواب صادر نشدند



انتشارات خاییا تقدیم می‌کند

شماره تماس: ۳-۸۸۹۳۴۹۷۰

بررسی سند زیارت جامعه کبیره و حواشی آن امام همین را گفته است

محیا هادیان

برای بررسی مفاهیم ادعیه و زیارات مسئله مهمی که ذهن را مشغول خود می کند، بحث استناد و اطمینان از صحت آن است. به خاطر ورود اخبار جعلی در بخشی از احادیث و روایت، گاهی ترس این وجود دارد که آیا واقعا با کلام معصوم روبرو هستیم یا چیزی غیر از آن. به همین خاطر و برای حصول اطمینان، اینجا به بررسی سند زیارت جامعه و صحت نقل آن پرداخته ایم و در آخر خواهید دید که این زیارت یکی از صحیح ترین و موثق ترین زیارت هایی است که از امام معصوم نقل شده است.

بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب است که در کتابها و احادیث مختلف شیخ صدوق و بقیه علما با اسم های مختلفی آمده است که در واقع همه آن ها یک نفر می باشند. مانند:

۱. حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب؛
 ۲. حسین بن ابراهیم المکتب؛
 ۳. حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب (المؤذن)؛
 ۴. حسین بن ابراهیم بن احمد المؤدب؛
 ۵. حسین بن ابراهیم المؤدب؛
 ۶. حسین بن ابراهیم بن احمد الکاتب؛
 ۷. حسن بن ابراهیم بن هاشم؛
- آیت الله شبیری زنجانی این اسم را به صورت «حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم مؤدب» تایید کرده است. همچنین عناوین مختلفی برای علی بن احمد بن موسی دقاق، علی بن عبدالله وراق، موسی بن عمران نخعی و محمد بن احمد بن محمد بن سنان ابو عیسی در اسناد و کتب آمده است که این عناوین بیشتر از بقیه قابل اعتنا هستند.

سند زیارت جامعه

سند زیارت جامعه کبیره توسط چهار طبقه از روایان به دست شیخ صدوق رسیده است. یعنی بین شیخ صدوق و امام هادی علیه السلام که زیارت از ناحیه ایشان صادر شده، چهار طبقه وجود دارد. البته باید توجه داشت که معمولا طبقات از طرف راوی اول که از امام نقل می کند، حساب می شود ولی اینجا از راوی آخر بررسی می کنیم:

طبقه اول: شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار

تایید می کند. به همین دلیل می توان ادعا کرد که این زیارت، دارای منابع بلند و محکمی است. از جمله منابع قدیمی شیعی که به این زیارت پرداخته اند، می توان به آثار زیر اشاره کرد:

من لا یحضره الفقیه؛ شیخ صدوق، (م ۳۸۱ هجری)

عیون اخبار الرضا؛ شیخ صدوق، (م ۳۸۱ هجری)

تهذیب الاحکام؛ شیخ طوسی، (م ۴۶۰ هجری)

منابع قرن های میانی و اخیر

غیر از منابع قدیمی که به زیارت جامعه کبیره پرداخته اند، این زیارت در کتاب های قرن های میانی هم آورده شده است؛ مانند:

مصباح الزائر؛ سید بن طاووس بلدالامین؛ کفعمی

روضه المتقین؛ مجلسی اول

بحار الانوار؛ محمدباقر مجلسی

زاد المعاد؛ محمدباقر مجلسی

تحفه الزائر؛ مجلسی (م ۱۱۱۱)

بنابراین وجود زیارت جامعه کبیره در چنین کتاب های مهم و قابل اعتمادی یکی از مهم ترین دلایل موثق و محکم بودن این زیارت شریفه است چون این کتابها معمولا احادیث دروغ را نمی آورند و نویسندگان آنها تایید شده هستند.

اسناد و رجال زیارت شریفه

یکی از روایان اصلی این زیارت شریف «حسین

زیارت و دعا های بسیاری وجود دارد که شیعیان، آن ها را به نقل از امامان معصوم علیهم السلام آموخته اند. برای هریک از این زیارت ها هم اسنادی وجود دارد که تایید کننده اعتبار آنهاست. در این میان، زیارت جامعه کبیره هم دارای سند معتبر و محکمی است که با محتوای عمیق و دقیق فردی، اجتماعی، معرفتی و اخلاقی که دارد، اعتبار آن تایید می شود.



یکی از مهم ترین دلایل اعتماد به زیارت جامعه کبیره این است که این زیارت در مهم ترین کتابها و منابع شیعی مانند کتاب های شیخ صدوق و شیخ طوسی مطرح شده و موجود است. حتی در کتاب های حدیث مهم قرن های بعدی مثل روضه المتقین و بحار الانوار و وافی هم گنجانده شده است. در عین حال، ده ها شرح و حاشیه برای این زیارت جامعه و کامله آمده است که نشان دهنده اهمیت آن در نظر علما و دانشمندان اسلامی است.

منابع روایی دست اول و قدیمی

متنی که امروز از زیارت جامعه کبیره موجود است، در دو کتاب از کتب اربعه شیعه و همچنین کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام تألیف شیخ صدوق نقل شده است که اعتبار و اهمیت این کتابها مستند بودن و اعتبار آن را



الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ
وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ
وَمَهْبِطِ الْوَحْيِ، وَمَعْدِنِ الرَّحْمَةِ
وَعُزَّانِ الْعِلْمِ، وَمُنْتَهَى الْجِلْمِ، وَأُضْوَلِ الْكَرَمِ
وَقَادَةَ الْأَمَمِ، وَأَوْلِيَاءِ النَّعَمِ، وَعَنَاصِرِ
الْأَبْرَارِ، وَدَعَائِمِ الْأَخْيَارِ، وَسَاسَةِ الْعِبَادِ
وَأَزْكَانِ الْبِلَادِ، وَأَبْوَابِ الْإِيمَانِ
وَأَمْنَاءِ الرَّحْمَنِ وَ سُلَالَةِ النَّبِيِّينَ
وَصَفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ وَ عِزَّةِ خَيْرَةِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ

سلام بر شما ای خاندان نبوت و جلیله رسالت
و مرکز رفت و آمد فرشتگان و جای فرود
آمدن وحی (الهی) و معدن رحمت (حق)
و کتیبه دلائل دلنش و سرحد نهایی بردباری
و اصول و اساس کرم و بزرگواری و پیشوایی
ملتها و در اختیار دارندگان نعمتها و ریشه و
اصول نیکن و استوانه های خوبان و زمامداران
بندگان و پایه ها و ستونهای شهرها و بلاد و
درهای ایمان و امینهای خدای رحمان
و نژاد پیمبران و رُبدۀ (اولاد) رسولان
و عترت انتخاب شدگان پروردگار جهانیان
و رحمت خدا و برکاتش (بیز بر آنها باد)

الرضا علیه السلام، چهار نفر را در طبقه اول معرفی کرده است، اما در کتاب من لا یحضره الفقیه چهار نفر در طبقه اول معرفی شده اند: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، محمد بن احمد سنائی، علی بن عبدالله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و شیخ صدوق هر چهار نفر را تایید کرده است. طبقه دوم: ابوالحسن محمد بن ابی عبدالله اسدی کوفی است که طبقه اول، زیارت جامعه کبیره را از او نقل کرده اند. طبقه سوم: محمد بن اسماعیل برمکی است که اسدی کوفی از او نقل کرده است. طبقه چهارم: موسی بن عمران نخعی که زیارت را به طور مستقیم از امام هادی علیه السلام نقل کرده و آن را به محمد بن اسماعیل برمکی منتقل کرده است.

رجال سند زیارت جامعه

افراد طبقه اول، یعنی کسانی که شیخ صدوق از آن روایت کرده است، در کتابهای رجال و فهرست شیخ صدوق و نجاشی مورد اعتماد معرفی نشده اند. مجلسی اول معتقد است که مشایخی که شیخ صدوق آن ها را تایید کرده، چون کتابی نداشته اند تایید نشده اند و گر نه مورد اعتماد هستند چون کتابهای رجال

مثل نجاشی درواقع شامل اسامی افرادی است که کتاب تالیف کرده اند، هر چند که این کتابها به رجال مشهور هستند. البته باید توجه داشت که همه افرادی که شیخ صدوق تایید کرده، درمجموع مورد اعتماد هستند؛ یعنی هر چند هر کدام به تنهایی مورد اعتماد در نقل زیارت جامعه کبیره نباشند، اما درمجموع قابل اعتماد هستند.

در عین حال همه این افراد مورد تایید شیخ صدوق هستند و او در مجموعه کتابهایش، حدیثهای زیادی را از همین مشایخ نقل می کند و این نشان دهنده موثق بودن این افراد است.

بنابراین از مجموع دلیلهایی که آورده شد، به راحتی اعتماد و توثیق نسبت به این قسمت سند به دست می آید. هر چند که تعدادی از بزرگان نیازی به بررسی سند برای زیارت جامعه کبیره نمی بینند؛ همچنین شیخ نجاشی در ترجمه محمد بن ابی عبدالله کوفی سند صحیحی برای خودش به کتاب او نقل می کند که آن سند صحیح است.

در طبقه چهارم هم موسی بن عمران نخعی آمده است. البته در کتابها و فهرستهای رجالی قدیم، نام موسی بن عمران نخعی نیامده است به همین خاطر رد نشده است و

توثیقی هم ندارد اما نشانه هایی وجود دارد که نشان می دهد که می توان به این راوی اعتماد کرد:

۱. یکی از نشانه ها این است که موسی بن عمران نخعی، مخاطب امام هادی علیه السلام در این زیارت شریفه است. زیارتی به این جامعیت و بلاغت و فصاحت که در بین زیارت های بی نظیر است. بنابراین امام معصوم علیه السلام هر کسی را قابل فهم و تحمل زیارت و کلماتی به این وسعت و اوج در باب امامت بداند، علامت اعتماد امام به مخاطب است.

۲. دلیل دیگر، نقل حدیث توسط امثال برمکی و اسدی کوفی است که از بزرگان حدیث هستند و به طور مستقیم از موسی بن عمران نخعی روایت کرده اند.

۳. بزرگان فراوانی که نقل کننده حدیث شیعه هستند مثل مجلسی اول و دوم که هم محقق و محدث و هم مطلع از اخبار و اسناد و روایات هستند، عباراتی دارند که جای هیچ گونه تردید و شبهه ای را باقی نمی گذارند.

بنابر آنچه گفته شد از نظر علم رجال و حدیث شناسی هیچ تردیدی در درستی زیارت جامعه کبیره وجود ندارد و این زیارت قطعا از امام هادی علیه السلام نقل شده و به ما رسیده است.



نگاهی تاریخی به دوران امام هادی علیه السلام در گفت و گو با استاد رجبی دوانی

شاهراه معرفت اهل بیت علیهم السلام

مریم مرتضوی

آشنایی و تسلط دکتر محمدحسین رجبی دوانی بر تاریخ اسلام باعث شد که برای بررسی فضای دوران ارائه زیارت جامعه کبیره از سوی امام هادی علیه السلام، به سراغ او برویم. مثل همیشه صبر و متانت دکتر رجبی دوانی و ارائه مطالب منسجم و دسته بندی شده، موجب شد تا حدی بتوانیم فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن زمان که زمینه ساز ارائه چنین زیارت عرفانی و والایی شده را بشناسیم.



چرا اطلاعاتی که راجع به زندگی امامان آخر در تاریخ شیعه وجود دارد، بسیار کمتر از امامت امامان اولی است؟ به عبارت دیگر چرا به

نظر می رسد که امامان آخر نقش کمتری در تاریخ شیعه داشته اند؟

امامان معصوم اولیه به خصوص مولای متقیان امام علی علیه السلام در مسند خلافت قرار داشتند و چون رهبری جامعه به دست ایشان بود، طبیعی است که اخبار و اطلاعات راجع به آن حضرت ثبت و ضبط می شده است و اطلاعاتی که ما از حضرت امیرالمومنین علیه السلام در دوره پایانی عمر شریف آن حضرت و امامت ایشان در دست داریم، یعنی چهار سال و نه ماه خلافت ایشان، چندین برابر اطلاعاتی است که پیش از خلافت ایشان موجود مانده است.

این نکته نشان می دهد که اگر ائمه اطهار علیهم السلام از منظر سیاسی کانون توجه قرار می گرفتند، دوست و دشمن راجع به وضعیت و زندگی ایشان بیشتر حساس می شدند و موارد بیشتری را ثبت و ضبط می کردند.

همین طور راجع به امام حسن مجتبی علیه السلام، با وجود اینکه آن حضرت تنها شش ماه بر مسند خلافت قرار داشتند، اما اطلاعات و اخباری که از این دوره کوتاه شش ماهه در دست داریم از بقیه دوره امامت آن حضرت که حدود ده سال بوده است، شاید بیشتر باشد.

در مورد امام حسین علیه السلام هم به دلیل انقلاب و قیامی که در برابر حکومت جبار و غاصب وقت انجام دادند، زندگی ایشان مورد توجه قرار گرفت و به این دلیل است که اطلاعات زیادی درباره آن حضرت موجود است.

اما درباره ائمه بعدی به ویژه از زمان امام جواد علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام، به دلیل اینکه آن بزرگان از نظر سیاسی در مسند قدرت نبودند و موقعیت هم برای ایجاد تحولی به دست ایشان فراهم نبود، لذا اطلاعات و اخبار مربوط به آن بزرگواران بسیار محدود و کم است.

نکته قابل توجه دیگر این است که این حضرات، عمر بسیار کوتاهی داشتند و در سن کم به شهادت رسیدند؛ امام جواد علیه السلام در سن ۲۵ سالگی، امام هادی علیه السلام در سن ۴۲ سالگی و امام حسن عسکری علیه السلام در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسیدند. در نتیجه فرصت زیادی برای اینکه جامعه بتواند از وجود پر خیر و برکت ایشان بهره مند شود، ایجاد نشد.

■ در این شرایطی که شما ترسیم کرده اید، می توان گفت که شرایط سیاسی اجتماعی در دوران امامت امام جواد تا امام حسن عسکری علیهم السلام هم دلیل بر خورداری کمتر مردم از علم و معرفت ایشان بوده است؟

بله؛ امام جواد علیه السلام توسط مأمون و بعد از او توسط معتصم عباسی، به ظاهر در قصر ولی در حقیقت در حبس به سر می بردند و خلفای عباسی سعی می کردند که آن حضرت را از ارتباط و دیدار با یاران خود بر حذر دارند و مانعی شوند میان مردم و امام علیه السلام.

در عین حال می دانیم که امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام به «عسکرین» معروف شدند، به این علت که خلفای بنی عباس این دو امام

معصوم را در یک منطقه نظامی در شهر سامراء تحت کنترل و مراقبت قرار دادند تا هر گونه ارتباط آن بزرگواران با پیروانشان را قطع کنند. لذا وقتی که دسترسی به آن بزرگواران در کمترین حد ممکن بود، طبیعی است که اطلاعات راجع به فعالیت های ایشان و یا حتی سوال هایی که از جانب مردم لازم بود که پاسخ آن ها از ذوات مقدس عسکرین علیهما السلام ارائه شود، با محدودیت های فراوان و جدی مواجه بود. به همین دلیل است که نه تنها اطلاعات درباره

زندگی سیاسی و اجتماعی آن بزرگواران کم است، بلکه حتی حدیث در مسائل شرعی هم از این بزرگواران نسبت به امامان پیشین بسیار کمتر است.

■ به طور خاص فضای سیاسی و اجتماعی زمان امام هادی علیه السلام به چه شکل بود؟ امام هادی علیه السلام در شرایطی مسئولیت امامت را بر عهده داشتند که از یک طرف مدتی بود که خلافت جبار عباسی تضعیف شده بود و از طرف دیگر با روی کار آمدن متوکل، این خلیفه جبار قصد داشت ابهت و عظمت دولت عباسی را به آن برگرداند.

باید توجه داشت که بعد از مأمون، معتصم خلیفه دولت عباسی شد و بعد از او هم خلافت به واثق رسید. بعد از واثق، تشکیلات دولت عباسی رو به ضعف و انحطاط رفت. در اصطلاح گفته می شود که دولت عباسی یک دوران طلایی دارد که از سال ۱۳۲ هجری قمری یعنی زمان تشکیل خلافت جبار عباسی شروع می شود تا سال ۲۳۲ هجری قمری که پایان خلافت واثق بود. این دوران صد ساله خلافت عباسی، به دلیل اقتداری که خلفا داشتند و می توانستند در کل

عالم اسلام به جز اندلس حکومت کنند، دوران طلایی خوانده می شود. اما بعد از خلافت واثق، ضعف و انحطاطی وارد خلافت عباسی شد که این دوره را دوره انحطاط می گویند که تا پایان خلافت عباسی ادامه پیدا کرد. در این دوره، ترکان تازه مسلمانی که تا آن زمان غلامان خلفا بودند، در اثر سوءتدبیر خلفا، قدرتمند شدند و توانستند بر دستگاه خلافت و شخص خلیفه مسلط شوند، تا جایی که خلیفه را عزل و نصب می کردند.

اگر ائمه اطهار علیهم السلام از منظر سیاسی کانون توجه قرار می گرفتند، دوست و دشمن راجع به وضعیت و زندگی ایشان بیشتر حساس می شدند

امامان آخر عمر بسیار کوتاهی داشتند و در سن کم به شهادت رسیدند



امام هادی و امام حسن عسکری را در يك منطقه نظامی تحت كنترل و قرار دادند تا ارتباط آن بزرگواران با پیروانشان را قطع کنند



امام هادی علیه السلام هم دوره اقتدار بنی عباس را تجربه کردند و هم دوره انحطاط و ضعف عباسی را شاهد بودند



رئیس دستگاه امنیتی هر از چند گاهی به سراغ امام هادی علیه السلام می رفت و از آن حضرت بازجویی می کرد



امام صادق علیهما السلام تدوین کند، از زمان امام موسی کاظم علیه السلام شروع به نشر و گسترش افکار خود کرد.

در دوران آن حضرت، افرادی به عنوان وکیل و نائب امام علیه السلام در نقاط گوناگون عالم اسلام، به امر ترویج مذهب حقه شیعه مشغول بودند. اما این سازمان و کالته که امام موسی کاظم علیه السلام ایجاد کردند، از چشم دستگاه هارونی پنهان نماند و منجر به شهادت آن حضرت شد. سپس این سازمان و تشکیلات به امام رضا علیه السلام رسید و آن حضرت راه پدر را ادامه دادند. یارانی که امام علیه السلام در عالم اسلام داشتند، پیام آن حضرت را به شیعیانی که از نظر شمار رو به افزایش بودند می رساندند. بر همین اساس است که در پاسخ به مأمون که به آن حضرت پیشنهاد خلافت و بعد از آن ولیعهدی می دهد، امام رضا علیه السلام می فرماید: «بدون حکم تو هم، امضاء و فرمان من در تمام عالم اسلام خوانده می شود.»

این موضوع نشان می دهد که ائمه اطهار علیهم السلام به مردم زمان خود معرفی می شدند و مردم هم به آن بزرگواران رو می آوردند. از این جهت است که امام رضا علیه السلام هم به ظاهر در قالب ولایتعهدی در کاخ مأمون حضور داشتند اما در حقیقت در آنجا زندانی بودند تا ارتباطات ایشان با سازمان و کالت و نائبان قطع شود و امام علیه السلام نتوانند به راحتی با پیروان خود ارتباط برقرار کنند.

این وضعیت بعد از شهادت امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام به ارث رسید و آن حضرت را هم به سرعت به شهادت رساندند. اما این اتفاقات موجب نشد که مردم از توجه به ائمه اطهار علیهم السلام بازمانند؛ هر چند آن معرفتی که مورد نیاز بود هنوز ایجاد نشده بود ولی محبت و احترام زاید الوصف مردم نسبت به آن بزرگواران رو به فزونی بود. حال آنکه این وضع را در مورد امامان معصوم پیشین نمی بینیم، بعضی از امامان موقت از کوچه ای عبور می کردند مورد توهین و ناسزا قرار می گرفتند.

اما امام هادی علیه السلام هنگامی که با فرزند گرانقدرش، امام حسن عسکری علیه السلام، احضار شده بودند و بنا بود به شهر سامراء منتقل شوند، آن بزرگواران را از بغداد عبور دادند. به

تاقیل از روی کار آمدن متوکل، چنین وضعیتی پیش آمد و خلافت، اقتدار خود را از دست داد. متوکل که به عنوان خلیفه عباسی روی کار آمد، با شخصیت مهیب خود تلاش کرد که این ضعف را جبران کند و تا اندازه ای هم موفق شد. اما در نهایت بر او دست یافتند و او را به قتل رساندند و به این صورت انحطاط دولت عباسی ادامه پیدا کرد.

امام هادی علیه السلام هم دوره اقتدار بنی عباس را تجربه کردند و هم دوره انحطاط و ضعف عباسی را و هم شاهد بودند که متوکل روی کار آمده و قصد داشت موقعیت برتر خلافت را احیا کند.

در این موقعیت بود که متوکل عباسی متوجه امام هادی علیه السلام شد و نتوانست ذات مقدس آن حضرت را در مدینه و در حین انجام وظایف شرعی او تحمل کند، به همین دلیل امام علیه السلام را به سامراء، مرکز حکومت خود، احضار کرد و تحت مراقبت شدید و کنترل قرار داد. لذا از آن زمان

به بعد امام هادی علیه السلام و فرزند گرامی ایشان، امام حسن عسکری علیه السلام، هیچ گونه آزادی عمل و حق خروج از سامراء را نداشتند و توسط مأموران امنیتی تحت کنترل و مراقبت بودند.

در نقل ها آمده است که رئیس دستگاه امنیتی هر از چند گاهی به سراغ امام هادی علیه السلام می رفت و شاید به اصطلاح امروزی از آن حضرت بازجویی هایی هم انجام می داد. بنابراین مشخص است که امام هادی علیه السلام در دوره بسیار سختی

زندگی می کردند. هر چند که متوکل در زمان آن حضرت به هلاکت رسید و دوباره انحطاطی در بنی عباس ایجاد شد، اما همان غلامان ترک هم از امام علیه السلام غافل نبودند و حبس حضرت را ادامه می دادند. در مجموع با هلاکت متوکل و ادامه ضعف در دولت عباسی، شرایط برای امام هادی علیه السلام تغییری نکرد و زندگی سخت ایشان همچنان ادامه داشت.

■ شیوه ارتباط مردم با امام هادی علیه السلام به چه صورت بود؟ پیام های آن حضرت چگونه به شیعیان می رسید؟

به دلیل این که شیعه توانست اصول و مبانی اعتقادی و فقهی خود را با تلاش امامان عظیم الشان پیشین به خصوص امام باقر و

تا حدود دوران امام رضا علیه السلام جامعه هنوز معرفت درستی نسبت به ساحت مقدس ائمه اطهار علیهم السلام نداشت

حدیثی اهل تسنن قرار گرفتند که داستان آن قضیه در تاریخ حدیث بسیار مشهور است.

این وضعیت از نظر فهم نسبت به جایگاه ائمه اطهار علیهم السلام ایجاد شده بود، اما امام هادی علیه السلام احساس می کردند که باید آن جایگاه رفیع را به خوبی تبیین کرد که تنها در قالب احساسات نسبت به خاندان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نباشد، بلکه آن ولایت عالیه آن بزرگواران که در حقیقت ولایت خداوند تبارک و تعالی بر بشریت است را به خوبی تبیین و ترسیم کنند و عمق عظمت اهل بیت علیهم السلام را با آن عنایات و یژه ای که خداوند بر آن هادارد، برای مردم تفهیم کنند تا اعتقاد به امامت و ولایت آن بزرگواران در عمق وجود افرادی که محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام نشان می دهند، نهادینه شود. یعنی صرفاً از باب احساسات نباشد، بلکه معرفتی باشد که اگر می خواهند به خداوند متعال تقرب بجویند و حضرت حق را به

درستی بشناسند، باید از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شوند و بدانند که هر نعمت و لطفی که خداوند متعال به آن ها ارزانی می کند، به سبب وجود مقدس اهل بیت علیهم السلام است. لذا این موقعیت برای امام هادی علیه السلام فراهم شد تا جایگاه ویژه و متعالی ائمه اطهار علیهم السلام را با آن مفاهیم و الاتی تبیین کنند.

■ پس به دلیل قدرت درک مردم است که چنین مفاهیمی در دوره امامت امام هادی علیه السلام که امام دهم شیعیان هستند ارائه شد، نه در دوران امامت حضرت

امیر المومنین علیه السلام.

درست است؛ اگر حضرت امیر المومنین امام علی علیه السلام می خواستند این موارد را در زمان خود، حتی در زمان خلافت خود تبیین کنند، کسی پذیرا نبود و اکثریت قاطع مردم فهم و شعور نسبت به جایگاه والای اهل بیت علیهم السلام را نداشتند. در واقع در دوران ائمه قبل از امام هادی علیه السلام، جامعه توانایی فهم معارف عمیق ذکر شده در زیارت جامعه کبیره را نداشت و در زمان امام هادی علیه السلام است که با زحماتی که امامان پیشین متحمل شدند، این موقعیت فراهم شد تا آن حضرت با وجودی که در حصر بودند، این زیارت جامعه و کامله بسیار عظیم القدر را برای شناخت بهتر اهل بیت علیهم السلام به مشتاقان آن بزرگان عطا فرمودند.

افزادی به عنوان وکیل و نائب امام علیه السلام در نقاط گوناگون عالم اسلام به امر ترویج مذهب حقه شیعه مشغول بودند

نقل تاریخ، بغداد پایگاه بنی عباس و بزرگترین و معتبرترین شهر عالم اسلام هم از نظر سیاست و هم از نظر علم و فرهنگ محسوب می شد. هنگام ورود امامین عسکریین علیهما السلام به بغداد، چنان استقبال پرشوری از طرف مردم از ایشان به عمل آمد که عبور آن حضرات از جسر بغداد، پل ساخته شده بر رود دجله، ساعت ها طول کشید و حدود نیم روز زمان برد تا آن امامان علیهما السلام مسیر کوتاهی را طی کرده و از بغداد عبور کنند. این ماجرا نشان می دهد که به رغم تلاش های دستگاه خلافت به منظور ایجاد فاصله بین مردم و امامان حق، مردم متوجه جایگاه ویژه و مقام معنوی امامان شده بودند که اینگونه خودجوش برای استقبال از آن بزرگان بر می خاستند.

■ می دانیم که زیارت جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام نقل شده که دارای مفاهیم بسیار

عمیق معنوی و عرفانی است. می خواهیم بدانیم که فضای سیاسی و اجتماعی زمان آن حضرت به چه شکل بوده که این زیارت پر مفهوم را به مردم ارائه دادند؟ چرا تعبیری که به نقل از امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره از مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام آمده را از ائمه پیشین در معرفی اهل بیت علیهم السلام نمی بینیم؟

همانطور که اشاره شد، در زمان های قبل و در عهد ائمه پیشین تا حدود دوران امام رضا علیه السلام، جامعه هنوز معرفت

درستی نسبت به ساخت مقدس ائمه اطهار علیهم السلام نداشت، به جز برخی از مردم که شیعه اهل بیت علیهم السلام بودند. اما بقیه مردم نه تنها آن جایگاه رفیع معنوی را برای ایشان قائل نبودند، بلکه اگر هم با امام علیه السلام برخورد می کردند بر اساس سطح معرفت و شناخت خود ممکن بود به ایشان احترام بگذارند یا نه.

از زمان امام رضا علیه السلام به بعد، شاهد شناخت جامعه نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام هستیم. به عنوان مثال وقتی امام رضا علیه السلام به مرو احضار شدند، در مسیر حرکت به هر شهری که وارد می شدند، با استقبال پرشکوهی مواجه می شدند. حتی در نیشابور، که بعد از بغداد بزرگترین مرکز علمی اهل تسنن در آن روزگار بود، مورد استقبال دانشمندان و راویان برجسته

در دوران ائمه قبل از امام هادی علیه السلام جامعه توانایی فهم معارف عمیق ذکر شده در زیارت جامعه کبیره را نداشت



هنگام ورود امامین عسکریین علیهما السلام به بغداد، استقبال پرشوری از طرف مردم از به عمل آمد



به رغم تلاش های دستگاه خلافت به منظور ایجاد فاصله بین مردم و امامان مردم متوجه جایگاه ویژه امامان نشده بودند



این موقعیت برای امام هادی علیه السلام فراهم شد تا جایگاه ویژه و متعالی ائمه اطهار علیهم السلام را با آن مفاهیم و الاتی تبیین کنند



معرفی تعدادی از شرح‌های نوشته شده بر زیارت جامعه کبیره

این شرح بی‌نهایت

امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره، ائمه اطهار علیهم السلام را با جلوه‌های گوناگون معرفی کرده‌اند تا اثر، آنان را از تمام زوایا بشناسد و الگوی خود قرار دهد. این زیارت دارای محتوای عمیق و مضمون بی‌نظیری است و به همین دلیل است که شرح‌های قابل توجه و ارزشمندی بر آن نوشته شده و هر کدام سعی کرده‌اند گوشه‌ای از این دریای بی‌انتها را نشان دهند. اینجا به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

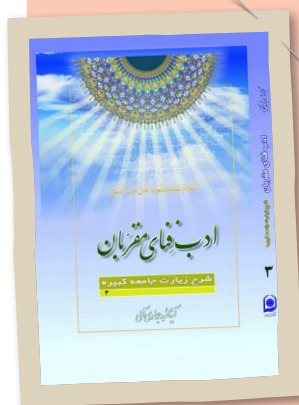
ادب فنای مقربان

یکی از شرح‌های نوشته شده بر زیارت جامعه کبیره، کتاب «ادب فنای مقربان» است که توسط آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی تالیف شده و با وجود آنکه این شرح هنوز کامل نشده، ولی برخی از مجلدات آن سه بار و برخی چهار بار تجدید چاپ شده است.

این کتاب که تا به حال، هفت جلد آن چاپ و منتشر شده است، شامل فراهایی از معارف عمیق و گسترده زیارت جامعه کبیره در فصل‌های متنوع و با موضوعاتی مانند چیستی ولایت و عداوت الهی، گونه‌شناسی و چرایی ولایت الله، روش‌ها و آسیب‌های ولایت مداری، ولایت و عداوت امامان، مفهوم و حقیقت محبت، تلازم محبت خدای یکتا

با محبت معصومان، تبیین معنای حبل الله و پیوند اعتصام به اهل بیت علیهم السلام با اعتصام به خدا تشریح و تبیین شده است.

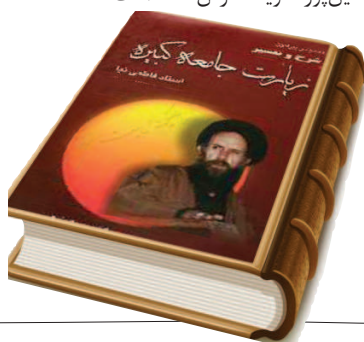
چیستی و مصادیق صراط، معنای شهید، دارندگان شهود تام، مظلومیت و شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، چرایی و اهمیت شفاعت، شافعان و شفاعت شوندگان، معنای حقیقت رحمت و رحمت بودن رهبران الهی از دیگر موضوعاتی است که حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی در این اثر به آن‌ها پرداخته است. در انتهای هر جلد از این اثر ارزشمند، فهرست آیات و روایات و اشعار و اعلام و کتب و منابع نیز آورده شده است.



شرح و تفسیر زیارت جامعه کبیره

ده مجلس پیرامون شرح و تفسیر زیارت جامعه کبیره توسط استاد آیت الله فاطمی‌نیا در قالب کتابی توسط انتشارات صبح پیروزی ارائه شده است.

این اثر که همراه با متن و ترجمه کامل زیارت جامعه کبیره در قالب ۳۵۲ صفحه منتشره شده، توسط محمد رحمتی شهرضا و محمود حسین‌پور علویه نگارش شده است.



جامعه در حرم اهل بیت علیهم السلام

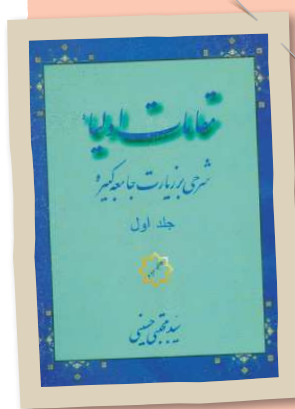
کتاب «جامعه در حرم اهل بیت علیهم السلام» نگرشی است بر زیارت جامعه کبیره که توسط سید مجتبی بحرینی و سید محمد کاظم مددی موسوی نوشته شده است. در این مجموعه هزار صفحه‌ای که چاپ آن از سوی نشر منیر انجام شده، زیارت جامعه کبیره به همراه شرح معانی آن آورده شده و همچنین آثار و فضایل و فواید زیارت عاشورا و نافله شب ذکر شده است.



با اختران تابناک ولایت

سید عبدالله شبر و عباسعلی سلطانی گلشیخی، شرحی بر زیارت جامعه کبیره نوشته‌اند به نام «با اختران تابناک ولایت» یا «ترجمه الانوار اللامعه فی شرح الزیارة الجمعه» که بنیاد پژوهشهای اسلامی آن را منتشر کرده است. این کتاب که در قالب ۲۴۲ صفحه منتشر شده، تا به حال چهار بار تجدید چاپ شده است.





مقامات اولیاء

این زیارت بیان شده است. در ضمن شهادت اول (شهادت به یگانگی خدا)، نویسندگان با تامل در متن زیارت، طی بحثی جلوه دیگری از توحید را به مخاطب نشان می‌دهد که کمتر مورد بحث قرار گرفته است. در بخش بعدی، شهادت دوم (شهادت به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) مورد بررسی قرار گرفته و به صورتی فشرده و با بیانی ساده و کم نظیر، مباحث مربوط به پیامبرشناسی مطرح شده و همچنین به برخی ویژگی‌های رسول خاتم توجه داده شده است. بخش پایانی کتاب، شهادت به مقامات ائمه معصومین علیهم السلام است که علاوه بر ذکر این ویژگی‌ها، به ژرفای معانی این عبارات اشاره می‌شود.

کتاب «مقامات اولیاء» اثر دیگری است که در شرح و تفسیر زیارت جامعه کبیره توسط سید مجتبی حسینی تألیف شده است. این اثر که در قالب دو جلد منتشر شده، دارای بیانی ساده و بی‌تکلف است که نه فقط برای اهل فن، بلکه برای عموم مردم قابل فهم و درک است. جلد اول این کتاب، بازنویسی شده ده‌ها جلسه سخنرانی سید مجتبی حسینی است که در تهران و شیراز انجام شده و فرازهای اول تا پنجم زیارت جامعه را شامل می‌شود. حسینی درباره این اثر می‌گوید: این کتاب بر اساس عناوین تنظیم شده و بخش‌های اعتقادی و احساسی از هم تفکیک نشده‌اند. در جلد دوم، نویسندگان به شرح شهادت‌هایی پرداخته که در

تفسیر قرآن ناطق

شرح زیارت جامعه کبیره با نام «تفسیر قرآن ناطق» اثری است که توسط آیت الله محمد محمدی ری شهری و احمد غلامعلی تألیف شده است. در مقدمه این اثر درباره ارتباط قرآن و «زیارت جامعه کبیره» آمده است: شاید نخستین پرسشی که به ملاحظه نام این کتاب (تفسیر قرآن ناطق) به ذهن خواننده می‌رسد، این باشد که چه رابطه‌ای میان قرآن کریم و «زیارت جامعه» وجود دارد که شرح این زیارتنامه، تفسیر قرآن نامیده شده است. نگارنده در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: در پاسخ این پرسش، باید گفت که قرآن کتاب انسان‌سازی است، انسانی که می‌تواند مظهر اسماء و صفات الهی شود و خلیفه‌الله گردد و امام نیز، کامل‌ترین انسان‌هاست. این سخن، بدین معناست که انسان، اگر قرآن را به طور کامل در زندگی خویش جریان بخشد، به مرتبه انسان کامل می‌رسد. از این رو، امام تحقق عینی و کامل قرآن در انسان است و بدینسان خاتم پیامبران کامل‌ترین نسخه قرآن ناطق است و پس از او اهل بیت ایشان نسخه‌های دیگری از انسان کامل و قرآن ناطق به شمار می‌آیند.

سیمای عرشیان در کلام ابن الرضا علیه السلام

آیت الله کاظم صدیقی نیز کتابی در شرح زیارت جامعه کبیره تألیف کرده که برای اولین بار در سال ۱۳۸۸ شمسی از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ و منتشر شد. تا کنون تنها جلد اول این کتاب با ۳۵۵ صفحه چاپ شده و به چاپ دوم هم رسیده است. نگارنده در کتاب حاضر، ضمن بیان مفهوم زیارت و فلسفه آن به شرح زیارت جامعه کبیره پرداخته است. این اثر شامل شرح فراز اول زیارت جامعه کبیره می‌باشد و عناوین ذیل را مورد بحث قرار داده است: فلسفه زیارت، ادب زیارت، اعتبار زیارت جامعه، السلام علیکم، حرف ندا «یا، أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ، مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ، مَهْبِطَ الْوَحْيِ، مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ، خَزَائِنَ الْعِلْمِ، مُنْتَهَى الْحِلْمِ، أَصُولَ الْكَرَمِ، قَادَةَ الْأَمَمِ، أَوْلِيَاءَ النَّعَمِ، غَنَاصِرَ الْإِبْرَارِ، دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ، سَائِسَةَ الْعِبَادِ، أَرْكَانَ الْبِلَادِ، أَبْوَابَ الْإِيمَانِ، أَمْنَاءَ الرَّحْمَانِ، سُلَالَةَ النَّبِيِّينَ، صَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ، عَتَرَةَ خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ. قرار است مجلدات بعدی این اثر ارزشمند به زودی منتشر شود.



انوار الهی

حلم و علم الهی و محبت‌های خدا بر روی زمین معرفی کرده است. سپس به شرح سلام‌های زیارت جامعه کبیره پرداخته که در این سلام‌ها صفات متعددی از ائمه اطهار مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است. در همین زمینه نویسندگان به عصمت امامان، اخلاص آنان در توحید، علم ائمه، عرفان و بندگی آنان، مطاع بودن اهل بیت علیهم السلام، وجوب پیروی از آنان، مسکن‌های برکات خدا بودن آنان، گشاینده راه شناخت خدا بودن ایشان، صاحبان امر بودن ائمه، عزیز بودن آنان و رابطه آنان با خداوند متعال اشاره کرده و مقام و منزلت والای معنوی آنان و جایگاه آنان نزد خداوند متعال را توصیف کرده است.

سید حمید فتحی هم یکی دیگر از نویسندگان و محققانی است که نقد و تفسیری بر زیارت جامعه کبیره نوشته است. این کتاب که با عنوان «انوار الهی» چاپ و منتشر شده است، شامل فصل‌های متنوعی است، از جمله: امام‌شناسی کامل، ورود به عالم غیب، مشاهده جمال نورانی امامان، پیام و راز هستی و... در این نوشتار شرح مفصلی از «زیارت جامعه کبیره» که یک دوره کامل امام‌شناسی در مباحث عرفانی مربوط به آن است، ارائه شده است. نویسندگان ابتدا کلیاتی در مورد ویژگی‌های امامان معصوم علیهم السلام و شناخت آنان مطرح کرده و آنان را گنجینه‌های علم خدا، پایه‌گذاران



پنجره

هیچ پنجره‌ای بسته نیست

www.Panjerehweekly.com



قرآن



اینجا خانه قرآنی است
گزارشی از مدرسه دانشجویی
قرآن و عترت که مسئولانش
دوست ندارند تبلیغ کنند



تکنولوژی تبلیغ می آورد
گفت و گو با محمد عباسی استاد
قرائت و داور مسابقات قرآن



خدا هم به بندگانش
وعده داده
محمد مهدی بحر العلوم هم
حافظ کل قرآن است و هم
مدیر قرآنی و به تازگی مدرک
تخصصی حفظ گرفته است



کمی درباره مدرک تخصصی حفظ قرآن برایمان توضیح می‌دهید که اصلا چیست و به چه کسانی می‌دهند؟



بر اساس مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی که در سال ۸۴ تصویب شده به حافظان قرآن در ۵ درجه مدارکی اهدا می‌شود که پایین‌ترین درجه آن حافظ ده جزء قرآن است. درجه چهار به حافظ ۲۰ جزء پیوسته قرآن، درجه ۳ به حافظ کل قرآن داده می‌شود که درجات ۳ و ۴ و ۵ علاوه بر حفظ متن قرآن باید افراد نسبت به مفاهیم قرآن هم آشنا باشند. یعنی هم یک امتحان کتبی مفاهیم از آن‌ها گرفته می‌شود و هم امتحان شفاهی حفظ دارد. صاحب مدرک درجه ۲ علاوه بر حفظ کل قرآن باید ترجمه دقیق آیات قرآن را هم بداند و محتویات قرآن را هم باید بشناسد و یک امتحان هم باید بدهد و درجه یک استاد حفظ قرآن است که علاوه بر همه موارد قبلی باید ۱۰ سال سابقه تدریس در حفظ قرآن را داشته باشد و با تفسیر قرآن آشنا باشد و علوم قرآنی را هم بداند. شورای انقلاب فرهنگی برای ضوابط ریز نحوه آزمون‌ها و منابع و... یک شورای ۷ نفره را پیش بینی کرده که این شورای ۷ نفره از ۶ دستگاه فرهنگی کشور هستند. وزارت علوم، وزارت ارشاد، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان اوقاف، حوزه علمیه قم و اتحادیه موسسات قرآنی کشور. و دبیر این شورا هم رئیس سازمان دارالقرآن است. ضوابط را این ۷ نفر می‌گذارند و سازمان دارالقرآن هم مجری است. و آن ۷ نفر هم یک نظارت بین دستگاهی دارند. این طرح الان ۶ سال است که در حال اجرا شدن است. امسال برای هفتمین بار اجرا خواهد شد. تا کنون ۱۶ هزار و ۲۲۵ نفر شرکت کرده‌اند. که از این تعداد ۱۶۸۸ نفر کلا موفق شده‌اند درجه و مدرک را کسب کنند.

■ شما خودتان چه مدرکی گرفتید؟

مدرک استادی، که هم تفسیر و ترجمه و ۱۰ سال سابقه تدریس لازم دارد.

■ ظاهراً تا به حال سه نفر توانسته‌اند به طور

رسمی این مدرک را بگیرند؟

این خبر که سه نفر این مدرک را گرفته‌اند

محمد مهدی بحر العلوم هم حافظ کل قرآن است و هم مدیر قرآنی و به تازگی مدرک تخصصی حفظ گرفته است

خدا هم به بندگانش وعده داده

سعید موسوی

خوش بر خور است و صریح. محمد مهدی بحر العلوم معاونت ارتباطات سازمان دارالقرآن الکریم از جمله معدود مدیران قرآنی است که با قرآن انس دارد و علاوه بر حفظ قرآن بودن در حال اتمام دوره کارشناسی ارشد علوم قرآن هم هست. به تازگی توانسته مدرک درجه یک تخصصی حفظ را بگیرد که انصافاً دریافت این مدرک سواد درست و درمان می‌خواهد و باید از هفت خوان رستم گذشت.





ما به هیچ کس توصیه نمی‌کنیم که قرآن را حفظ کند که مدرک بگیرد. نه این مدرک و نه هیچ مدرک دیگری. ولی به حافظان قرآن توصیه می‌کنیم که بروند و این مدرک را بگیرند.

تدریس کرده است می‌دانید چه وقتی گذاشته است. روزی ۲ ساعت به مدت ۱۰ سال. بالاخره این وقت را گذاشته و از خیلی کارهای دیگرش زده است. این باید کجا جبران شود؟ همه آن دنیا؟ آن خلوص نیت بحثش جداست.

■ ببینید اگر از اول قرار بوده که جایی در این دنیا و بصورت مادی این زحمات جبران شود که باز همه چیز زیر سوال می‌رود. اصلاً کسی که می‌خواهد قرآن حفظ کند نباید به فکر جبران مادی آن باشد.

من می‌گویم به عنوان سیاست گذار ضمن اینکه این مزایا را می‌گذاریم باید مراقب این چیزها هم باشیم. یعنی در آموزش‌هایمان و در نحوه تبلیغ، در رفتار شخصی‌مان باید مراقب این مساله باشیم. چون ضربه آن را خیلی زود می‌بینیم. ما دو نوع استاد داریم در حفظ یا قرائت. یکی استادی است که گرایش‌های مادی دارد و یکی گرایش‌های معنوی. شاگردهای این‌ها کاملاً متفاوتند. شما می‌توانید بفهمید این شاگرد آقای فلائی است. باید مراقب جدی این حوزه باشیم. این درست است. ولی به عنوان نظر فرهنگی ما نباید از مزایا غافل شویم. البته مزایایی که برای حفظ قرآن تدوین شده است هنوز هم به نسبت چشمگیر نیست. مثلاً می‌گوییم مدرک دکتری. رسیدن به این مدرک بسیار سخت است و من می‌دانم ۵ نفر از این ۶ نفر اصلاً نیازی به این مدرک ندارند. مثلاً آقای پرهیزگار که فکر می‌کنم بازنشسته باشند یا آقای طباطبایی که حوزوی هستند. آقای فاطمی هم که بازنشسته هستند. خود من اصلاً کارمند دولت نیستم. از آنهایی که درجه‌های دیگر را گرفته‌اند خیلی‌ها خانم هستند و اصلاً کارمند دولت نیستند و نخواهند بود. بین ۸۰ تا ۸۵ درصد از این ۱۶ هزار نفر که در سال‌های مختلف شرکت کرده‌اند خانم بوده‌اند.

■ اما برای حفظ قرآن نیت بسیار مهم است و این خوب نیست که کسی به خاطر حافظ قرآن بودن مدرکی بگیرد و از تسهیلاتش استفاده کند و بعد هم ممکن است اصل موضوع کاملاً فراموش شود.

ممکن است کسی بگوید که هنوز هم موضوعیت دارد که دارد. این چیزی که شما می‌گویید رده بالا و عالی است. این بحث را در قرآن هم داریم. خداوند وقتی می‌خواهد انسان‌ها را به کارهای خوب دعوت کند صحبت از بهشت می‌کند و حرف از جویای مادی می‌زند که مثلاً می‌گوید میوه‌هایش خیلی در دسترس است. به ذهن شما

ترتیب معادل دکتر، فوق لیسانس، لیسانس، فوق دیپلم و دیپلم محاسبه شود. یعنی کسی که درجه یک دارد و معلم قرآن رسمی دولت است حقوق دکتر را می‌گیرد. البته خیلی از کسانی که درجه یک گرفته‌اند به این قضیه نیاز ندارند. یا مثلاً ۳ سال پیش بنیاد ملی نخبگان تصویب کرد که کسی که درجه یک دارد به عنوان نخبه قرآنی پذیرفته شود و از همه تسهیلات استفاده کند.

■ این طرح باعث مدرک گرایی و کم‌رنگ شدن خلوص نیت‌ها آن هم در کاری مثل حفظ قرآن نمی‌شود؟

من خودم در پیشینه این طرح چه قبل از تصویب و چه بعد از تصویب بوده‌ام و این سوال در ذهن خیلی‌ها و به خصوص مخاطب عام وجود دارد. یعنی در صدا و سیما هم که حرف می‌زنیم این سوال شاید به ذهن خیلی‌ها بیاید. ما به هیچ کس توصیه نمی‌کنیم که قرآن را حفظ کند که مدرک بگیرد. نه این مدرک و نه هیچ مدرک دیگری. ولی به حافظان قرآن توصیه می‌کنیم که بروند و این مدرک را بگیرند. این بحثی که شما می‌فرمایید بحثی است که درباره مدارک دانشگاهی هم هست. الان علم کشور ما براساس خود علم و علم آموزی دنبال می‌شود یا بخاطر مزایا و مشاغل؟ مثلاً مدارک و دروس حوزوی دارای مزایایی هستند. واقعاً علم آموزی چه در دین ما و چه در جامعه ما جایگاه خودش را دارد ولی الان مزایایی دارد. ورزش برای سلامت جسم است ولی الان می‌بینیم که مزایایی دارد.

■ من هم همین را می‌گویم. نمی‌شود مزایای آن را با حفظ قرآن مقایسه کرد. این قضیه علاوه بر اینکه به مهارتی نیاز دارد به یک صفای باطن و خلوص نیت هم نیاز دارد.

من با حرف شما به عنوان یک حافظ و معلم قرآن موافقم. ولی باید بدانیم که مسوولین اجرایی هم وظایفی دارند. حرف خلوص نیت و تشریفات معنوی چقدر ما را پیش می‌برد؟ الان بالاخره ما که نسل فرهنگی هستیم یک وظایفی داریم. شما برای حفظ قرآن یک وقتی را باید بگذارید. کسی که حافظ کل قرآن می‌شود و مثلاً علوم قرآنی می‌داند و تفسیر هم می‌داند و ده سال هم

درست است. سه نفر از طریق آزمون‌ها گرفته‌اند ولی قبل از این آقای پرهیزگار و آقای فاطمیان و آقای طباطبایی که بالاخره اساتیدی هستند که استادی‌شان برای کل کشور مورد قبول است هم قبلاً این مدرک را دریافت کرده‌اند. مثلاً آقای سید مهدی فاطمی جزء اولین حافظان کل کشور هستند و آقای طباطبایی یک موجی را در زمینه حفظ قرآن در کشور ایجاد کردند. نام این‌ها با حفظ قرآن قرین است.

■ رشته تحصیلی خودتان چیست؟

دیپلم من ریاضی بوده، لیسانسم اقتصاد بوده است و کارشناسی ارشد علوم قرآنی و حدیث. من به ریاضی خیلی علاقه داشتم ولی به اقتصاد علاقه نداشتم. روندی پیش آمد که ما به این سمت رفتیم ولی الان از اینکه شرایطی پیش آمد که کار، تحصیل و دوستان من با این موضوع انتخاب می‌شوند خیلی خوشحالم. آرامش و امیدواری زیادی هم در من هست.

■ حالا این مدرک تخصصی به چه دردی می‌خورد؟

اولاً در همان مصوبه شورای اسلامی آمده است که اساساً این مدرک تبیین شده برای اینکه مزایای اعطایی به حافظان قرآن در تمام دستگاه‌های دولتی بر اساس این مدرک ساماندهی شود. قبل از این مدرک آموزش و پرورش زمانی

که می‌خواست به حافظان مزایایی اعطا کند از آن‌ها امتحان می‌گرفت. دوباره ممکن بود اوقاف هم از همان فرد امتحان بگیرد. ارشاد هم ممکن بود بگیرد. الان هر کسی که این مدرک را دارد از تمام آزمون‌ها معاف است. این فرد در کیفیت و کمیت کارش به عنوان حافظ شناخته شده است. مثلاً سال ۹۰ مجلس تصویب کرد به حافظان قرآن تسهیلات رایگان تعلق بگیرد. یعنی اگر در دانشگاه غیرانتفاعی قبول شوند کل هزینه آن‌ها را دولت می‌دهد. هر کس این مدرک را دارد از این مزیت برخوردار است. نکته دوم اینکه یک مزایای بعدی به این مدرک بار شد که این روند در حال ادامه است. مثلاً سال گذشته معاونت ریاست جمهوری به تمام دستگاه‌های اجرایی ابلاغ کرد که حقوق کسانی که در پست‌های فرهنگی و قرآنی هستند که در آن بخشنامه نام برده به

سال ۹۰ مجلس
تصویب کرد به
حافظان قرآن
تسهیلات رایگان
تعلق بگیرد. یعنی
اگر در دانشگاه
غیرانتفاعی قبول
شوند کل هزینه
آن‌ها را دولت
می‌دهد

حفظ چرا خوب است؟ برای اینکه تدبیر در قرآن حاصل شود



نمی آید که خدا چرا انسان‌ها را با این چیزها تحریک کرده است؟ این‌ها جنبه مادی دارند. مردم ظرفیت‌های مختلفی دارند. بعضی‌ها با همین چیزها جلو می‌آیند. خود قرآن هم می‌گوید که اصلاً این‌ها دنبال همین چیزها هستند. اینکه شما می‌گویید درجه عالی است که مثلاً کسی قرآن می‌خواند برای قرآن. برای انس با خدا و لا غیر. ولی چند درصد جامعه ما بخاطر حرف زدن با خدا نماز می‌خوانند؟ خیلی کم.

حالا ما حافظ قرآن داشته باشیم چه؟ ما عامل قرآن می‌خواهیم.

البته خود آقا هم درباره اینکه چرا ما حافظ می‌خواهیم توضیح دادند چرایی و اینکه هدف نیست را گفتند و اینکه باید تدبیر داشته باشند. حفظ چرا خوب است؟ برای اینکه تدبیر در قرآن حاصل شود. ما چه نوع حافظی می‌خواهیم؟ ما حافظی می‌خواهیم که تدبیر در قرآن داشته باشد. مثلاً بتواند از آیات قرآن استفاده کند. من خودم به دلایل آموزشی و نه احساسی معتقدم که حفظ قرآن جامع‌ترین روش انس با قرآن در بین روش‌های دیگر

مثلاً قرائت و روخوانی و حتی مفاهیم است. کسی که قرآن را حفظ است با توجه آن را تکرار کرده است. این هم یعنی زمینه انس و ارتباط. شما مجبورید به چیزی که تکرار می‌کنید توجه کنید. بنابراین انسی پنهان در حفظ هست. حافظ به نوعی قاری هم هست. قاری حرفه‌ای نیست ولی قرآن می‌خواند. حافظ به نوعی با مفاهیم قرآن آشناست. اگر ما در کشورمان ۱۰ میلیون

ما کشورهایی را می‌بینیم که مسئولینشان سرلشکرشان باید حافظ قرآن باشند



حافظ قرآن داشته باشیم نفوذ فرهنگ بیگانه در کشورمان کم خواهد شد. کسی که با قرآن آشنا نباشد خیلی راحت خط را گم می‌کند. این برای کشور ما بحثی استراتژیک است. وقتی ما صحبت از شبیخون فرهنگی می‌کنیم هیچ چاره‌ای جز قرآن نداریم. یعنی اگر این راه را در نویم ۲۰ سال دیگر شکست خورده‌ایم.

البته این تنها عامل نیست که ما بگوییم فقط این است. مثلاً فرض کنید که مسئولین فرهنگی و سیاسی کشور ما مهم هستند. ما اگر ۱۰ میلیون حافظ در بدنه داشته باشیم و مسئولین سیاسی و فرهنگی ما هم همراه باشند و اکسینه خواهیم شد. البته قرآنی که با اهل بیت باشد. ما وقتی قرآن را می‌خوانیم آن را با اهل بیت علیه‌السلام می‌خواهیم. وقتی ما ۱۰ میلیون حافظ داشته باشیم مسئولین ما هم باید در همین فضا باشند. الان ما کشورهایی را می‌بینیم که مسئولینشان سرلشکرشان باید حافظ قرآن باشند. می‌دانستید؟ سودان اینگونه است. قوای ارتشی باید حافظ قرآن باشند.

■ خوب با توجه به اینکه شما سالهاست در این حوزه فعالیت وضعیت فعلی مسئولین ما و ارتباط آنها با قرآن چگونه است؟ خوب نیست. نه که قرآن نمی‌خوانند، ولی خوب نیست. دلیلش هم در بودجه خودش را نشان می‌دهد. الان بودجه‌های فعالیت‌های قرآنی ما بسیار پایین است.

■ وزارت ارشاد بودجه‌ای حدود ۴۰ میلیارد برای

فعالیت‌های قرآنی دارد. کم است؟

۴۰ میلیارد هم کم است. بودجه سازمان دارالقرآن امسال ۵-۶ میلیارد بوده و ۱۳ میلیارد هم از همان بودجه نیم درصدی به آن اضافه می‌شود. البته این ۱۳ میلیارد برای سال ۹۰ بوده است که تازه داده‌اند. این رقمی نیست برای فعالیت‌های قرآنی.

■ اما ما با این بودجه‌ها هم فعالیت قرآنی خاصی ندیده‌ایم. ۴۰ میلیارد به نسبت مردم ایران چقدر می‌شود؟

■ شما با همین بودجه چکار می‌کنید؟ مثلاً برای شخصی که در شهرستان است چه کاری می‌کنید؟ به این مدارس قرآن که آموزش و پرورش با سر و صدا راه انداخت نگاه کنید هیچ اتفاق خاصی نیفتاده فقط تابلو زده‌اند.

بله درصد زیادی تابلو است. لازم نیست من از همه فعالیت‌ها دفاع کنم که آموزش و پرورش چه کاری کرده است و چه کاری نکرده است. حداقل ما باید از خودمان دفاع کنیم. ما جدول طرح برنامه داریم. وقتی بودجه نیست چه کاری می‌شود کرد؟ ما الان ۴ هزار خانه قرآن روستایی و موسسه قرآنی در کل کشور داریم. این ۱۳ میلیارد را تقسیم بر این‌ها بکنیم چیز زیادی نمی‌شود. چند تا کتاب و سی دی و جلسه قرآنی می‌شود؟ چیز زیادی نمی‌شود. ولی به هر حال ما تمرین هم باید بکنیم. ولی روال درست نیست. باید به اندازه توان و ظرفیت و کمی بالاتر بودجه را بدهیم. ولی این بودجه کم از کجا ناشی می‌شود؟ از دید مسئولین سیاست گذار به فعالیت‌های قرآنی. البته یک دید قوی تری هم وجود دارد که اصلاً دولت نباید وارد شود و باید همه چیز را به مردم بسپارد. ما می‌گوییم هرچه فعالیت‌های دینی و قرآنی مردمی‌تر باشد بهتر است ولی دولت هم یک وظایفی دارد. در فعالیت‌های فرهنگی، اقتصادی دولت وظیفه هدایت، حمایت و نظارت را دارد. اجرا با مردم است و ما باید راه را برای حرکت‌های مردمی باز کنیم. قرآن، مسجد و... را باید مردم اداره کنند و اصلاً دولت نباید وارد شود. ولی کار دولت زمینه سازی و انجام کارهایی است که مردم نمی‌توانند انجام دهند. مثلاً مردم نمی‌توانند پژوهش کنند که مشکلات قرآنی کشور چیست. دولت باید وارد این حوزه شود و پژوهش کند و منابع آموزشی را فراهم کند.

■ شما در دارالقرآن در حمایت از کارهای مردمی چه کرده‌اید؟

من خودم به دلایل آموزشی و نه احساسی معتقدم که حفظ قرآن جامع‌ترین روش انس با قرآن در بین روش‌های دیگر مثلاً قرائت و روخوانی و حتی مفاهیم است

**شبکه قرآن تا
پارسال ۳۰ یا
۴۰ درصد در
کل کشور آنتن
داشت. بعضی
شهرها اصلا
نمیگرفت**



پیامها منتقل شده و دیگر برای خواص نیست و عام است. اگر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و هیئت دولت و مدیر کل ورزش کشور و... همگی با هم این چنین گراشی پیدا کنند این اتفاق هم می افتد. شما حرف خوبی می زنید و آن اینکه قرآن عملیاتی شود و به طرف مزایا و مدرک نرود. من این را قبول دارم و مثلا آن معلمی که شاگردا را تربیت می کند به یک نسبته اخلاق قرآنی را منتقل کند. این ایده آل است. اما الان شما وارد یک شهرستانی می شوید که هیچ موسسه قرآنی نیست و یک شخص به نسبت قرآنی تر وجود دارد و مجبورید که از او استفاده کنید. این محدودیتها را هم باید در نظر گرفت.

■ شما خودتان جلسات آموزشی حفظ دارید؟
من در صدا و سیما دارم و الان بیرون جلسه ای ندارم. قبلا داشتم.

■ آن جلسات سنتی قرآن که در گذشته فعال بود چرا کم رنگ شد؟

دلیلش همان پشتیبانی هاست. ما بررسی کردیم و دیدیم که یکی از دلایل بی انگیزگی استاد است. در حفظ به این شکل است که اگر صد نفر بیایند چند نفر بیشتر نمی ماند. استاد هم کم کم بی انگیزه می شود. از لحاظ مادی که چیزی در کار نیست. ما گفتیم این خلاها را تا جایی که امکان دارد پر کنیم. مثلا تبلیغات و پشتیبانی کنیم. به استاد حق الزحمه بدهیم. چه یک نفر بیاید چه صد نفر. برای شاگردان هم جذابیت هایی ایجاد کنیم

**ما بودجه مان
را ده برابر
بیشتر کردیم
و دشمنان ما
هم قدرتش را
بیشتر کردند**



بیننده دارد. بودجه ای که برای شبکه ۳ می گذارند با بودجه ای که برای شبکه قرآن می گذارند خیلی فرق دارد. آن ها اسپانسر دارند. شبکه قرآن تا پارسال ۳۰ یا ۴۰ درصد در کل کشور آنتن داشت. بعضی شهرها اصلا نمی گرفت.

■ خیلی ها معتقدند که به نسبت هزینه و فعالیتی که انجام می شود باز خوردی در جامعه دیده نمی شود؟ مثلا اخلاق ما به نسبت ده سال قبل چقدر قرآنی شده؟

توجه کنید که فعالیت های ضد قرآنی دشمن هم بیشتر شده. ما بودجه مان را ده برابر بیشتر کردیم و دشمنان ما هم قدرتش را بیشتر کردند.

■ ما در معرض این دشمنی ها هستیم درست ولی خیلی از کم کاری ها هم از جانب خود ما صورت می گیرد. فکر نمی کنید که شاید مسیر و روش را اشتباه می رویم؟

دوستان قرآنی ما هم همین نظر را دارند. می گویند این راهی که ما می رویم بن بست است. آموزش های قرآنی به اینجا منجر نمی شود. ما باید برویم سراغ روش های جدید. ما با این بودجه کم نمی توانیم جامعه را تکان دهیم. قرآن در مطبوعات ما جایگاه ندارد. قرآن در شبکه های عمومی ما جایگاه ندارد.

■ ما چیزهای اصلی که در قرآن هست مانند اینکه دروغ نگوئیم رشوه نگیریم ربا نخوریم و... را رها کرده ایم و به مسایل خیلی سطحی می پردازیم. اگر بشود ده میلیون حافظ واقعی داشت این

ما سعی کردیم همین کار را انجام دهیم و نامش را گذاشته ایم توانمند سازی موسسات مردمی و نه حمایت از آن ها. به نظر من این ها دوتا ست.

■ ولی هنوز تا رسیدن به جایی که کار کاملا مردمی باشد خیلی فاصله داریم.

قبول دارم. در برابر خصوصی سازی در کشور ما مقاومت شده. حتی در بحث اقتصادی. چون دولتی گسترده با کارمندان زیاد داریم که این دولت گسترده با روزی مردم ارتباط دارد و نمی تواند هر تصمیمی بگیرد. مقاومت بعضی ها واقعا از سر دلسوزی است. ولی راهی جز این ندارد. به خصوص در حوزه فرهنگ که ما باید ضوابط و استانداردها را تعیین کنیم و به دست مردم بدهیم. یکی از مسؤولیت های من صدور مجوزها در خصوص نهادهای مردمی است. همین ۴ هزار موسسه مردمی در حوزه کاری من هستند. خبرها و اشتباهات و ناشی کاری ها زیاد است ولی چاره ای نداریم و باید به این سمت برویم.

■ اما به نظر می رسد که نکته اصلی این است که خیلی از مدیرهای ما ارتباطی با قرآن ندارند. و این موجب نگاه نادرست به این حوزه می شود.

من می گویم کم داریم. خود آقا را ببینید که چه اهمیتی به قرآن دارند. و چه احترامی برای حافظان قرآن قائل اند. می بینید که ایشان هرساله روز اول ماه رمضان حافظان و قاریان قرآن را دعوت می کنند. این معنا دارد. ما باید به قاریان و حافظان قرآن و فعالیت های قرآنی اعتقاد قلبی داشته باشیم. چرا این قدر سهم ورزش در شبکه های صدا و سیما یا زیاد است؟ سهم قرآن کجاست؟ در مطبوعات ما سهم قرآن کجاست؟

■ نسبت به ۳۰ سال گذشته اتفاقات خیلی خوبی در راستای قرآن اتفاق افتاده. ولی سوال اساسی این است که آیا به نسبت این فعالیت هایی که شده ما خروجی واقعی و نه شعاری داشته ایم؟

اینکه ما می گوئیم مسؤولین آن نگاه کامل را ندارند با لحاظ این پیشرفت ها است. اصلا با قبل قابل مقایسه نیست. ولی این ها برای کشور ما به نسبت کشورهای دیگر خیلی کم است. ما مبلغ قرآن در کل جهانیم ولی آن ها می گویند شما چند حافظ قرآن دارید و ما می گوئیم مثلا ۴۵۰۰ تا. آن ها می گویند ما یک میلیون حافظ داریم. ما باید پیشرفت کنیم و به همین نسبتی که پیشرفت کرده است تاثیر داشته است. ما یک شبکه تلویزیونی قرآن داریم که چند سال در حال فعالیت است. به همان نسبت که بودجه می گذارند



محمد عباسی (نفر اول سمت راست) در کنار استادان متولی العال و شجاعت

گفت و گو با محمد عباسی استاد قرائت و داور مسابقات قرآن

تکنولوژی تنبلی می آورد

میلاد اوصیا

چراغ‌های سبز رنگ گلدسته‌های بلند مسجد نظام مافی در خیابان جنت آباد جنوبی از فاصله دور مشخص می‌شود. در هیاهوی جمعیت در عصر بهاری فروردین ماه عده‌ای از مشتاقان به قرآن دور استاد محمد عباسی جمع شده‌اند. بیرون مسجد جمعیت زیادی برای حضور در مراسم ختم ایستاده‌اند و گمان می‌رود که سر و صدای بیرون مسجد به داخل شبستان رود ولی وقتی به فضای شبستان وارد می‌شوید، فقط صوت خوش قرآن به گوش می‌رسد.

محراب و نزدیک به حلقه شاگردان کلاس، چند ردیف پشت سر هم نیمکت‌هایی برای افراد مسنی که توانایی ایستاده اقامه کردن نماز را ندارند، پیده شده است. ساعت‌های دیجیتال مسجد هم که روبروی در ورودی مسجد نصب شده، زمان دقیق اذان را به اهالی مسجد یادآوری می‌کند. جلسات قرآن استاد محمد عباسی سه‌شنبه‌ها، دو ساعت مانده به اذان مغرب و عشاء و در شش ماه دوم سال بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء برگزار می‌شود.

چهار بلندگوی سفید رنگ که روی ستون‌های مسجد نصب شده، صدای خوب و بی‌خشی را برای حضار آماده می‌کند. طبقه بالای مسجد که بار تفاع نسبتاً کمی از طبقه زیرین قرار دارد، ویژه بانوان است و در انتهای مسجد نیز فضایی برای افرادی که فرادا نماز می‌خوانند، وجود دارد. هر چه به اذان مغرب نزدیک‌تر می‌شویم، جمعیت بیشتری از نمازگزاران در مسجد حاضر می‌شوند و ریش سفیدهای مسجد رفته رفته به حلقه قرآن می‌پیوندند. در سمت چپ

ابتدای جلسه استاد حدود یک ربع، آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کند و شاگردان نیز پس از وی همان آیات را تلاوت می‌کنند. این جمع‌خوانی از ابتدای قرآن آغاز شده و حالا به سوره صافات رسیده است. میز استاد کنار محراب مسجد قرار دارد و ارتفاع آن به نسبت جایگاه قرائت شاگردان کوتاه‌تر است. جایگاه قرائت شاگردان با یک ترمه‌ترین شده است.





من کیلومترها پیاده راه می رفتم تا خود را به جلسات قرآن برسانم. این جلسات تعطیل نمی شد. الان کسی آنقدر مثل نسل ما توجهی برای حضور مرتب در جلسات قرآن ندارد

ضبط صوت از همسایه قرض می گرفتیم و نوارهایی از دوستان و هم کلاسی ها در جلسه تهیه می کردیم و یک هفته روی آن کار می کردیم و وقتی نوار اول را بر می گرداندیم، نوار دوم را اقرض می گرفتیم. آن موقع ها انگیزه ها زیاد بود و امکانات کم. امروزه امکانات زیاد شده و انگیزه ها افت کرده است. من کیلومترها پیاده راه می رفتم تا خود را به جلسات قرآن برسانم. این جلسات تعطیل نمی شد. الان کسی آنقدر مثل نسل ما توجهی برای حضور مرتب در جلسات قرآن ندارد و این در حالی است که امکانات فراهم است. این در واقع خاصیت تکنولوژی بر تراست که در کنار فراهم کردن امکانات، بی انگیزگی و تنبلی را به بشر القا می کند و همه موفقیت ها با راحتی به دست نمی آید.

جلسه که تمام می شود پدری مسن حدود ۶۰ ساله، پسر خود را که نزدیک ۲۵ سال داشت پیش استاد می آورد و با علاقه و اشتیاق و آفری از ایشان می خواهد تا بر تمرین های فرزندش نظارت داشته باشد و او را برای مسابقات قرآن آماده کند. اشتیاق پدر و فرزند که از هر دو سن و سالی گذشته بود آنقدر زیاد است که ناخودآگاه اصرارهای والدین را در ثبت نام کلاس های کنکور با استادی برجسته تداعی می کند. استاد در برابر اصرارهای پدر، لبخندی می زند و به آنها می گوید: نگران نباشید. من حواسم به همه جا هست. مطمئن باشید نکته ای از تلاوت فرزندتان مغفول نمی ماند و تمام نکات لازم را به او تذکر می دهم. سپس استاد کاغذ خود را از جیبش در می آورد و نکاتی را که در حین تلاوت آن شاگرد یادداشت کرده به وی گوش زد می کند و می گوید: در قرائت، شما استعلا را شبیه تغلیظ می خوانید. باید توجه داشته باشید که در تلاوت قبل از هر چیز باید نکات تجویدی را مدنظر داشته باشید. اگر بخواهم به تلاوت شما از ۳۵ نمره بدهم با اغماض می توان نمره ۲۶ را داد و این نشان می دهد که باید خیلی بیشتر تلاش کنی. صدای شما هنوز روان نیست و دور خواندن شما کند است. البته نباید ناامید شوید چون شما نصف راه را طی کردید. در کلاس دقت کنید، اشکال را همان جایی که مطرح می شود باید تکرار کنید تا عیب برطرف شود.

وقتی که استاد جلسه را با صدای دلنشین خود و با قرائت دعای ختم قرآن کریم به پایان برد، تقریباً تمام افراد حاضر در جلسه به سوی استاد آمدند و با ایشان دیداری از نزدیک داشتند که از لبخند خوشحالی آنها هنگام دست دادن و بوسیدن استاد، میزان اشتیاق شاگردان به معلمشان کاملاً مشخص بود. تعدادی از شاگردان هم به جمع آوری رحل های قرآن، پخش شیرینی بین حضار و نظم داد به صفوف نماز جماعت کمک می کردند.

مضاعفی را می طلبد و مشخص می شود که زمانی که قاری شروع به تلاوت می کند بر آیات تسلط دارد یا خیر. افرادی که اهل مسابقات نیز هستند در این جلسات حضور پیدا می کنند و در اصطلاح خود را محکی می زنند و از نقطه نظرات عباسی استفاده می کنند ولی بدنه اصلی حضار را علاقه مندانی تشکیل می دهند که هر هفته می آیند و وقت می گذارند تا نکات را اجرا کنند. البته گاهی مهمان هایی نیز از شهرستان ها به این جلسات می آیند که بنا به رسم ادب و تکریم مهمان، وقت به گونه ای تنظیم می شود که مهمانان شهرستانی نیز در کنار شاگردان ثابت، فرصت قرائت داشته باشند.

انگیزه ها الهی نیست

این استاد قرآن در باره پرشور و رونق بودن کلاس های قرآن در دهه های قبل اعتقاد دارد که جلسات قرآن در حدود بیست سال قبل از شور و رونق بیشتری برخوردار بوده است. عوامل مختلفی می تواند در کم رونق شدن این جلسات دخیل باشد. امروزه انگیزه ها صرفاً الهی نیست و اهداف دیگری در آن دخیل شده است، مثلاً شخص بتواند از این طریق به یک قاری مطرح تبدیل شود که در کنار این شهرت بتواند به خاطر عوامل مادی در جلسات و محافل مختلف قرائت داشته باشد. اینها از آفات این بیست سال اخیر است که هر چه جلوتر می رویم خلوص در تلاوت ها و حضور در کلاس های قرآن، چه در تهران و چه در شهرستان ها کم تر می شود. از دیگر عوامل کم شدن استقبال از این جلسات این است که وقتی روحیه آموزش به هر دلیلی از متعلم گرفته شود، دیگر شخص حاضر نیست سر کلاس حاضر شود و این احساس را دارد که دیگر از یاد گرفتن بی نیاز شده و نیازی به تذکر استاد ندارد، این موجب نوعی تکبر و خود بزرگ بینی می شود که رکود جلسات قرآن را به دنبال دارد. در مجموع باید دعا کرد که خداوند دوباره این توفیق را هم به استاد و هم به شاگردان جلسات قرآن بدهد که با همان اخلاص قدیمی هادر این کلاس ها حاضر شوند. در جلسات قرآن کمیت زیاد مهم نیست بلکه کیفیت مهم تر است. به یاد دارم زمانی که ما به جلسات قرآن می رفتیم، حدود ۷۰ نفر به کلاس می آمدند و در ماه مبارک رمضان حدود ۳۰۰ نفر در این جلسات حاضر می شدند. الان آن اخلاص کم رنگ شده و کیفیت کار نیز طبعاً تحت تاثیر قرار گرفته است.

شب و روز نداشتیم

استاد عباسی از خاطراتش هم تعریف می کند: در دوره نوجوانی ما ضبط صوت زیاد نداشت و ما یک

نظم کلاس استاد مثال زدنی است؛ به گونه ای که تکلیف و مدت زمان هر شاگرد کاملاً مشخص شده است و نهایت استفاده از مدت کلاس برده می شود. استاد عباسی دقت زیادی در ارزیابی قرائت شاگردان دارد و تمام نکاتی را که در حین تلاوت می بیند در کاغذی یادداشت می کند و برخی از آنها را که جنبه آموزشی بیشتری دارد در زمان کلاس مطرح می کند تا برای بقیه نیز آموزنده باشد و سایر نکات تکمیلی را شاگردان بعد از اتمام کلاس از ایشان می پرسند.

هنر قاری انتقال معانی است

یکی از شاگردان جلسه استاد عباسی، جوانی ۳۰ ساله ای به نام مهندس اشکان صامت تهرانی است که به گفته خود، نزدیک به ۱۵ سال است که در این جلسات شرکت می کند و در کنار تحصیل و کار، همواره در این کلاس قرآن شرکت کرده است. به نظر او استقبال از جلسات در سال های پیش از این بیشتر بوده اما به صورت ثابت حدود ۴۰ نفر چند سال است که در کلاس درس استاد عباسی شرکت می کنند. وی درباره شیوه تدریس این استاد قرآن می گوید که استاد عباسی تاکید زیادی بر فهم آیات و آشنایی با ترجمه و مفاهیم آیات توسط قاری دارد. همچنین ایشان این موضوع را زیاد یادآوری می کند که یک قاری خوب باید این هنر را داشته باشد تا از طریق لحن خود بتواند معانی را به شنونده منتقل کند، به این گونه که لحن مناسبی را برای آیات عذاب، آیات بشارت، جملات ستوایی و... انتخاب کند.

نمره زیر ۱۷ ممنوع

جلسات استاد محمد عباسی در این مسجد از سال ۱۳۷۲ تشکیل شده و تاکنون نیز ادامه دارد. خودش می گوید: دوستانی که سال های سال با آنها کار کردیم و نوجوان بودند، حالا جوان هستند و خود تبدیل به قاریان خوبی شده اند. برنامه کاری ما هم طوری است که شاگردان حتماً باید تفسیر آیاتی را که می خواهند در جلسه بعد قرائت کنند، مطالعه کنند و با معنا و تفسیر آنها آشنا باشند و همزمان با دانستن آن مفاهیم، از لحاظ تخصصی در صوت و لحن و تجوید و قرائت بر روی آنها کار می شود و مطالبی را که در سال ها تجربه کسب شده است در اختیار دوستان قرار می دهیم.

نظم جلسه برای استاد از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است یعنی افرادی که زودتر در کلاس حاضر می شوند و ثبت نام می کنند، در اولویت هستند. هر قاری که تلاوت می کند، اگر از مجموع نمره ۲۰، زیر ۱۷ بگیرد، حق ندارد تا دو هفته در جلسه قرائت کند و باید بیشتر کار کند تا خود را به سطح مورد انتظار برساند و طبیعی است که این موضوع تلاش



اینجا کلاس قرآن است، شک نکنید.

گزارشی از مدرسه دانشجویی قرآن و عترت که مسئولانش دوست ندارند تبلیغ کنند

اینجا خانه قرآنی است

مریم لایق

وقتی اسم مدرسه دانشجویی قرآن و عترت دانشگاه تهران را می‌شنوی تصور مکانی بزرگ با امکانات مناسب است اما تعجب می‌کنی وقتی ببینی این مدرسه تنها یک کلاس دارد. این مدرسه سال‌هاست که با چراغ خاموش فعالیت می‌کند و در سه سال اخیر حتی یک برگ هم تبلیغات نداشته است، با این وجود بیش از هزار و ۱۰۰ دانشجو در این مکان فعالیت‌های قرآنی دارند و تالیف ده‌ها کتاب، نرم‌افزار، ساخت برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و برگزاری همایش‌های قرآنی از جمله خروجی‌های این مدرسه است.



پیدا کردن این مدرسه کمی سخت است، برخلاف تمام مدارس این مدرسه تابلو ندارد و در خیابان ۱۶ آذر در طبقه دوم ساختمانی قدیمی قرار گرفته است. از پله‌ها که بالا بیایی تنها نشانه‌ای که می‌توانی مطمئن شوی آدرس را درست آمده‌ای برگه کوچک روی در است روی آن نوشته شده «مدرسه قرآن و عترت».

برای ورود به مدرسه باید کفش‌هایت را در بیاوری. در سمت راست در ورودی یک جاکفشی بزرگ قرار دارد و در سمت چپ آشپزخانه، ورود به آشپزخانه برای همه آزاد است. اینجا اصلاً شبیه یک مدرسه یا آموزشگاه نیست بیشتر مانند یک خانه می‌ماند و به راستی هم یک خانه گرم و صمیمی ست و اعضای آن نیز مانند یک خانواده صمیمی و مهربان هستند.

بزرگ‌ترین اتاق مخصوص برگزاری کلاس‌هاست و تنها همین یک کلاس را دارد. به جز این اتاق دو اتاق دیگر هم در این مدرسه هست که به نسبت اتاقی که برای برگزاری کلاس‌ها در نظر گرفته شده کوچک هستند و یکی دفتر مدرسه است و دیگری اتاقی ست که روزهای چهارشنبه عده‌ای از خانم‌هایی که بعد از مناهل شدن دیگر امکان حضور در کلاس‌ها به صورت مستمر را ندارند، با کودکان خود در این کلاس دورهم جمع می‌شوند و خودشان کلاسی را برگزار می‌کنند.

نقشه فرهنگ قرآنی

در هر اتاق نشانی از کتاب و کتابخانه دیده می‌شود، روبه‌روی در ورودی در بین دو در که روی یکی نوشته شده وضوخانه برادران و روی دیگری نوشته شده وضوخانه خواهران، کتابخانه‌ای قرار دارد که در آن نمونه‌هایی از آثار منتشر شده توسط مدرسه قرار دارد.

بسته‌های نرم‌افزاری سوره مبارکه همزه، سوره مبارکه اعلی، سوره مبارکه فجر، شرح مسائل التوحیدیه علامه طباطبایی، شرح رساله الانسان علامه طباطبایی، معرفت رساله الولایه علامه طباطبایی، معرفت نفس از منظر المیزان، ادب از منظر المیزان، تفاسیر موضوعی آیت‌الله جوادی آملی، مقدمات تدبیر در قرآن، روش‌های تدبیر در قرآن، روش‌های تدبیر کلمات، آشنایی با شیوه‌های تفکر، پرورش تفکر قرآنی، پرورش تفکر بنیادی، تربیت دینی کودک و نوجوان و... از جمله کتاب‌ها و نرم‌افزارهای منتشر شده توسط این مدرسه است.

مدرسه قرآن و عترت در همین یک اتاق کلاس‌های

مختلفی را برگزار می‌کند و بیشتر کلاس‌ها حول محور تدبیر در قرآن با محوریت تفسیر المیزان است. از جمله کلاس‌های این مدرسه می‌توان به دوره‌های سیری در سوره‌های قرآن، آموزش مقدمات و کلیات تدبیر، آموزش روش‌های تدبیر کلمه‌ای، جهاد نرم از طراحی تا اجرا، شرح بیانات المیزان، مربی‌گری کودک و نوجوان و مهارت‌های تفکر برای زندگی اشاره کرد.

اما فعالیت‌های این مدرسه تنها در همین کتاب‌ها و کلاس‌ها خلاصه نمی‌شود بلکه این مدرسه به دنبال گسترش فرهنگ قرآنی در سطح کلان است و نقشه این راه را نیز طراحی کرده است. بر روی دیوار کلاس نقشه‌ای نصب شده که عنوان آن نقشه پیشنهادی گسترش فرهنگ و معارف قرآنی در سطح کلان است و آموزش، پژوهش، خانواده و فرهنگ چهار محور

تشکیل دهنده آن هستند. در مرکز این نقشه نوشته شده آغاز حرکت به سمت جامعه ایده‌آل و در این نقشه جامعه ایده‌آل جامعه‌ای تعریف شده که در تمام عرصه‌های آن قرآن حاکم باشد.

کاشف نام هفته‌نامه فرهنگی، خبری مدرسه دانشجویی قرآن و عترت دانشگاه تهران است که مطالب آن را خود اعضا و دانشجویان مدرسه تهیه می‌کنند و خبرهای مدرسه در سایت قابل دسترسی است.

www.Ekashafir

کلاس‌های تدبیر

یاسر رضازاده، مسئول آموزش مدرسه دانشجویی قرآن و عترت دانشگاه تهران می‌گوید: این مدرسه ۱۳ سال سابقه فعالیت‌های قرآنی دارد اما به اسم مدرسه قرآن از سال ۸۴ شروع به فعالیت کرده است و پیش از آن با نام کانون قرآن دانشگاه تهران فعالیت داشته است. این مدرسه هم وابسته به دانشگاه تهران است و هم برای فعالیت‌های خود از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز دارد.

او کلاس‌هایی که در مدرسه برگزار می‌شود را در سه عنوان دسته‌بندی می‌کند: عنوان اول بحث پاسخ به سوالات و شبهات و مباحث اعتقادی است که با رویکرد آثار علامه طباطبایی برگزار می‌شود، در این دوره‌ها از مجموعه تفسیر المیزان و رسائل علامه طباطبایی بهره گرفته می‌شود و به سوالات رایج دانشجویی در حوزه مباحث اعتقادی

پاسخ داده می‌شود.

دسته دیگر کلاس‌ها در حوزه بحث خانواده است که خانم ادیب و آقای غفرانی مدرس این کلاس‌ها هستند و در رابطه با مسائل پیش از ازدواج، ازدواج چرا؟ چگونه؟ و مسائل مربوط به تربیت کودک صحبت می‌کنند و قسمت اصلی کلاس‌ها که بیش از ۸۰ درصد بحث این مجموعه را تشکیل می‌دهد، کلاس‌های روش‌های تدبیر در قرآن است و می‌توان گفت این مدرسه در کشور، بزرگ‌ترین مجموعه برگزارکننده کلاس‌های تدبیر در قرآن است.

رضازاده در ادامه می‌گوید: فعالیت‌های مدرسه تنها در برگزاری کلاس‌های آموزشی خلاصه نمی‌شود و مدرسه دو بخش دیگر هم دارد، بخش پژوهش و بخش فرهنگی - هنری. بخش پژوهش متولی بحث تولید محتوا و تولید علم است، هرچه در حوزه آموزش تدریس می‌شود حاصل زحمات دوستان در قسمت پژوهش است.

روش‌های تدبیر

او مهم‌ترین کار بخش پژوهش را استخراج روش‌های تدبیر بیان می‌کند و ادامه می‌دهد: در حال حاضر یک کتاب هشت جلدی درباره روش‌های تدبیر در دست چاپ است. اگر کسی روش‌های تدبیر را بیاموزد و در قرآن ضرب کند می‌تواند تولید علم و تولید محتوا بکند.

رضازاده در رابطه با کتاب‌های تدبیر در قرآن می‌گوید: برنامه ما تا سال ۹۲ انتشار یک مجموعه ۶۰ تایی است که حدود ۱۰ تایی آن تا سال ۹۰ بیرون آمده و محتوای حدود ۴۰ تا از این کتاب‌ها نیز آماده است.

افرادی که در تدوین این کتاب‌ها همکاری می‌کنند دانشجویان و قرآن‌پژوهانی هستند که هر کدام ۵ تا ۱۰ سال به صورت مستمر روی قرآن و تفسیر المیزان کار کرده‌اند و آموزش دیده‌اند و به جایی رسیده‌اند که می‌توانند بر روی قرآن تحقیق و پژوهش کنند.

او در ادامه یکی دیگر از کارهای واحد پژوهش را دادن مشاوره در زمینه پایان‌نامه‌ها و رساله‌های کارشناسی ارشد و دکترا به صورت غیررسمی بیان می‌کند و درباره فعالیت‌های بخش فرهنگی - هنری می‌گوید: یکی از کارهایی که در بخش فرهنگی هنری انجام می‌شود برگزاری

این مدرسه
در کشور،
بزرگ‌ترین
مجموعه
برگزارکننده
کلاس‌های تدبیر در
قرآن است



دانشگاه تهران فعالیت‌های قرآنی خود را آغاز کردند امروز با خانواده خود به مدرسه قرآن و عترت می‌آیند و در همین مدرسه مسیر زندگی خود را پیدا کرده و ازدواج کرده‌اند. خانمی که خود را فارغ التحصیل رشته زیست شناسی دانشگاه تهران معرفی می‌کند، در دفتر مدرسه در حال خواباندن کودک خود است تا بتواند در کلاس شرکت کند، او می‌گوید این جلسات خانوادگی از روزی شروع شد که ازدواج‌هایی در درون مدرسه شکل گرفت و ریشه این کلاس‌ها ازدواج بچه‌ها با یکدیگر بود و امروز همان دانشجویان با کودکان خود به این کلاس‌ها می‌آیند. در اینجا فقط دانشجویان دانشگاه تهران نیستند بلکه از همه جا و همه کس اجازه ورود به این مدرسه را دارد. یکی از قرآن‌آموزان مدرسه که خود را دانشجوی معماری دانشگاه علم و صنعت معرفی می‌کند، می‌گوید: حضور در این کلاس‌ها دلی است و هرکسی اهل دل باشد خودش به این سمت کشیده می‌شود. و به راستی هم اینجا همه اهل دل هستند. وقتی وارد این مدرسه کوچک یا بهتر است بگوییم این خانواده بزرگ قرآنی می‌شوی دیگر دلت نمی‌خواهد بیرون بیایی اینجا همه سال‌هاست که با هم و در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و از هم می‌آموزند. اینجا هیچ کس با دیگری غریبه نیست و حتی اگر تازه وارد و غریب باشی آنقدر صمیمانه برخورد می‌کنند که در چشم برهم زدن خود را عضوی از این خانواده می‌بایی.

تا ۴ یا ۵ ساعت هم می‌رسد اما دانشجویان خسته نمی‌شوند، وقتی کسی وارد سیستم تفکر در قرآن شود به چیزی معتاد شده که دیگر نمی‌تواند آن را ترک کند.

۷۰ خانواده در مدرسه قرآن

سیستم اینجا خانواده است آموزشگاه نیست، ۷۰ خانواده عضو این مدرسه هستند و ۱۰ سال است که روزهای چهارشنبه جلسات خانوادگی در اینجا تشکیل می‌شود. شاید بتوان گفت شلوغ‌ترین روز مدرسه است و از هر قشر و سنی در این کلاس حضور دارد، از نوزاد تا پیرمرد و پیرزن. حتی کسانی که به دلیل مشغله کار و زندگی دیگر وقتی برای حضور در مدرسه ندارند گاهی به کلاس‌های روز چهارشنبه سر می‌زنند. وقتی وارد این کلاس می‌شوی انگار که وارد کانون گرم یک خانواده شده‌ای، یکی از اعضای شرکت کننده در کلاس‌ها که از سال ۸۵ در کلاس‌ها شرکت می‌کند می‌گوید: کلاس چهارشنبه‌ها کلاس خانوادگی است که در آن حکمت‌های نهج‌البلاغه تدریس می‌شود و هر جلسه چند حکمت را کار می‌کنیم استاد این کلاس‌ها آقای اخوت است. اینجا مانند برخی از مراکز تاکید بر حفظ ندارد و قرآن را مفهومی کار می‌کند البته اینجا چند حافظ کل هم داریم یکی از همین حافظ‌ها کلاس‌های حفظ هم در اینجا برگزار می‌کند. بسیاری از دانشجویانی که زمانی از کانون قرآن

همایش‌های قرآنی ست، سبک کار این است که چند ماه بر روی یک سوره کار می‌شود و فهم خود را از آن سوره به صورت کلیپ، داستان، پاور پوینت و... ارائه می‌دهیم. برخلاف کلاس‌های مجموعه که به صورت بلند مدت و برای مخاطب خاص برگزار می‌شود، همایش‌های قرآنی بیشتر برای مخاطب عام است.

از دیگر فعالیت‌های بخش فرهنگی - هنری نوشتن متن برای روزنامه‌ها، ساخت برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و انتشار کتابچه‌های ادبی سوره است. در حال حاضر چند برنامه رادیویی در حال پخش داریم. همچنین برنامه تلویزیونی ۱۴۴۴ از فعالیت‌های فرهنگی مدرسه بود.

رضازاده درباره کتابچه‌های ادبی می‌گوید: در بخش کتابچه‌های ادبی سوره فهم خود را از یک سوره به صورت یک قطعه ادبی می‌نویسیم و نقشه چاپ ۱۱۴ کتابچه را در برنامه داریم و چند کتابچه آماده و در دست چاپ است که به زودی به بازار می‌آید.

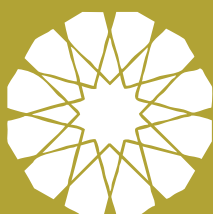
در بخش آموزش هم در قسمت شب‌ها یک مجموعه موضوعی از آثار علامه طباطبایی داریم که حدود ۴۰ کتاب است و یک مجموعه هم از رسائل در دست داریم که بین ۵ تا ۱۰ جلد خواهد بود. همچنین در حوزه خانواده مجموعه ای ۵ تا ۱۰ جلدی در دست تدوین است.

در آموزش رویکرد عمومی نداریم

او می‌گوید در سه سال اخیر حتی یک برگ هم تبلیغات نداشته‌اند چون امکان پاسخگویی به مخاطب را ندارند و امکانشان محدود است. رضازاده با بیان اینکه کلاس‌های مدرسه بیشتر مناسب سلیقه دانشجویی است، می‌گوید: کلاس‌های ما مخاطب محور است و هر سلیقه‌ای این را نمی‌پسندد. برخی به دنبال سخت‌ترانی هستند و برای این دسته از افراد کلاس‌های ما خسته‌کننده است البته ما دست رد به سینه کسی نمی‌زنیم و به کسی نه نمی‌گوییم. تمام افراد از هر قشر و سنی اجازه ورود به مدرسه و حضور در کلاس‌ها را دارند اما ۹۵ درصد قرآن‌آموزان و قرآن‌پژوهان مدرسه از قشر دانشجوی جامعه هستند.

او می‌گوید: از طرفی اولویت کار ما پژوهش است نه آموزش و خیلی بنای تبلیغی - ترویجی نداریم و رویکردمان آموزشی - تخصصی و آموزشی - پژوهشی است. سابقه برخی از کلاس‌های ما به ۱۳ سال می‌رسد. در طول هفته حدود ۲۰ کلاس برگزار می‌کنیم و حداقل زمان هر کلاس ۲ ساعت است و گاهی زمان برگزاری یک کلاس

اهل بیت علیهم السلام

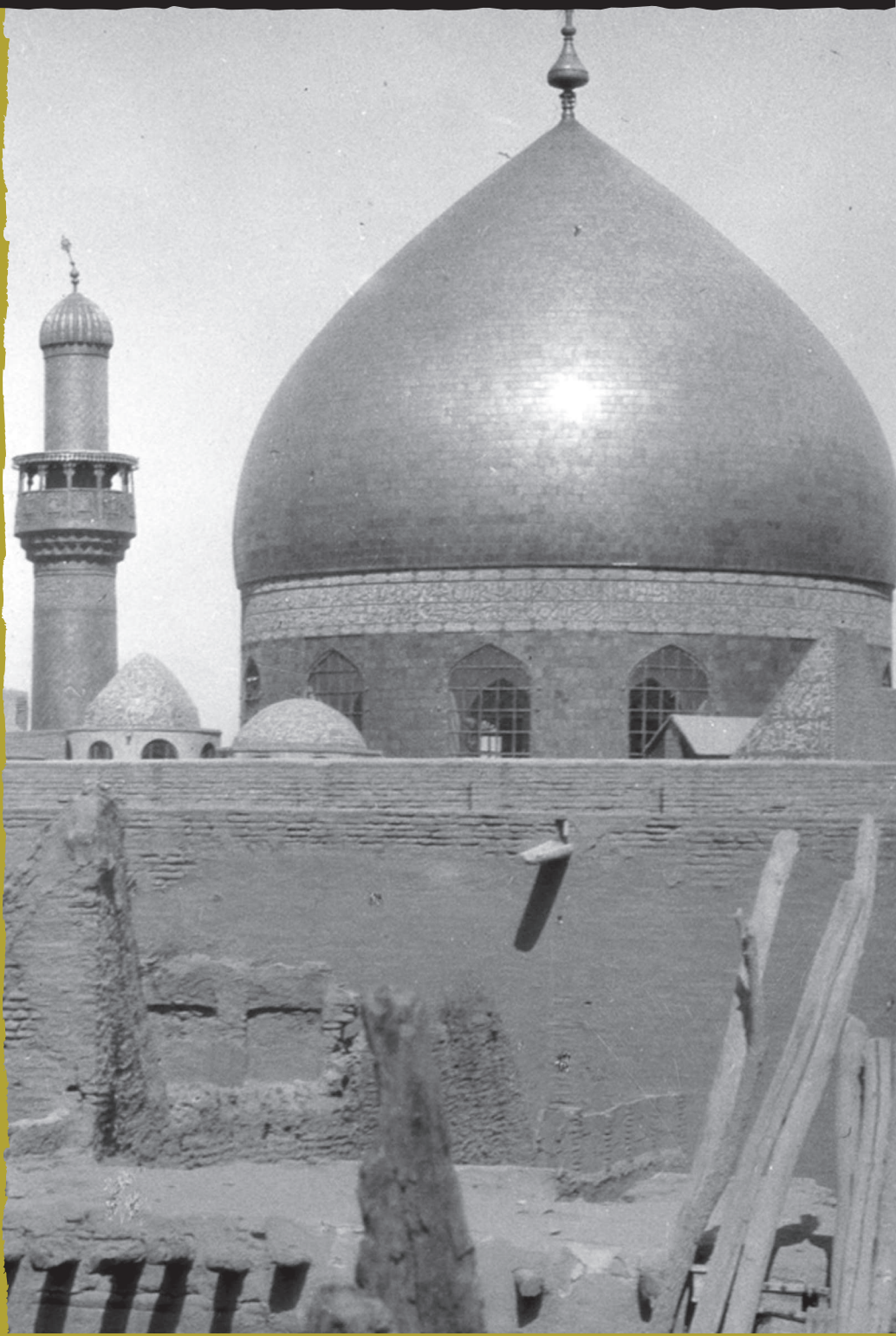


معقول در میان محسوس
به بهانه ۱۳ رجب میلاد باسعادت
مولای متقیان علی علیه السلام
و بهر ه ای از کلام علامه جعفری

مردی که زیاد یاد خدا بود
زندگی امام باقر علیه السلام از
تولد تا امامت

برایت نامه ای نوشته ام
باز خوانی فراز اول از نامه سی و
یکم نهج البلاغه

یک کلام؛ مرد بود
به بهانه ۱۳ رجب نشستیم پای
درس های اخلاقی از زندگی
علی علیه السلام





به بهانه ۱۳ رجب نشستیم پای درس‌های اخلاقی از زندگی علی علیه السلام

يك كلام؛ مرد بود

باران فاطمی

سخن گفتن در مورد شخصیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ایشان فرموده است؛ «یا علی تو را شناخت مگر



خدا و من» از این حکایت می‌کند که شناخت کامل امیر المؤمنین و معرفت نسبت به شخصیت ایشان امری غیر عادی است و امکان ندارد. چون پیغمبر صلی الله علیه و آله که در قرآن به «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» می‌فرماید کسی تو را نمی‌شناسد جز خدا و من و دیگری را در این مرحله وارد نکرده است و از طرفی باز در باب شخصیت ایشان این حدیث از جابر ابن عبدالله انصاری است که او می‌گوید پیغمبر به حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «یا علی اگر نمی‌ترسیدم در رابطه با تو آن اشتباهی که مسیحیان درباره عیسی کردند (نحوه تولد حضرت عیسی علیه السلام به شکلی بود که مسیحیان فکر می‌کردند پسر خداست) اتفاق بیفتد، هر آینه در باب تو فضایی

می‌گویند اوضاع اخلاقی جامعه خوب نیست و باید کاری کرد. چه کاری بهتر از اینکه به سراغ زندگی ائمه برویم و از آنها رسم زندگی اخلاقی را بیاموزیم. نکات بسیاری در خصوص زندگانی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته و نوشته شده است. ما هم خواستیم بنویسیم اما به دنبال حرف‌هایی رفتیم که جذابیت ویژه‌ای دارد از این جهت که انسان را با تمام داشته و نداشته‌اش به فکر فرو می‌برد و چون تلنگری بر زندگی‌اش فروود می‌آید. برای بررسی زیبایی‌های رفتاری در زندگانی حضرت امیر علیه السلام به سراغ حجت الاسلام والمسلمین محمدباقر علوی تهرانی روحانی مسجد امیر علیه السلام و محقق و استاد حوزه رفتیم و تنها از ایشان همین یک سؤال را داشتیم که برای ما از زیبایی‌های رفتاری حضرت علی علیه السلام بگویید که صبورانه به ما پاسخ داد.



حضرت در جنگ‌ها بحث شخصی ندارد و بحث هدایت است. هر چیزی که این معنا را تثبیت کند، حضرت انجام می‌دهد ولو تاخیر جنگ.

سران برگشتند. ابوسفیان هم که در توطئه‌ها نقش داشت، آمد. بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: راجع به چه فکری می‌کنید؟ گفتند تو برادری کریم و برادرزاده‌ای کریم هستی. حالا این همان پیغمبری است که تا پیش از آن به او یتیم عبدالله می‌گفتند اما حالا برادر و برادرزاده شده بود. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: حالا که در مورد من گمان و گفتارتان جز خیر نیست، بروید. من شما را آزاد کردم. این همان رفتاری است که حضرت امیر در جنگ جمل انجام داد و همه را آزاد کرد. زیبایی رفتار در عین حاکمیت و در عین پیروزی.

اعتراف خواهر عبود

در جنگ با عمر ابن عبود که معادل ۲ هزار سرباز دوره دیده برای یهودیان ارزش دارد، حضرت هنگامی که او را به قتل می‌رسانند، زره او را بر نمی‌دارند. عمر ابن عبود زره بسیار زیبا و بسیار نفیسی داشته است. هر کسی که کسی را می‌کشد، می‌توانست وسایل او را به غنیمت بردارد. خواهر عبود بعد از کشته شدنش بالای سر او آمد و دید که زره از تن او بیرون نیامده است. به یهودیانی که با او آمده بودند گفت که برادر من توسط انسان کریمی کشته شده است. گفتند از کجا چنین حرفی می‌زنی؟ گفت چون زره از تنش بیرون نیامده است.

تحقیرش نکرده است. بعد پرسید: قاتل برادرم کیست؟ گفتند: علی ابن ابی طالب. عبارتش این است: اگر قاتل عمر غیر از علی ابن ابی طالب بود، تا پایان عمر بر او می‌گریستم اما قاتل او مردی است که عیبی در کشته شدن برادرم به دست او نیست. او از قدیم بزرگ‌ترین مرد دیار عرب بوده است.

این اعتراف خاندان مقتول نسبت به کسی است که برادرشان را به قتل رسانده است. قدرت نمایی امیرالمؤمنین علیه السلام است. این مطلب را علامه «دیار بکری» از علمای اهل سنت نقل کرده است.

زیبایی رفتار در عین حاکمیت

این مطلب به نقل از مرحوم مطهری است؛ در زمان خلافت علی ابن ابی طالب در کوفه

نرسند. اسیری کشته نگردد. هر کس سلاح خود را کنار گذاشت، در امان است. هر کس به سپاه امام پیوست، در امان است. امام آن‌ها را خلع سلاح نکرد و برگ (سلاح) آن‌ها را نگرفت.

شما در کدام جنگ می‌بینید که فاتح طرف مقابل را خلع سلاح نکند. فاتح فراریان را اسیر نکند. «فرزندانشان را اسیر نکرد. چیزی از اموالشان را به غنیمت نبرد و اگر می‌خواست می‌توانست همه این‌ها را انجام دهد اما تنها راه گذشت و بخشش را پیمود و از روش پیغمبر پیروی کرد که در روز فتح مکه همه را بخشید در حالی که هنوز کینه‌ها سرد و بدی‌ها فراموش نشده بود».

این زیبایی رفتاری یک فاتح است. قرآن می‌فرماید به اینکه «وفی رسول الله اسوه حسنه» در رسول خدا برای شما اسوه است. حالا انسان هر جا دلش خواست از پیغمبر تاسی می‌کند یا هر جا که باید، تاسی می‌کند؟ ببینید امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر جا که شد، تاسی کرد. در هر شأنی که پیش آمده تاسی کرده است.

می‌دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۳ سال اول مکه بودند. به حسب آن نقشه شومی که کشیدند، مجبور شد مکه را ترک کند. قرآن نام این حرکت پیغمبر را «هجرت» گذاشت اما واقعا «فرار» بود. چون از ۴۰ قبیله نقشه کشیدند که در یک شب حمله کنند، پیغمبر را بکشند. بعد هم چون بنی هاشم در مقابل همه قبیله‌ها قرار می‌گرفت، نمی‌توانست مقاومت کند. پیغمبر با وحی از قضیه مطلع شدند و از مکه رفتند. پیغمبر جانش را برداشت و رفت. چون او را می‌کشتند، بعد همین پیغمبری که آن‌ها به او مجنون و شاعر و ساحر می‌گفتند، سنگ به او زده بودند، در شعب ابی طالب قرار داده بودند و نقشه قتلش را کشیدند، هجرت کرد. بعد که زمان گذشت و ایشان به مکه بازگشتند و بدون هیچ خونریزی مکه را فتح کردند همه سران قریش که جزء مشرکین بودند، ترسیدند و چون می‌دانستند چه بلاهایی سر پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند، فرار کردند. عموی پیغمبر جناب عباس واسطه شد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت آقا با این‌ها چه کار می‌کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: برگردانیدشان. همه

ادراک شخصیت
حضرت امیر برای
مامکن نیست. از
طرفی حضرت
رسول فرمودند اگر
نمی‌ترسیدم مطالبی
را می‌گفتم؛ این نشان
می‌دهد همه مطالب
آن چنان که شایسته
و بایسته است، گفته
نشده است

می‌گفتم که به جایی رد نمی‌شدی مگر مردم خاک پایت را برای طوطیا و اضافه آب وضویت را برای شفا می‌بردند».

پس با توجه به روایت اول ادراک شخصیت حضرت امیر علیه السلام برای ما ممکن نیست. از طرفی حضرت رسول فرمودند اگر نمی‌ترسیدم مطالبی را می‌گفتم؛ این نشان می‌دهد همه مطالب آن چنان که شایسته و بایسته است، گفته نشده و وجه ترس هم معلوم است. حضرت فرمودند امت به اشتباه می‌افتد کما اینکه امت عیسی به اشتباه افتاد. از طرفی هم آن قدر مخالفین در تلاش و سعی و کوشش بودند که همانی که هست را از بین ببرند، معلوم می‌شود که نمی‌توان به عمق شخصیت پی برد اما با تمام این اوصاف آن قدر هست که بتوان مطالبی را بیان کرد. پس آنچه را می‌گوییم به سه دلیلی که مطرح شد، حق مطلب نیست.

کوتاهی زمینیان

جبریل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد: «به آن خدایی که تو را به حق به رسالت مبعوث کرد، اگر اهل زمین همچنان که آسمانیان علی را دوست دارند، دوست می‌داشتند، خدا هرگز جهنم را خلق نمی‌کرد.» این مطلب می‌رساند که جهنم چطور جایگاهی است. اگر خلق شده به خاطر این است که اهل زمین نسبت به علی ابن ابی طالب کوتاهی کردند اما اهل آسمان مرتکب این اشتباه نشدند. اهل آسمان علی علیه السلام را دوست دارند و اگر اهل زمین هم دوست داشتند، خدا جهنم را خلق نمی‌کرد. این حدیث از کتاب شریف احقاق الحق اثر مرحوم شهید قاضی نورالدین شوشتری است. ایشان فضائل اهل بیت علیهم السلام را از کتب عامه درآورده است یعنی فضائلی که عامه مردم هم به آن اعتراف داشته‌اند.

هم زیبایی رفتار هم پیروزی در جنگ

آدمی که تسلیم می‌شود، ممکن است خیلی کارها را انجام دهد اما ارزشی ندارد اما رفتار آدمی که پیروز می‌شود، جای تامل دارد. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه‌اش نقل می‌کند: «بصریان با آن حضرت جنگیدند (مراد جنگ جمل است که هم عده‌ای وارد جنگ و عده‌ای هم آماده جنگ شدند). و به روی او و اولادش شمشیر کشیدند، لعن و ناسزا گفتند اما هنگامی که امام بر آن‌ها پیروز شد و چیره گردید، شمشیر از آن‌ها برداشت. منادی او در میان سپاه فریاد کرد، فراریان دنبال نشوند. زخمی‌ها به قتل

این خیلی حرف است
که یک رفتار روی یک
مسیحی چنان
تأثیر می‌کند
که او مسلمان
می‌شود



دفاع از حق این
نیست که همواره
شمشیر
به دست
بگیرد



شما کجا می‌توانید
یک حاکمی را پیدا
کنید که با
قاطعیت به
امتش بگوید:
یا اشباح الرجال
ولا الرجال



زره ایشان گم می‌شود. بعد از مدتی یک مرد مسیحی آن را پیدا می‌کند و مدعی می‌شود. حضرت تشکیل پرونده می‌دهد و می‌فرماید که این زره مال من است اما دست این مسیحی است.

قاضی پرونده، شریح قاضی در کوفه است. قاضی هم حاکم جهان اسلام را که به نوعی خودش او را منصوب کرده و هم متهم را به دادگاه دعوت می‌کند. حضرت می‌فرماید زره مال من است. قاضی بدون اینکه لحاظ کند که حاکمیت دست ایشان است، سؤال می‌کند شما دلیلی دارید که زره مال شماست؟ حضرت می‌فرماید؛ نه من شاهی ندارم که اثبات کنم این زره مال من است. طبق شرع حضرت باید دو شاهد برای اثبات ماجرا داشتند. قاضی گفت خود شما هم می‌دانید که وقتی شاهی ندارید نمی‌توانید ادعایی داشته باشید. حضرت هم خندیدند و رفتند. آن فرد مسیحی که خودش می‌دانست حق با علی ابن ابی طالب است، به خاطر وجدانش گفت این طرز حکومت و رفتار از نوع رفتار بشر عادی نیست. از نوع حکومت انبیاست. اقرار کرد که زره مربوط به علی ابن ابی طالب است و آن را بازگرداند و طولی نکشید که مسلمان شد و در جنگ نهراوان در رکاب علی ابن ابی طالب در مقابل خوارج شهید شد.

این خیلی حرف است که یک رفتار روی یک مسیحی چنان تأثیر می‌کند که او مسلمان می‌شود اما متحجرین از مسلمانان در مقابل علی ابن طالب قد می‌کشند و این تازه مسلمان شده در مقابل آنهایی که مدعی نماز شب و قرائت قرآن و حفظ قرآن بودند، به شهادت می‌رسد. این زیبایی رفتار انصافا غیرقابل انکار است. سند این روایت در جلد نهم کتاب شریف بحار الانوار است و مرحوم مطهری هم جزو داستان راستان آن را نقل کرده است.

قاتلم را قبل از کشتن بکشم؟

یک قطعه دیگر هم از زیبایی رفتار در عین حاکمیت برای شما نقل می‌کنم و زیبایی این رفتار آنجایی بیشتر نمود می‌کند که نویسنده انگلیسی که از مستشرقین سال‌های گذشته است، در مورد آن قضاوت می‌کند. این داستان با روایت‌های مختلف در جاهای مختلفی نقل شده است. شهرت داستان آن را بی‌نیاز از سند می‌کند اما به هر حال داستان سند دارد. همه داستان‌هایی که نقل می‌کنیم به لحاظ سندی معتبر هستند.

محمدابن ابی بکر والی مصر از طرف امیر المؤمنین علی علیه السلام است. نام یک گروهی از اشراف مصر را در نامه‌ای می‌نویسد و به واسطه عبدالرحمن ابن ملجم مرادی که یکی از همین اشراف و نامش در این نامه است، نامه به حضرت امیر می‌رسد. در واقع ابن ملجم پیک نامه است. حضرت نامه را می‌خوانند و به نام عبدالرحمن می‌رسند. می‌فرمایند: تویی

عبدالرحمن؟ می‌گوید: بله. حضرت می‌فرمایند: لعنت خدا بر عبدالرحمن. می‌گوید: آقا من شما را دوست دارم. می‌فرمایند: دروغ می‌گویی. سه بار می‌گوید: به خدا من شما را دوست دارم. حضرت می‌فرمایند: دروغ می‌گویی. بعد امام یک قطعه‌ای را نقل می‌کنند که من آن را شاهد مثال نمی‌گیرم و جزء بحث نمی‌آورم اما حالا اگر می‌خواهید نقل کنید، نقل کنید، چون داستان معتبر است.

حضرت فرمودند، خداوند ارواح را سال‌ها قبل از اینکه جسم را بیافریند، در عالم زر آفریده

این خیلی حرف است
که یک رفتار روی
یک مسیحی چنان
تأثیر می‌کند که
او مسلمان می‌شود
اما متحجرین از
مسلمانان در مقابل
علی ابن طالب قد
می‌کشند

است. بعد این ارواح آنجا با هم انس و الفت پیدا کرده‌اند. آنهایی که آنجا با هم انس و الفت پیدا کرده‌اند، در اینجا با هم مهربانی و محبت دارند. بعد می‌فرمایند من آنجا تو را به عنوان کسی که با من انس و الفت داشته باشد، ندیدم. هر چه به خودم رجوع می‌کنم من آنجا با تو الفتی نداشتم و تو هم در اینجا از دشمنان من هستی. وقتی این حجت را از حضرت می‌شنود،

سرش را پایین می‌اندازد و می‌رود. وقتی می‌خواست برود، حضرت فرمودند: اگر کسی می‌خواهد به قاتل من نظر کند، به این مرد نظر کند. حضرت اینجا قاتلش را معرفی می‌کنند. بعضی از حاضران گفتند: چرا او را نمی‌کشی؟ فرمودند: بسیار عجیب است من کسی را بکشم که هنوز من را نکشته است.

آن مستشرق انگلیسی می‌گوید: شما در کجای عالم یک سیاستمدار را می‌شناسید و می‌توانید معرفی کنید که به گروهی گمان ببرد که قصد

سوء قصد به او دارند و آن‌ها را راحت بگذارد. شما کجا می‌توانید یک حاکمی را پیدا کنید، که با قاطعیت به امتش بگوید: یا اشباح الرجال ولا الرجال. معمولا حاکمان تملق رأی دهندگان را می‌کنند اما امیر علیه السلام این طور نیست. برای حکومتش هم پشیزی ارزش قائل نیست. این را ابن عباس نقل می‌کند؛ گفت ما در ذی‌غار بودیم. علی ابن ابی طالب داشت نعلینش را وصله می‌زد. ابن عباس نگاه کرد. حضرت متوجه نگاهش شد و فرمودند: تعلیم را می‌بینی؟ این چقدر ارزش دارد؟ گفت: این را می‌گویی؟ اینکه

دیگر ارزش ندارد. فرمودند: به خدا قسم حکومت کردن بر شما از این نعلین برای من بی‌ارزش‌تر است. مگر اینکه بخواهم در حکومت حق را پایمال کنم.

در بیان دیگر حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند: حکومت بر شما و دنیای شما برای من از استخوان خوک در دست فرد جزایمی‌ارزش‌تر است. این‌ها جملات کسی است که حاکم است. یک زمان هست من هیچ پستی ندارم و از این حرف‌ها می‌زنم اما این‌ها را زمانی می‌فرماید که حاکم است و در تمام موارد حکومتش هم این را اثبات کرده که حکومت بر شما برای من بی‌ارزش است.

زیبایی رفتار در عین شجاعت

وقتی به منزل حضرت امیر علیه السلام ریختند و حضرت را ریسمان به گردن انداخته داشتند به سمت مسجد می‌بردند، راوی می‌گوید دیدم یک یهودی مبهوت به این جریان نگاه می‌کند و بعد شهادتین گفت و اسلام آورد. گفت که حقیقت با این مرد است. من در جنگ خیر دیدم که او با یک دست دری را بلند کرد که ۷۰ نفر با یکدیگر کمک می‌کردند این در را جابه‌جا کنند. این مرد آن شخصیتی است که رزم‌آوران بنام عرب از مواجهه با او سر باز می‌زدند. از اینکه در مقابل ایشان قرار می‌گرفتند، لرزه به تن آن‌ها می‌افتاد. این مرد با این خصوصیت امروز اگر اسیر مشتی آشوبگر است، نشان می‌دهد که حقیقتی با خود دارد. از حقیقتی دفاع می‌کند والا این‌ها کسانی نیستند که در مقابل او بایستند.

در اینجا امیرالمؤمنین علی

علیه السلام در عین دلاوری و شجاعت از حق دفاع می‌کند. دفاع از حق این نیست که همواره شمشیر به دست بگیرد و الا اگر می‌خواست شمشیر به دست بگیرد، آن‌ها مرد این نبودند که با او مواجه شوند. این مطلبی است که آن یهودی فهمید و اسلام آورد اما متأسفانه آن عده نفهمیدند.

تاخیر فقط به خاطر هدایت

حضرت شروع جنگ صفین را به تاخیر انداختند. این جریان در خطبه ۵۵ کتاب شریف نهج

البلاغه است. آنقدر به تاخیر انداختند که برخی لشکریان حضرت به ایشان گفتند یا تو در جنگ با معاویه قاطع نیستی و یا می‌ترسی! حضرت فرمودند به خدا سوگند ترسی ندارم که کشته شوم و مرگ سراغم بیاید اما اینکه می‌گویید من قاطع نیستم، به خدا سوگند هر روزی که مرگ را به تاخیر انداختم، به خاطر این بود که آرزو داشتم عده‌ای از جمعیت آن‌ها به ما بپیوندند و هدایت شوند و از درون تاریکی‌ها به سمت منبع نور، به سمت من بیایند. تاخیر انداختم نه از سر ترس است و نه تردیدی برای جنگ با معاویه دارم.

حضرت امیر علیه السلام به محض اینکه حاکم جهان اسلام شدند، معاویه را از حکومت شام عزل کردند. یک عده به ایشان گفتند: آقا سیاست اقتضا نمی‌کند شما اینگونه برخورد کنید، به اصطلاح امروزی‌ها بگذارید مهر حاکمیت‌تان خشک شود، بعد این کار را بکنید. فرمودند: والله راضی نیستم یک لحظه ظالم بر مردم حکومت کند. یعنی قاطعیت از این بالاتر که تا آمده ظالم را از سر کار بر می‌دارد. لذا می‌فرماید به تاخیر می‌اندازم برای این که جمعیتی از آن‌ها منصرف شوند و هدایت شوند و به طرف من بیایند. این معلوم می‌کند که حضرت در جنگ‌ها بحث شخصی ندارد و بحث هدایت است. هر چیزی که این معنا را تثبیت کند، حضرت انجام می‌دهد ولو تاخیر جنگ.

زیبایی‌های رفتار فردی

حضرت غلامی داشتند که کنار در ایستاده بود. او را صدا زدند. جواب نداد. سه چهار مرتبه او را صدا زدند اما جواب نداد. بعد خودشان رفتند و گفتند تو اینجا هستی و جواب نمی‌دهی. گفت بله آقا. حضرت فرمودند پس چرا جواب نمی‌دهی؟ گفت: به خاطر حلم شما. من می‌دانم که اگر جواب ندهم شما مرا جریمه نمی‌کنید. این اعتراف زیردست است.

معمولاً ما چیزهایی را اتفاق می‌کنیم که زمان مصرفش تمام شده است اما واقعاً نگاه کنیم ببینیم اتفاق حضرت امیر علیه السلام چگونه است. حضرت به منزل آمده‌اند و از حضرت زهرا سلام الله علیها می‌پرسند که چیزی در منزل داریم؟ حضرت زهرا می‌فرمایند: سه روز است

چیزی در منزل نداریم. حضرت می‌فرمایند که چرا به من نگفتی؟ فرمودند: پدرم به من فرمود از شوهرت چیزی نخواه که نتواند انجام دهد. حضرت امیر علیه السلام بیرون می‌آیند و پول قرض می‌گیرند. می‌آیند که به سمت منزل برگردند، مقدار، یکی از اصحاب پیامبر را می‌بینند که زیر آفتاب ایستاده است. حضرت می‌پرسند چرا اینجا ایستاده‌ای؟ گفت: چهار روز است چیزی ندارم. حضرت تمام آن پولی را که قرض گرفته بودند، به مقدار بخشیدند.

شما ببینید حضرت در انفاقشان همان چیزی را می‌دهند که خودشان به آن احتیاج دارند. تنفقون مما تحبون. آن چیزی که دوست دارد و احتیاج دارد. در انفاقش ایشار می‌کند چون خودش سه روز است که گرسنگی کشیده است. ما همیشه ساده از کنار این داستان گذشته‌ایم. نکات بسیاری در این داستان هست. همه این‌ها به خاطر توکل به خداست. برمی‌گردند منزل می‌بینند که طعام در مقابل حضرت زهرا سلام الله علیهاست. پیامبر سلام الله علیه هم هستند. می‌پرسند این طعام از کجاست؟ پیغمبر جواب می‌دهند: «بدل انفاق» این مائده بهشتی عوض آن انفاقی است که کردی.



بازخوانی فراز اول از نامه سی و یکم نهج البلاغه

برایت نامه ای نوشته ام

وجه محمد طاهری

«برای تو نامه ای نوشتم تا تو را در سختی های زندگی رهنمون باشد؛ چه من زنده باشم چه نباشم.» این، عین عبارتی است از حضرت امیر علیه السلام که در نامه سی و یکم کتاب نهج البلاغه آمده است؛ و به واسطه آن، امام این نامه را راهنمایی برای بالا و پایین روزهای زندگی معرفی کرده اند. اما حقیقت آن است که این نامه آن چنان که باید جای خود را در فراز و نشیب های زندگی ما باز نکرده است؛ شاید به این خاطر که آن طور که باید، شنیده نشده است. در این مجال نامه امام علی علیه السلام به فرزند خود، امام حسن مجتبی علیه السلام را، به عنوان رهنمونی برای سختی های زندگی، مروری دوباره خواهیم کرد.

برای یک تاجر غرور

«... به فرزندی که آرزومند چیزی است دست نیافتنی، رونده راهی که به نیستی ختم می شود، در دنیا هدف بیماری ها، در گرو روزگار، و در تیررس مصائب، گرفتار دنیا، سوداکننده دنیای فریبکار، وامدار نابودی ها، اسیر مرگ، هم سوگند رنج ها، هم نشین اندوه ها، آماج بلاها، به خاک درافتاده خواهش ها، و جانشین گذشتگان ...»

واقعیت آن است که مخاطب این نامه یک نفر نیست، پدری که پدرانۀ این چند خط را به یادگار گذاشته است، نه صفات یک نفر؛ که صفات همه کسانی را که مخاطب این نامه اند، دقیق و کامل عنوان کرده است. مخاطب این نامه همه آن هایی هستند که در آرزوی رسیدن به چیزی سیر می کنند که دست یافتنی نیست؛ آرزوی داشتن جهانی خالی از هر ناکامی و سرشار از هر کامیابی؛ حال آنکه این دنیا، طبیعتش، با سختی ها و دشواری ها عجین شده است. مخاطب این نامه همه کسانی هستند که در راهی قدم می زنند که نهایتش مرگ است، و این قاعده هیچ استثنایی ندارد چرا که هر نفسی، در آخر

مرگ را مزه خواهد کرد. مخاطب این نامه هر کسی است که در معرض بیماری های گوناگون است و از دردها و مرض ها در امان نیست، هر آن کسی که در گیرودار گذشت ایام گرفتار شده باشد و زمان او را با خود ببرد تا آنجا که در هنگام مرگ، دست از او بردارد. این نامه برای کسانی نوشته شده است که بنده هوا و هوس های خود و برده دنیا و زرق و برق آنند. برای تاجران غرور؛ آنانی که از صبح تا شب برای سربازی که آب می پندارند تقلا می کنند و هر روز بر جاه و جلال پوشالی خود می افزایند، غافل از آنکه خیلی زود باید این سرمایه های دروغین را بگذارند و بگذرند و به دست دیگران بپارند. مخاطب این نامه بدهکاران مرگ هستند؛ همه کسانی که باید جان خویش را به دست فرشته موت بپارند و خود را تسلیم مرگ نمایند؛ آنانی که گویی با غم و اندوه پیمانی همیشگی بسته اند و لحظه ای از ناخوشی ها فاصله نمی گیرند. آنان که بلاها از هر جهت به سوی شان نشانه رفته اند و هوس ها و شهوات به زمینشان زده اند و پا، جای پای مردگان گذاشته اند و به زودی به آنان ملحق می شوند.

پدرانه می گویم...

شود که پیش تر و بیشتر سرد و گرم روزگار را چشیده باشد.

چرا که این پدر و فرزند؛ هر دو در یک مسیر در حرکتند و راه هر دوی شان از یک گذرگاه می گذرد؛ هر دو ناچارند که روزهای تلخ و شیرین زندگی را پشت سر بگذارند، هر دو معترفند به این که زمان می گذرد و هر چه در آن پیش می آید، چه خوشایند و چه ناخوشایند، به هر طریق باید طی شود. هر دو در یک سراسیمگی قرار دارند که انتهایش مرگ است، هر دو می دانند راه برگشتی برای عمر رفته شان نیست و هر چه بیشتر پیش بروند به خط پایان نزدیک تر می شوند، پس هر دو تسلیم روزگاری هستند که ایشان را در مشقت خود گرفته است. پدر، امروز جای پیشینیان خود را گرفته و پسر، فردا جای پدرش را خواهد گرفت؛ و این قصه تکراری همه پدرها و پسرهایی است که امروز هستند و فردا جای شان را به فرزندان شان می دهند؛ و هر دو به اجل معین خود نزدیک می شوند و خواه ناخواه باید لحظه سفر از این دنیا به سرای آخرت را تجربه کنند و به راستی که این پدر، این امیر، این رهبر، این امام؛ با همه بزرگی هایش، ابوتراب است؛ و برای من، نامه ای نوشته است.

از پدری فانی، معترف به گذشت زمان، زندگی را پشت سر نهاده، که در سپری شدن دنیا چاره ای ندارد، مسکن گزیده در جایگاه گذشتگان و کوچ کننده فردا...»

گویی این نامه امیر مؤمنان نیست، این نامه مولای شیعیان نیست، این نامه رهبر امت و امام ملت نیست؛ نامه پدری است که گذشت روزگار به او درس های زیادی داده و سپری شدن عمر کوله بار او را پر از تجربه کرده است، از انسانی است که سختی های روزگار را با تمام وجود خود چشیده و دشواری هایش را به دوش کشیده است؛ جدای از این که این پدر، امیر مؤمنان و مولای شیعیان و امام امت است. این نامه، نه از جایگاه یک رهبر برای رهروانش، که از مرتبه یک پدر برای فرزندی نگاشته شده است که به زودی به همان مرتبه می رسد؛ و خود، پدری دیگر می شود برای فرزندی دیگر، و به جایی می رسد که باید فرزندش را مقابل خود بنشاند و تجربیاتش را با او در میان بگذارد؛ این فرزند به زودی جای پدر خویش را خواهد گرفت؛ حرف های او را خواهد فهمید، و فراز و فرودهای زندگی را تجربه خواهد کرد؛ پس چه بهتر آن که پیش از رسیدن به آن مرتبه، در تجربیات کسی سهیم

♦♦♦ جان من! آینده نگر باش

«پس از ستایش پروردگار، همانا گذشت عمر، و چیرگی روزگار، و روی آوردن آخرت، مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام توجه مرا به آخرت کشانده است، که به خویشستن فکر می‌کنم و از غیر خودم روی گردان شدم، که نظرم را از دیگران گرفت، و از پیروی خواهش‌ها بازگرداند، و حقیقت کار مرا نمایاند، و مرا به راهی کشاند که شوخی بر نمی‌دارد، و به حقیقتی رساند که دروغی در آن راه ندارد. و تو را دیدم که پاره تن من، بلکه همه جان منی، آن‌گونه که اگر آسیبی به تو رسد، به من رسیده است و اگر مرگ به سراغ تو آید، زندگی مرا گرفته است. پس کار تو را کار خود شمردم و نامه‌ای برای تو نوشتم، تا تو را در سختی‌های زندگی رهنمون باشد، حال من زنده باشم، یا نباشم.»

پدری که تا این لحظه با دوراندیشی و تعقل فرزندش را به شنیدن نصایحش فرا می‌خواند، حالا پای مهر و محبت را وسط می‌کشد و دست نوازشی پدرانه بر سر دل فرزند خود می‌کشد؛ او که ستاره عمرش رو به افول نهاده و دنیا از او برگشته و آخرت به او روی آورده است، خیلی خوب می‌داند که باید فکری به حال خودش کرده و مشغول اصلاح امور خودش باشد؛ او می‌داند که زمان آن رسیده که هوا و هوس‌هایش را کنار بگذارد و عنان زندگی‌اش را از نفس خود بازگیرد. او خوب فهمیده است که در راهی قرار گرفته که غفلت و سهل‌انگاری در آن جایی ندارد و از حقیقتی آگاهی یافته که هیچ دروغ و دغلی به آن راه ندارد.

اما این پدر از هر کسی هم که روگردان شده باشد، از پاره تن خود روگردان نمی‌شود؛ پس همه اندوخته‌هایش را بی‌هیچ کم و کاست در

طبق اخلاص تقدیم فرزند می‌کند که تکه‌ای از وجود پدر، بلکه همه جان اوست. وقت آن رسیده که فرزند نیز از بی‌وفایی دنیا با خبر شود، و برای سرنوشت خویش کاری کند؛ و هنگام آن شده که سرگرمی‌های پوچ و بیهوده را کناری نهاده و برای آینده خود، و برای آخرت خود، توشه‌ای فراهم بیاورد.

وقت آن رسیده که به فرزندش بگوید او همیشه جوان نمی‌ماند، و خیلی زود دنیا از او نیز روگردان شده و به مرگ نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و دور نیست روزی که آخرت رخ بنماید.

حضرت پدرانه می‌گوید که فرزندش، پاره تن اوست؛ که حسن علیه السلام، جان علی علیه السلام است.

پس از عمق جان می‌گوید: «برای تو نامه‌ای نوشتم تا تو را در سختی‌های زندگی رهنمون باشد؛ حال من زنده باشم یا نباشم.»

♦♦♦ نگذار دلت ویران شود

«پسرم! همانا تو را به ترس از خدا سفارش می‌کنم که پیوسته در فرمان او باشی و دلت را با یاد خدا زنده کنی و به ریسمان او چنگ زنی، چه وسیله‌ای مطمئن‌تر از رابطه تو با خداست؟ اگر سر رشته آن را در دست گیری؟»

همه کلام امام چهار کلمه است؛ تقوای الهی، گوش سپردن به فرمان خداوند، آباد کردن جان و دل با یاد خدا، و چنگ زدن به ریسمان او. ایمان اگر ایمان باشد و در دل راه یافته باشد، راهی جز تقوا پیش پای آدمی نمی‌ماند؛ آدمی که باور دارد رو به مرگ حرکت می‌کند و از دنیا فاصله می‌گیرد؛ خوب می‌داند که باید برای آینده خویش کاری کند، پس چه کاری بهتر از آنچه معیاری برای همه فضیلت‌ها و کلیدی برای بهشت جاودان است؟ انسانی که از خدایش پروا کند، هم از گناه روگردان می‌شود و هم خود را در پیشگاه او موظف و مسئول می‌شمارد؛ پس حتی اگر به گناه نزدیک هم شود یاد پروردگارش میان

او و گناه فاصله خواهد انداخت.

چنین آدمی به میوه درخت تقوا دست می‌یابد و فرمان خدا را آن‌چنان آویزه گوش و دل می‌کند که لحظه‌ای از اطاعت او دست بر نمی‌دارد؛ و این سفارش دوم پدر به فرزند است که در جاده‌ای رو به آخرت قرار گرفته است؛ دل سپردن به فرمان خدا و رو نگرداندن از اطاعت او در هر حال.

اما این راه، طالب آبادانی دل و جان است، آن‌چنان که در میانه راه از سختی‌ها به تنگ نیاید و در راه نماند. دلی که یاد خدا قرین لحظه‌هایش نباشد ویران خواهد شد و در ویرانه اسبست که شیطان مجال جولان می‌یابد و ترک‌تازی می‌کند. این آبادانی دل به ذکر خدا و یاد معبود است؛ نه فقط ذکر لفظی و زبانی؛ که یاد خدا باید همیشه همراه دل باشد. این بیان نه فقط در کلام مولا علی علیه السلام که در کلام امام باقر علیه السلام نیز آمده است که ذکر خدا باید در همه حال همراه آدمی باشد؛ آن‌چنان که در قرآن کریم نیز

آمده است: «به راستی کسانی که پرهیزگار شدند، زمانی که فکری شیطانی با آن‌ها رو آورد، خدا را یاد می‌کنند و همان دم بصیرت می‌یابند» و این همان یاد خداوندگاری است که دل آدمی را آباد نگه داشته و مانع ویرانی آن می‌شود.

و آخرین سفارش نیز چنگ زدن به ریسمان خداوند است؛ ریسمانی که آن را اسلام و قرآن دانسته‌اند و مصداقش را پیامبر و عترت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم، این جاست که پدر، همه چیز را به فطرت فرزندش وامی‌گذارد و از او می‌پرسد؛ که کدام دستاویز، برای تمسک جستن، مطمئن‌تر است از ریسمانی که میان خدا و بنده هست؟ که این، تنها ریسمانی است که توان آن را دارد تا انسان را از عمق چاه ظلمت و ضلالت بیرون آورده و به اوج عزت و هدایت رهنمون شود؟ حاشا که هیچ دستاویزی استوارتر از این ریسمان نیست. اگر دل آباد سازد و تقوا پیشه کند و امر خداوندش را گردن نهد.



زندگی امام باقر علیه السلام از تولد تا امامت مردی که زیاد یاد خدا بود

شیما شیبانی

سالهای ۵۷ تا ۹۴ هجری
کودکی تا امامت

دوران کودکی امام باقر علیه السلام تا سه سال همراه جدش امام حسین علیه السلام سپری شد و امام علیه السلام از وجود حضرت و تعلیم پاک و نورانی اش بهره‌مند بود تا جایی که رفتار و خصلت‌های امام حسین علیه السلام الگوی او شده بود.

در همین دوران بود که حکومت جامعه مسلمین به دست یزید افتاد، ظلم و ستم و فحشا رایج شده بود و هیچ کس هم جرات اعتراض نداشت. محرم سال ۶۱ هجری که از راه رسید امام باقر علیه السلام همراه پدر و مادرش در



سال ۵۷ هجری

ولادت امام باقر علیه السلام در مدینه

امام محمد باقر علیه السلام، تنها امامی است که هم از طرف پدر و هم از طرف مادر فاطمی و علوی است. پدرش امام سجاد علیه السلام

و مادرش فاطمه (ام عبد الله) دختر امام حسن

علیه السلام، هر دوازده نواذگان امام علی علیه السلام بودند.

ولادت امام محمد باقر علیه السلام مژده‌ای از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای شیعیان و یاران بود. امامی که نامش نام پیامبر و شمائلش شمائل پیامبر بود و قرار بود که شکافنده علوم و دانش‌ها باشد.

پیغامی از پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاقه و توجه خاصی به امام محمد باقر علیه السلام داشت تا جایی که نام و لقب ایشان را تعیین کرد و به وسیله یکی از بزرگ‌ترین یاران خود، به او سلام فرستاد. روزی جابر بن عبد الله انصاری که در آخر عمر بینایی اش را از دست داده بود، خدمت امام سجاد علیه السلام رفت. در محضر امام علیه السلام نشست و صدای کودکی را شنید و سؤال کرد که تو کیستی؟ گفت: من محمد بن علی بن حسینم، جابر گفت: نزدیک تر بیا، بعد دست او را گرفت، بوسید و گفت: پدر و مادرم فدای تو که شبیه پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی. روزی خدمت جدت رسول خدا بودم که به من فرمود: تو بعد از من زنده می‌مانی تا مردی از فرزندان مرا زیارت کنی، وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان و بگو: خدا به تو نور حکمت دهد، علم و دین را نرساند.

ابن قداح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پدرم کثیر الذکر بود، خدا را بسیار یاد می‌کرد، من در خدمت او راه می‌رفتم و می‌دیدم که خدا را ذکر می‌کند. با او به طعام خوردن می‌نشستم، می‌دیدم که زیانش به ذکر خدا گویاست. با مردم سخن می‌گفت و این کار او را از ذکر خدا مشغول نمی‌کرد. من مرتب می‌دیدم که زیانش به سقف دهانش چسبیده و می‌گوید: «لا اله الا الله» او در خانه، ما را جمع می‌کرد و می‌فرمود تا طلوع خورشید خدا را ذکر کنیم، هر که قرائت قرآن می‌توانست امر به قرائت قرآن می‌کرد... این شماره به خاطر شروع ماه رجب و تولد امام باقر علیه السلام سراغ بررسی زندگی این امام رفته ایم.

باقر علیه السلام سپری شد. تلاش‌های امام سجاد و امام باقر علیهما السلام پس از کربلا و ستم خاندان ابوسفیان بر این اساس بود که عقاید مردم را درباره امامت و رهبری اصلاح کنند و مردم را با اسلام حقیقی آشنا کنند. امام باقر علیه السلام در زنده‌نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا، انتشار احکام و دستگیری از فقرا و نیازمندان همراه پدر بود.

اکرام نیازمندان

«سلمی» کنیز امام باقر علیه السلام می‌گوید: طبق دستور امام باقر علیه السلام، با نیازمندان با احترام برخورد می‌شد و حضرت می‌فرمود: آن‌ها را با نیک‌ترین نامشان صدا کنید. وقتی که مستمندان به خانه امام علیه السلام می‌رفتند، حضرت غذاهای خوب و لباس‌های زیبا در اختیارشان می‌گذاشت و به آن‌ها پول می‌داد. روزی به امام علیه السلام گفتم: کمتر اتفاق کنید! اما حضرت فرمود: ای سلمی! حسنه دنیا چیزی جز برقراری روابط خوب با برادران و انجام کارهای نیک نیست.

عبدالله بن عمر وقتی پاسخ امام باقر را شنید گفت: بله! همین‌طور است. «آنهم اهل بیت مفهمون» این‌ها اهل بیته هستند که سرشار از فهم و درک و علمند. امام باقر علیه السلام در سخنانش از قرآن استفاده می‌کرد و می‌گفت: هر مطلبی که از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آن‌ها مربوط به آن موضوع را معرفی کنم. (۱)

بعد از کربلا

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش خفقان شدیدی در جامعه حاکم شد، چون مردم فهمیده بودند یزید آماده است که تا حد کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسیر کردن زنان و فرزندان او حکومت خود را حفظ کند و در این راه از هیچ ظلم و جنایتی ابا ندارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردم پس از شهادت حسین بن علی برگشتند - از اطراف اهل بیت پیامبر پراکنده شدند - جز سه نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم. سپس افرادی به آن‌ها پیوستند و تعدادشان زیاد شد. (۲) در این شرایط دوران جوانی امام

کربلا حاضر شد و شاهد وقایع جانگذا از آن سرزمین بود. حوادثی که خاطره آن برای همیشه در ذهن امام علیه السلام نقش بست.

امام باقر علیه السلام خود در این باره می‌گوید: هنگامی که جدم حسین علیه السلام به شهادت رسید، من چهار ساله بودم و جریان شهادت آن حضرت و آنچه در آن روز بر ما گذشت همه را به یاد دارم. بعد از کربلا امام باقر علیه السلام هم همراه اهل بیت به اسارت گرفته شد، اما قرار بر این بود که ایشان زنده بماند و روشنگر راه شیعیان و زنده کننده تعالیم جدش باشد.

شکافنده علوم از کودکی

امام محمد باقر علیه السلام تحت تعلیم و تربیت پدر قرار گرفت و از همان کودکی علمش زبانزد خاص و عام شد. روزی فردی از «عبدالله بن عمر» مسئله‌ای پرسید. عبدالله که جواب رانمی‌دانست امام باقر علیه السلام را دید، پس به او اشاره کرد و گفت: برو از این پسر بچه سؤال کن و پاسخ را با من هم در میان بگذار.

سال‌های ۹۴ تا ۹۹ هجری

امام باقر علیه السلام در زمان ولید و سلیمان بن عبد الملک

بعد از شهادت امام سجاد علیه السلام، امام باقر در حالی که سی و نه سال داشت به امامت رسید. در این دوره هم حاکمان بنی امیه مثل قبل در ظلم و ستم دست کمی از اجداد خود نداشتند. از زمان ابوبکر گفتن و نوشتن احادیث ممنوع شده بود چرا که گفته بود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نقل نکنید و اگر کسی از شما درباره مسأله‌ای پرسید بگویید کتاب خدا در میان من و شما است. خالرش را حلال و حرامش را حرام بشمارید. (۳) این ممنوعیت‌ها در زمان امام باقر علیه السلام هم ادامه داشت. در این میان بعضی افراد از این وضعیت سوء استفاده کرده و دست به جعل احادیث می‌زدند. اما شاگردان امام علیه السلام به حفظ احادیث مشغول شدند و شیعیان دور از چشم حاکمان به نوشتن احادیث رو آورند. محمد بن مسلم یکی از شاگردان امام علیه السلام است که می‌گوید: هر موضوعی که به نظر می‌رسید از امام باقر علیه السلام می‌پرسیدم و جواب می‌شنیدم به طوری که سی هزار حدیث از امام پنجم و شانزده هزار حدیث از امام صادق علیه السلام یاد گرفتم. (۴)

حفاظت از دوستان و پیروان

در شرایط خفقان سیاسی و فشار ماموران حکومتی امام باقر علیه السلام به روش‌های مختلف، پیروان و دوستان خود را از ستم حاکمان دور نگه می‌داشت و حافظ آن‌ها بود. «حمزه بن طیار» از پدرش «محمد» که از اصحاب امام باقر علیه السلام بود نقل می‌کند: که روزی به خانه امام باقر علیه السلام رفتم، اما امام باقر به من اجازه ورود نداد و به دیگران اجازه داد. غمگین و ناراحت به خانه برگشتم و به بستر رفتم، ولی بر اثر اندوه خوابم نبرد. در این اندیشه بودم که چرا امام علیه السلام به گروه‌های گمراهی چون «قدریه» اجازه داد، ولی به من اجازه ورود نداد. ناگهان صدای در را شنیدم. در را که باز کردم فرستاده امام علیه السلام را دیدم که گفت: الان به خدمت امام بیا. لباس پوشیدم و با عجله به محضر امام علیه السلام رسیدم. امام علیه السلام فرمود: «حساب اجازه دادن بر گروه‌ها نیست، بلکه من به خاطر حفظ جان توا و خطر این و آن تو کناره گرفتم تا به دلیل دوستی‌ات با ما، به تو آسیب نرسد». با شنیدن سخن امام اشک از چشمانم جاری شد و خیالم آسوده گشت.

۹۹ تا ۱۰۱ هجری

نجیب دودمان بنی امیه

در میان خلفای زمان امام باقر علیه السلام عمر بن عبد العزیز یک استثنا بود. او با اهل بیت رفتار خوبی داشت و از عدالت بویی برده بود. عمر بن عبد العزیز بدعت ناسزاگویی به امام علی علیه السلام را که از زمان معاویه رایج شده بود ممنوع کرد و فدک را به فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علی‌ها برگرداند. او اولین خلیفه‌ای بود که به طور رسمی ممنوعیت نوشتن حدیث را لغو کرد و محدثان را به جمع آوری حدیث تشویق کرد. احتمالاً به خاطر همین خدمات بود که امام باقر علیه السلام درباره او می‌گفت: عمر بن عبد العزیز نجیب دودمان بنی امیه بود. (۵) امام بعد از این ممنوعیت‌ها دوباره روایت حدیث را رواج داد و در این باره می‌گفت: اگر کسی چهل حدیث را حفظ و به آن عمل کند، در روز قیامت مثل یک فقیه وارد محشر خواهد شد.

زنانی ادب در برابر علم امام

عظمت علمی امام علیه السلام در طی این سال‌ها به جایی رسید که عبد الله بن عطاء از دانشمندان مشهور آن دوره در این باره می‌گوید: من هرگز دانشمندان اسلام را در هیچ محفل و مجمعی به اندازه محفل محمد بن علی از نظر علمی حقیر و کوچک ندیدم. من حکم بن عتیبه را که در علم و فقه مشهور آفاق بود دیدم که در خدمت محمد باقر مثل کودکی در برابر استاد عالی مقام زانوی ادب بر زمین زده شیفته و مجذوب کلام و شخصیت او گردیده بود.

شاگردان و احیای مکتب اهل بیت

امام باقر علیه السلام در طول دوره امامتش شاگردانی تربیت کرد که خود درباره آن‌ها می‌گفت: مکتب ما و احادیث پدرم را چهار نفر زنده کردند: زراره، ابوبصیر (لیث مرادی)، محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجل. اگر این‌ها نبودند کسی از تعالیم دین و مکتب پیامبر بهره‌ای نمی‌یافت. این چند نفر حافظان دین بودند. آنان از میان شیعیان زمان ما نخستین کسانی بودند که با مکتب ما آشنا شدند و در روز رستاخیز هم پیش از دیگران به ما خواهند پیوست. (۶)

۱. طبرسی، احتجاج، صفحه ۱۷۶
۲. شیخ مفید، الاختصاص، صفحه ۶۴
۳. شمس‌الدین ذهبی، تذکره الحفاظ، جلد ۱، صفحه ۳
۴. شیخ مفید، الاختصاص، صفحه ۲۰۱
۵. سیوطی، تاریخ الخلفاء، صفحه ۲۳۰
۶. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، صفحه ۱۳۶-۱۳۷

به بهانه ۱۳ رجب میلاد با سعادت مولای متقیان علی علیه السلام و بهره‌ای از کلام علامه جعفری

معقول در میان محسوس



عبادت یعنی غرق شدن من در جذبه‌ای که در نهادم نهاده‌ای. این معنای آزادی است. آیا عبادت می‌کنم که لذت ببرم؟ آیا عبادت می‌کنم برای اینکه در آن دنیا به عذاب ابدی گرفتار نشوم؟ چه اهداف ناچیزی! من می‌پرستم او را نه به عنوان اینکه علی هستم، بلکه می‌پرستم تا به اعتلای عبودیت برسم. در قاموس آن علی که جدی‌ترین قاموس است، آن علی بن ابیطالبی که قیافه جدی‌اش دنیا را نگران می‌کرد، آن نفس‌های جدی‌ای که علی می‌کشیده است، آن جست‌وجو که علی از خود نشان داده است، آن گفتار جدی‌ای که از علی سراغ داریم، همه نشان می‌دهد که او نشانه مطلق حق و عبودیت است.

علی و عدالت

در دوره دوم خلافت، پس از پیامبر، امیرالمؤمنین با یک یهودی نزاع حقوقی داشتند. هر یک از طرفین ادعای کردند که زره مال اوست. طرفین به محکمه رفتند، عمر خطاب گفت:

ای ابوالحسن بفرمایید. علی بن ابیطالب منصرف و ناراحت شدند. عمر سوال کرد: چرا ای امیر؟ حضرت فرمودند: ناراحتی من از این است که ما دو نفر در مقابل قانون یکی هستیم. چرا من را به احترام صدا کردی؟ ای ابوالحسن گفتن یعنی با کنیه خطاب کردن، معنایش احترام است. به این انسان وارسته افتخار کنید، افتخار. اما به این افتخار قناعت نکنید.

«وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ هَلْ الْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ؟» برای کسی که عدل تنگناست چگونه جور

تنگ تر نیست؟

ای علی! چهره تو برای ما بیگانه است. امیرالمؤمنین! تو مقرب درگاه خدا هستی برای اینکه ما هم با تو آشنا شویم از خدا بخواه در برداشتن این زنجیرها به ما کمک کند.

حضرت امیر علیه السلام در میان خلق چنان بود که معقول در میان محسوس. آزادی از زنجیرهای مادی چنان حالت آرامش و



اطمینانی به امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب داده بود و چنان روح مبارکش را در اوج عظمت پرواز داده بود که حتی اگر بخواهیم علی را در عبارات نحوی توضیح دهیم شعر می‌شود. گویی وجود علی بن ابیطالب برای ابد باید در شعر بماند، زیرا خیلی کم دیده می‌شود که این قدر اصول انسانی در یک مرد پیاده شود و جنبه تحقق و واقعیت به خود بگیرد. علی چهره شگفت‌انگیزی است که وقتی درباره‌اش حقیقتی تاریخی را بحث می‌کنیم، می‌شود غزل، می‌شود قصیده. دامنه آزادی علی بن ابیطالب به جایی رسیده بود که توانستند زنجیرهای پولادین را از دست و پای روح خود برکنند. آزادی امام به اینجا خاتمه پیدا نمی‌کند، هنوز در گذرگاه بی‌کران ابدیت مشغول است.

عبادت مخصوص به مولا

«مَا عِبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارٍ، وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا مِنْ عِبَادَةٍ. فَعَبَدْتُكَ قَوْمَ عِبَادَةِ اللَّهِ طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، فَتَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَ قَوْمَ عِبَادَةِ اللَّهِ خَوْفًا مِنْ نَارٍ وَ تَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، قَوْمَ عِبَادَةِ اللَّهِ لِأَنَّهُ مُسْتَحَقٌّ لِلْعِبَادَةِ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْإِحْرَارِ».

در اوج اعتلای روانی که انسان گمان می‌کند زنجیرهای مادی تمام شده است، بهشت و جهنم پیش می‌آید، نعمت‌ها و ترس از عذاب پیش می‌آید. می‌بینیم امیرالمؤمنین اینجا هم پیروز از آب درآمده است.

می‌فرمایند: من تو را نپرستیدم برای طمع در بهشت، تو را نپرستیدم برای ترس از آتش. خداوند! تو را شایسته عبادت دیدم و در درونم استعداد جذبه و کشش به بارگاه ربوبیت دیدم.

رنجی که برد

با آن جامعه پس از پیامبر، چگونه علی بن ابیطالب رنگ تأثر از جامعه نگرفت؟ حداقل می‌بایست از جریانات تاریخی و از نظم هستی شکوه کند. این چه رمزی است که علی بن ابیطالب دائما شکوفا بوده‌اند؟ مه‌فشانند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر طینت خود می‌تند

یک جمله از حکمای عرب هست که می‌گوید: «موقعی که انسان می‌شود تعجبش برداشته می‌شود، ناراحتی‌اش برطرف می‌شود.» علی می‌شناخت، می‌فهمید که ریشه‌های مشکلات این جامعه چیست و چرا این طور شده است که وقتی به آن‌ها می‌گویدی باید باهم بنشینید و در حقیقت یابی شرکت کنید، آن‌ها می‌گویند: «بگو ببینیم ریش من چند تار مو دارد؟!» واقعا چه اندازه استقلال و آزادی می‌خواهد که در مقابل این سوال سکوت کند و بوف کور ننویسد؟! چقدر عظمت می‌خواهد که برنگردد و به خدا بگوید این چه وضعی است؟ وضع ما را درست کن. بلکه بگوید: «شهد أنك عدل عدن» خداوند! تو عین دادگری هستی.

می‌فرمایند:
خداوند! تو را
شایسته عبادت
دیدم و در درونم
استعداد جذبه و
کشش به بارگاه
ربوبیت دیدم

فرهنگ



همه کارهای بر زمین مانده هنر
انقلاب!
گفت و گو با محسن مومنی؛ مدیر
حوزه هنری سازمان تبلیغات
اسلامی



محصول ناب شاگردی
روح الله!
پیامبر پشاگرد به روایت نویسنده
بیوتن، من، او، ار میا و قیدار



لنگه کفش در بیابان غنیمت
است!
نویسنده «سیب و سلما» از
فیلم دینی می گوید و دور جدید
تکون پهلوان پتیه های سینما



این کارها قسمت هر کس
نمی شود
سید حسام الدین سراج افتخار
می کند که برای اهل بیت
علیهم السلام هم می خواند





سید حسام الدین سراج افتخار می کند که برای اهل بیت علیهم السلام هم می خواند

این کارها قسمت هر کس نمی شود

عطا الله اسماعیلی

حسام الدین سراج مرید میرزا اسماعیل دولابی بود و در جلسه های ایشان آواز می خواند. هنوز هم در محرم ها اگر جایی، حالی فراهم شود، گوشه ای می نشیند و شعرهای عمان سامانی را می خواند و حسابی گریه می کند. البته میان صحبت ها کاشف به عمل می آید که پای درس سید عباس معارف و آیت الله حاج آقا مجتبیای تهرانی هم نشسته است و این اسم ها که کنار هم ردیف می شود، کم کم دست مان می آید که اگر از یک مصاحبه یکی - دو ساعته، کلی حرف حساب در می آید، بابت چیست.



خانواده شما مذهبی بودند، مخالفتی با کار موسیقی نداشتند؟ شنیدم پدر شما با تاج اصفهانی هم رفاقت داشت...

پدر من روحانی بود ولی بر خلاف خانواده‌های مذهبی که می‌گفتند موسیقی حرام است، می‌گفت برو علم موسیقی را یاد بگیر، بعداً خودت کاربردش را می‌فهمی. پدرم از دوستان نزدیک تاج هم بود. استاد کسایی و همایی منزل ما رفت و آمد داشتند و من هم به همین دلیل به موسیقی و شعر علاقه‌مند شدم. البته بعدها رشته تحصیلی معماری را انتخاب کردم و در نهایت این دو رشته یعنی معماری و موسیقی را با هم دنبال کردم.

■ الان دغدغه‌تان چیست؟ موسیقی یا معماری؟
بیشتر موسیقی است، در حقیقت معماری اولویت دومم است.

■ شما برای مناسبت‌های خاص هم خوانده‌اید، الان از آن اجراها پشیمان نیستید؟
با گذشت زمان غباری روی برخی چیزها می‌نشیند و بدبینی موقت برای عده‌ای ایجاد می‌کند ولی من معتقدم حقیقت هیچ وقت زیر ابر نمی‌ماند، یعنی بزرگی بعضی از کارهایی که آن زمان انجام شده، در آینده بیشتر مشخص خواهد شد. خیلی از افرادی که در گذشته مؤثر بودند، الان هم تاثیر گذارند.

■ آلبوم وداع یکی از آثار عاشورایی شماست، چه طور شد که این آلبوم را کار کردید؟
من از اشعار عمان سامانی خاطره داشتم. مرحوم پدرم، به عمان علاقه داشت و محرماً اشک می‌ریخت و این اشعار را می‌خواند. از همان دوران به اشعار عمان علاقه‌مند شدم و با خودم عهد بستم اگر روزی، توانی پیدا کردم کاری در این زمینه برای امام حسین علیه السلام انجام بدهم. زمان گذشت و این اواخر تا حدودی این توان حاصل شده بود ولی توفیق رفیق ما نمی‌شد. هر سال که محرم می‌شد، این را از خدا می‌خواستم. به جایی رسید که حس می‌کردم قابلیت ندارم که توفیق نصیب نمی‌شود اما خدا را شکر بعد از چند سال، زمینه‌ای فراهم شد و کار ضبط شد.

■ حس خوبی در این کار وجود دارد که به شنونده هم خوب منتقل می‌شود، کمی از ماجرای سر و

سامان گرفتن این آلبوم بگویند.

من ملودی‌ها را کار کرده بودم و چارچوب را تقریباً بسته بودم. با چند آهنگساز صحبت شد که این کار را انجام بدهند اما به دلایلی نشد. در آخر با آقای میرزمانی صحبت کردم و ایشان کار را انجام دادند. انگار قرار بود ایشان این کار را انجام بدهند، جالب این جاست که وقتی پیشنهاد دادیم، ایشان خیلی سریع پذیرفت.

آقای اصغر فردی هم خیلی در این زمینه زحمت کشید. زمان ضبط دکلمه اشعار مصادف شده بود با فوت دکتر آذر که آقای فردی در مراسم تشییع بود و ما هم استودیو گرفته بودیم و منتظر بودیم. آخرین لحظه زنگ زد و گفت: من خسته هستم، چه کار کنم؟ بیایم استودیو یا نه؟ وقتی آمد، کار را برایش گذاشتیم، حس و حال خوبی پیدا کرد و گفت ضبط کنیم. رفت و شروع کرد به خواندن، گاهی هم بغض می‌کرد.

چون شعر عمان خیلی تاثیر گذار است. ضبط که تمام شد، تشکر کردم و گفتم این کارها قسمت هر کسی نمی‌شود. همان‌جا آقای فردی سرش را گذاشت روی شانهم و گریه کرد. زمانی هم که درباره دست‌مزد صحبت کردیم، گفت چیزی نمی‌خواهم، من فقط کمی نمک روی غذای امام حسین علیه السلام ریختم. فکر می‌کنم با این کار معبری باز شد و توفیقی شامل حال من و بعضی از دوستان شد.

■ فکر می‌کنید چرا اسباب این

کار برای‌تان فراهم شد؟

هیچ کاری نکرده بودم. نمی‌دانم فکر می‌کنم، دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار. با همه روسیاهی این لطف نصیب من شد. فکر می‌کنم بعضی از دوستان که از کار مذهبی گریز می‌کنند، اشتباه می‌کنند. اگر هنر بزرگان تاریخ را بررسی کنیم، آن‌هایی موفق‌ترند که وفای به معرفتشان بیشتر است. چرا حافظ می‌شود لسان الغیب؟ می‌گوید هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم. یعنی؛

عشق رسد به فریاد از خود بسان حافظ

قرآن زبر بخوانی در چهارده روایت در جای جای کارش اشاره می‌کند که اگر توفیقی دارم، از این دیدگاه دارم. فکر می‌کنم در زمانه ما قطب ویژه‌ای در باب هنر دنیایی ایجاد شده. حالا اسم دیگری روی آن نمی‌گذارم. رسانه‌ها

جنجال می‌کنند و تسوی دنیا روی آن صحنه می‌گذرانند. افرادی را به عنوان کارشناس هنر می‌آورند که تعیین کنند چه هنری برای مردم کار شود که خوب باشد یا بد. زیرکی ویژه‌ای می‌طلبد که هنرمند کمی عقب بیاید و از دور ماجرا را ببیند. ببیند هنر واقعی کدام است؟ ما هنری داریم که در تب و تاب دنیازدگی است اما یک هنر هم داریم که هنر حقیقی و همیشه پیروز بوده. به قول نظامی «بنده او شو که به یک التفات، سلطنت هردو جهانت دهد» کسی که دنبال آواز حقیقت می‌رود، قطعاً پیروز است. آواز حقیقت؛ نکته مهمی است. هنرمندان باید بیشتر به سمت این حقیقت بروند فارغ از قیل و قال‌ها و بوق و کرناها.

■ خب چرا در این فضا فقط حسام الدین سراج را داریم؟ چرا بقیه بزرگان موسیقی نمی‌روند برای امام حسین یا امام علی علیهما السلام کار کنند؟

به قول سهراب سپهری «کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ، کار ما شاید این است میان گل نیلوفر و برگ پی آواز حقیقت برویم». حالا این از آن طرف ماجراست. از این طرف هم گاهی متأسفانه هنر، دین را وسیله قرار می‌دهد برای دنیا و جای تأسف دارد. بعضی برای اینکه کارشان را پیش ببرند، از هنر سوء استفاده می‌کنند. مثلاً دیده‌اید که سرود پخش می‌کنند و تصاویر حرم امام رضا علیه السلام را نشان می‌دهند. این شعر پاپ هیچ ارتباطی به حضرت رضا علیه السلام ندارد ولی ربطش می‌دهند. دین را وسیله قرار می‌دهند برای پیش بردن کارهای دنیایی‌شان که جای تأسف دارد.

■ شما در جلسه‌های حاج اسماعیل دولابی شرکت می‌کردید و می‌خواندید. قصه ارتباط‌تان با مرحوم دولابی چیست؟

توفیق بود برای من که محضر حاج اسماعیل را درک کنم. روزی یکی از دوستان به نام آقای اربابی من را در تالار وحدت دید و گفت می‌خواهم ببرمت یک جای خوب، محضر حاج اسماعیل دولابی. قرار گذاشتیم و با هم به جلسه حاجی رفتیم. وارد جلسه شدیم و نشستیم که ایشان گفت حاج آقا صدات می‌کنه. اولین بارم

سرودپخش
می‌کنند و تصاویر
حرم امام رضا علیه
السلام را نشان
می‌دهند. این شعر
پاپ هیچ ارتباطی
به حضرت رضا
علیه السلام ندارد

هر چیزی که با سیدالشهدا علیه السلام پیوند بخورد، اوج می‌گیرد. هر کس با امامان همراه شود، مس وجودش در مسیر زر شدن قرار می‌گیرد



آوا

بود که حاج اسماعیل را می‌دیدم. وارد که شدم، حاجی گفت: بنشین، بعد گفت: یه چیزی بخون. من این شعر مولانا را خواندم که عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری، چو بیماری دل هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم، خجل باشم از آن گرچه تفسیر زبان روشن‌تر است. لیک عشق بی‌زبان، روشن‌تر است.

■ می‌دانست که شما آواز می‌خوانید؟

نمی‌دانم من که اولین بارم بود ایشان را می‌دیدم. فضای عجیب و غریبی بود. حاجی درباره عشق صحبت کردند، برای افرادی که اهل عشق بودند، خیلی جالب بود. من مرتب خدمت ایشان می‌رفتم، گاهی به منزل حاج محمدآقا پسرشان می‌رفتم. شب‌های چهارشنبه جلسه خصوصی بود، افرادی می‌آمدند که هم‌دیگر را می‌شناختند ولی هیچ‌یک اسم یکدیگر را نمی‌پرسیدند. جلسه جالبی بود، صبح جمعه هم منزل خود حاجی بود که بعضی وقت‌ها توفیق داشتم و می‌رفتم.

■ بعد از میرزا

اسماعیل با کس دیگری هم ارتباط معنوی به آن شکل داشتید؟

استادی داشتم به نام استاد سیدعباس معارف. ایشان بسیار دانشمند بود. به

زبان ترکی و فارسی و عربی شعر می‌گفت و در زمینه ادبیات، فلسفه، حکمت، نجوم و پزشکی بسیار سرآمد بود. نابغه‌ای بود، آدم‌های مختلف می‌آمدند در رشته‌های مختلف با سید عباس صحبت می‌کردند و می‌رفتند. چهل‌م آقای معارف بود که حاج آقا دولابی هم فوت کردند. آن سال، سال بسیار بدی بود.

■ آقای سراج، این سوزی که در صدای تان هست از کجا آمده؟

هر چیزی که با سیدالشهدا علیه السلام پیوند بخورد، اوج می‌گیرد. چون این‌ها کیمیاگردن دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی.

امامان ما کیمیاگردن، هر کس با این‌ها قاطی شود، مس وجودش در مسیر زر شدن قرار می‌گیرد. درباره خودم نمی‌گویم اما هر کسی با امامان پیوند بخورد، نوری در دامنش می‌ریزد.

■ شما کربلا رفته‌اید؟

۳-۴ سال پیش رفتیم، برای برنامه‌ریزی کاری که باید در نجف اشرف انجام می‌دادیم. در نجف انگار آدم سر سفره

پدرش می‌رود. چنین حسی هست، همه همین طور بودند. توی نجف که می‌روند، شادند مثل کسی که می‌رود خانه پدرش و آرامش دارد. توی بین الحرمین و حرم سیدالشهدا و حضرت عباس علیهما السلام حزن هست ولی من یک بهت داشتم. شاید در تهران در مجالس عزاداری راحت اشک می‌ریزم ولی آنجا نمی‌دانستم تکلیف چیست؟ مبهوت شدم. زمان زیادی آنجا نبودم، فقط یک شب، ولی مبهوت بودم.

■ آنجا چیزی هم خواندید؟

در حرم امیرالمؤمنین شعر شهریار را خواندم. علی آن شیر خدا شاه عرب الفتی داشته با این دل شب تولیت حرم علاقه زیادی به همراهان ما داشت و به همین دلیل اجازه دادند زمان غبار روبی حرم آنجا باشیم و نماز بخوانیم.

■ به فرزندان یا احتمالاً دور و بری‌های تان فراگیری موسیقی را توصیه می‌کنید؟

باید هر جور دوست دارند، عمل کنند. پسر من به موسیقی علاقه‌مند است. رشته تحصیلی‌اش کامپیوتر است و تار و سه تار می‌زند. دخترم هم رشته‌اش الهیات و علاقه‌مند به موسیقی است.

دوستی می‌گفت
اگر صدای یک
غاز را هم هر
روز ساعت یک
بعد از ظهر از
رادیو پخش کنید،
نوار غاز در
لاله‌زار کیمیا
می‌شود!

■ در موسیقی کار جوان‌ها را

چطور می‌بینید؟
صداها خوب و استعدادها خوبی هست که می‌توانند در آینده موفق باشند.

■ در فضای نوازندگی چطور؟

با بعضی از بچه‌های نوازنده مرتبطم که کارشان خوب است. ولی رسانه‌ها باید به هنر ملی و هنری که هویت ملی و دینی در آن نهفته است، بیشتر اهمیت بدهند. یعنی ظرف و مظلوف باید با هم سازگاری داشته باشند. اگر شعری در باب عرفان و معرفت و آنچه که ما به عنوان ارزش‌های دینی تلقی می‌کنیم، هست، باید مظلوفش با ظرفش سازگار باشد. وقتی شما موسیقی مقامی؛ مثلاً موسیقی تربت جام را بررسی می‌کنید، می‌بینید که مقام الله هو، مقام توحید، مقام معراج نامه، مقام بوی محمد دارند. وقتی ساز می‌زنند، انگار ظرف و مظلوف با هم یکی شده‌اند. یعنی این

حوصله کنید و ریاضت بکشید

پنهانش. این موسیقی که الان به دست ما رسیده از قالب تعزیه و گاهی مرثی به ما رسیده، که امروز تدوینش کرده‌اند. متأسفانه برخی مداح‌ها از موسیقی‌های پیش پا افتاده استفاده می‌کنند. مثلاً یک ترانه‌ای را فلان کس خوانده، بعد آقای مداح می‌آید همان را با یک شعر دیگر برای امام معصوم علیه السلام می‌خواند.

تعزیه قدیم در نگهداری موسیقی نقش مهمی داشت چون زمانی که موسیقی محدود شده بود، تعزیه خوان‌ها از ردیف‌های موسیقی استفاده می‌کردند. مثلاً دستگاه نوا و چهارباغ در تعزیه خوانده می‌شود. گوشه‌های مختلف را آنهایی که کار تعزیه می‌کردند، سینه به سینه به هم یاد می‌دادند تا به ما رسید. مذهب نقش زیادی در حفظ موسیقی داشته، منتها در لایه‌های





این همه می گویند استاد حسن کسایی، جوان های ما حتی نمی دانند چه راه ایشان چه شکلی است، چرا؟ چون رسانه ها پخش نمی کنند

صدای ساز را مجزا از آواز نمی شنوید. هر دو با هم یکی هستند. الان در کشور ما سازها و موسیقی، غربی است و کلمات شعر، شرقی است. یعنی فضا، یک فضای مغشوش و نامأنوس است. قاعدتا این جور کارها جنبه فانتزی دارند. چند روزی هستند و بعد تمام می شوند. رسانه ها وظیفه دارند آنچه به عنوان هنر جاودان و ماندگار در سرزمین ما موجود است را به گوش مردم عادی برسانند.

■ **کارهای سنتی و آنچه مورد نظر شماست مخاطب دارد؟**
مسلمان دارد.

■ **اما بعضی ها تردید دارند؟**
مثال می زنم؛ شما اگر از نزدیک دو تا نوازنده خراسانی را دیده باشید، هیچ وقت آن را کنار موسیقی هایی که این روزهایم شنویم، نمی گذارید. به قول دکتر شفیع کلمات برخی از اشعار مثل یک کنسرو کلمات هستند. یعنی کلمات را ریخته اند داخل یک قوطی و کنسرو کلمات شده. میل ترکیبی ندارند. صنعت شعری ندارند. مضمون ندارند. وحدت ندارند. معرفت ندارند. خیلی وقت ها در این تصنیف ها پراکندگی خاصی وجود دارد و چیزی دستگیر کسی نمی شود.

■ **اما فروش این جور آلبوم ها بهتر است؟**
مایک دوست تهیه کننده اهل فرهنگ داشتیم که می گفت اگر شما صدای یک غاز را هر روز ساعت یک بعد از ظهر از رادیو پخش کنید، نوار غاز در لاله زار کمیاب می شود. یعنی رسانه ها مردم را عادت می دهند و بر اساس آن عادت نوار یا سی دی توزیع می کنند و بعد بازده اقتصادی می گیرند.

■ **شاید این طور باشد که مردم دنبال چیزی می روند و رسانه هم تشخیص می دهد که الان مردم تشنه این موسیقی هستند و همان را تولید و پخش می کند؟**

رسانه ها مردم را به یک نوع موسیقی عادت می دهند، ذائقه را تغییر می دهند و بعد همان نوع موسیقی را رواج می دهند، کنسرت می دهند و سی دی توزیع می کنند. اگر اجرای دو نفر با ساز خراسانی همان جور که هست پخش بشود، مطمئن باشید که علاقه مند به آن موسیقی زیاد می شود. اگر تنبور کرمانشاه همان جور که نواخته می شود، هم سازش و هم مطلبش و هم موضوعش پخش شود، مثلاً یک کنسرت باشد که دوتا نوازنده تنبور باشند، مخاطب جذب می شود. این همه می گویند استاد حسن کسایی، جوان های ما حتی نمی دانند چه راه ایشان چه شکلی است، چرا؟ چون رسانه ها پخش نمی کنند. بعضی وقت ها کارهای خیلی ضعیف که نه از لحاظ موسیقایی و نه از لحاظ شعری ارزش دارند، در تلویزیون استفاده می شوند.

■ **فکر نمی کنید ذائقه مخاطب به سمت سهل الوصول شدن رفته؟ شنیدن موسیقی سنتی خیلی حوصله می خواهد. ولی موسیقی پاپ در ۵ دقیقه تمام می شود؟**
موسیقی سنتی هم در حقیقت پیروی از چهارچوب سنتی می کند، منتها امروز تحرک آن بیشتر شده ولی همین چیزی را هم که امروز به عنوان کنسرت می بینیم، در رسانه پخش نمی کنند. بعضی از انواع موسیقی که الان در رسانه استفاده می شود با دود و رقص نور و پلی بک انجام می شود که از نظر آقایان ذوق مردم در همین حد است و دنبال همین نوع موسیقی می روند. وقتی کنسرت موسیقی سازهای ملی که ارزشمند هم هستند را نشان بدهند و مطالب جدید آهنگسازان در کنسرت ها عرضه بشود، مطمئناً استقبال مردم بیشتر خواهد شد.

■ **این را خیلی ها قبول ندارند که موسیقی برای حقیقت، بعضی ها می گویند برای تفریح، ولی شما می گویند برای کمال انسان؟**

موسیقی جنبه های مختلف دارد. جنبه تفریحی و تفننی، جنبه جدی هم دارد. مثلاً موسیقی می تواند برای نیایش باشد، برای شب عروسی باشد. یعنی همه این ها را در خودش دارد. موسیقی یک علم و هنر است. در این دو قالب هر دوتای این ها هست، هم نیایش هم تفنن هم جدی. منتها نحوه استفاده اش مهم است. مثلاً در موسیقی نیایش مقام معراج، مقام بوی محمد داریم، یا در همان تربت جام یک موسیقی دارند به اسم بوی گندم که خیلی شاد است. وقتی گندم را درو می کنند، خیلی زیباست.

■ **آواز را پیش چه کسی یاد گرفتید؟**
من پیش مرحوم محمود کریمی و شجریان آواز را یاد گرفتم و نزد مرحوم فرامرز پایور، مرحوم ساغری در اصفهان، رضا شفیعیان و پشنگ کامکار هم سنتور نوازی را یاد گرفتم.

■ **بین حرف های تان درباره اینکه هنر و موسیقی باید در خدمت انسان ها باشد، صحبت کردید که موسیقی باید به حقیقت کمک کند و هنر حقیقی باشد. موسیقی چه ربطی به حقیقت و تعالی و کمال دارد؟**

به هر حال هر کسی در هر زمینه هنری طالب کمال است. یک عده اسمش را زیبایی می گذارند. بعضی می گویند ما دنبال عشق هستیم، نهایت امر، یک حقیقت مسلم و مبارک است و آن وجود خود حق تعالی است. عالم همه شیشه های گوناگون بود افتاد دراو پرتو خورشید وجود هر شیشه که سرخ بود یا سبز و کبود عالم به همان رنگ به آن شیشه نمود یعنی در حقیقت همه مان ذکر خدا را می گوئیم ولی خودمان متوجه نیستیم. یکی در قالب عشق، یکی در قالب زیبایی و یکی در قالب جمال این ذکر را می گوید. ولی به هر حال همه راه ها به آن جا ختم می شود، به حقیقت.

داشته باشد، این خودش منبع زایش می شود. در مداحی هم می تواند این اتفاق بیفتد. یعنی یکی باشد که به ردیف های موسیقی تسلط داشته باشد، به شعر هم تسلط داشته باشد. کسانی که کار موسیقی می کنند، اصولاً یکی از عوامل کارشان همین خلاقیت است و دیگری ریاضت کشیدن. باید کار کنند و به نقطه ای برسند که یک نوازنده یا خواننده خوب تلقی بشود.

نیست. در موسیقی ریاضت لازم است. کسی که می خواهد واقعا موسیقی دان بشود، مثلاً می خواهد خواننده بشود، باید ریاضت بکشد. یعنی مدتی را بگذارد برای تعلیم و تعلم و شاگردی و بعد از ۷-۸ سال که شاگردی کرد، تازه بروز پیدا می کند. این در وجود خود فرد شکل می گیرد. اگر کسی مثلاً نوازنده یا آهنگساز خوبی باشد، با شعر هم انس

آن آهنگ مخصوص همان فرد با همان صداست. وقتی می آید در عالم مداحی جواب نمی دهد. اگر ابداع داشته باشد، خیلی اهمیت دارد. مثلاً خود مداح آن را آهنگسازی و طراحی کند. شعری در فضای جدیدی به وجود بیاورد و مخصوص خودش باشد، یعنی با صدای او تداعی بشود. مثلاً بگویند این مال فلان مداح است نه اینکه مال فلان خواننده آن طرف آبی است. این اصلاً جالب



پیامبر بشا گرد به روایت نویسنده بیوتن، من او، ارمیا و قیدار

محصول ناب شاگردی روح الله!

گفتار از رضا امیرخانی

با این «حالا باید برویم» راه افتادیم، نماز مغرب و عشا را در جمکران خواندیم. تابستان بود، نماز صبح را یزد خواندیم، نماز ظهر و عصر را در مسجدی در میناب خواندیم و یک ساعت بعد، ۱۷-۱۸ ساعت از شروع حرکت گذشته بود که در میناب خدمت عبدالله والی رسیدیم.

ایشان ما را دید و گفت: اینجا آمدید چه کار؟ گفتیم: آمدیم زیارت شما. گفت: اگر بنا بر زیارت بود، می‌رفتید قم زیارت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها! واقعیت این است که آن مهربانی‌هایی که در این جلسه‌ها می‌گوییم، همه بعد از شناخت ایشان بود. ایشان هم آن وجهه جلالی را داشت، هم وجهه جمالی.

ساعت یک بعد از ظهر با ایشان ناهار خوردیم، بعد گفتیم حالا که تا اینجا آمدیم، برویم و بشاگرد را هم ببینیم. گفت: اگر برای دیدن آمدید، من ماشین بیت المال را در اختیاران نمی‌گذارم، با ماشین خودتان بروید. گفتیم: از کدام مسیر باید

علیه السلام هم راه خودش را می‌رفت، راه ما را به هم رساند.

واقعیت این است که بنای نزدیکی مثل من روسایهی به مرحوم عبدالله والی عین همین ماجرا بود، ما هیچ ربط و نزدیکی با هم نداشتیم، راه ما را به هم رساند.

حالا باید برویم!

بیست سال پیش که جوان تر بودم، پنج شنبه‌ای، با یکی از رفقا در میدان ونک ایستاده بودم، نگفت: منطقه محرومی است، نگفت مثلاً یک جای دیدنی است، نگفت یک سری از دوستان مشغول کار جهادی هستند و... گفت یک آدم دیدنی وجود دارد، می‌آیی برویم و او را ببینیم؟ گفتیم: برویم - حالا فکر کردیم حداکثر از این سر شهر می‌رویم آن سر شهر - گفت: کی؟ گفتیم: همین الان. گفتیم: کجاست؟ گفت: حالا باید برویم.

ایه یصعد الکلم الطیب، ان شاء الله.

اینکه من چگونه با کسی مثل مرحوم عبدالله والی آشنا شدم، به چیزی از جنس فضل

و فضیلت شخصی بر نمی‌گردد. وقتی جناب زهیر، یار وفادار حضرت اباعبدالله را برای همراهی با ارباب شمات کردند، حکمتی گفت که نکته‌های درخشانی در آن مستتر است. بلا قیاس، که فرمودند «نحن اهل البيت لا یقاس» با اهل بیت مقایسه نکنید. حاج عبدالله افتخارش این بود که سر سفره اباعبدالله باشد و همواره دلخوشی‌اش خادمی ارباب بود. از طرفی فلز وجود کسی مثل من، نعل اسب کسی مثل جناب زهیر هم نمی‌شود. اما رابطه زهیر و جناب اباعبدالله نکته‌ای داشت، وقتی ایشان را شمات کردند، سخنرانی و تحلیل نکرد، یک جمله کوتاه گفت: «راه ما را به هم رساند. ما راه خودمان را می‌رفتیم، امام حسین





کار حاج عبدالله والی حرف زدن نبود. ما از ایشان حرف یادمان نیست، چیزی که یادمان هست، عمل و اخلاص ایشان است.

نداشته، حالا درمانگاه دارد، این ها کارهای بزرگی است، اما تغییر اصلی، تغییر انسان است. کار مرحوم عبدالله والی از این جنس بود. کارش با خمیرمایه انسانی مردم بود. در عین حال که به دنبال حل مشکل ها بود و برای آن دنبال متخصص ترین ها می رفت؛ برای حوزه علمیه بهترین مدرسان را می آورد، برای درمانگاه بهترین پزشک ها و برای زمین شناسی و آبخیزداری، بهترین ها.

موبایل داریم، همه چیز داریم؟!

یکی از جنبه های درخشان انقلاب اسلامی که حتما از درخشان ترین نمونه های آن، زندگی حاج عبدالله والی است، این است که مسایل مربوط به تعالی انسان در جمهوری اسلامی خیلی مهم بود. مقصر امثال ما هستیم که برای مردم توضیح نمی دهیم. جمهوری اسلامی آمد که مردم را فهمیده تر کند و امثال حاج عبدالله والی عمر گذاشتند تا مردم را از آنکه هستند، فهمیده تر کنند. نترسیم و بگویم کار پیامبران و همه بزرگان عالم همین است. اما همین امروز هم روستاهایی در کشور داریم که در نظام جمهوری اسلامی تا به حال روحانی به خود ندیده اند. روستا داریم که حمد و سوره اهالی اش هنوز درست نیست. روستا داریم که دختر ۱۲ ساله و ۱۴ ساله و ۲۰ ساله و شوهردار و غیرشوهردار باید دست خان و رئیس قبیله را ببوسند، یعنی هنوز مساله ساده توضیح المسالی محرم و نامحرمی برای آنها تبیین نشده است. روستاهای فراوانی داریم که دچار فقر فرهنگی هستند. فقر فرهنگی، بالاترین فقر هاست. مبدا خیال کنیم این روستا آنتن موبایل دارد و همه موبایل توی جیب شان هست، پارانه هم که می گیرند، پس خیلی وضع شان خوب است. نه، همه فقر این نیست، اصل فقر که حاج

عبدالله دنبال ریشه کنی آن بود، فقر فرهنگ است. من از زندگی حاج عبدالله والی این قدر فهمیدم که سعه وجودی او، محصول دست اول انقلاب اسلامی و محصول ناب شاگردی حضرت امام خمینی رحمه الله علیه است. اینکه یک فرد در زندگی برای یک هدف ممحض بشود و آن هدف را راه تعالی خودش در نظر بگیرد و برای رسیدن به آن تلاش کند. حاج عبدالله والی همین یک نکته را از حضرت امام یاد گرفت و عمل کرد و رستگار شد.

والی، این بود.

کار او بیش از هر چیز، با خود انسان بود. فقط با انسان کار داشت و کار با انسان، کار انبیا و پیامبران صلوات الله علیهم است. آنچه ما از حاج عبدالله دیدیم، تغییر در مردم بود، نه تغییر در شیوه زیست مردم که البته دومی هم باید انجام می شد و شد.

دریغ از یک تعریف!

من یک دوره، در محفل حاج عبدالله والی کار فنی می کردم. داغش به دل مانده که یک بار حاج عبدالله از کار تعریف کند. برعکس؛ برای این که از کار تعریف کند، می گفت: تو می دانی مثلا مشهدی مریم چه قدر باید زحمت بکشد تا هیزم برای آتش جمع کند؟ می دانی برای این زحمتی که می کشد چه قدر از زندگی عقب می افتد؟ می دانی آن دختر مدرسه ای که باید کار کند و نمی تواند به مدرسه برود، چه قدر باید در منطقه زحمت بکشد؟ این کار شما کمک می کند که او وقت فراغتی پیدا کند و ما وقت او را به فرصت رشد و تعالی تبدیل کنیم.

هر چیزی که در محفل و مجلس حاج عبدالله بود، عاقبت به انسان وبه رشد و تعالی انسان متصل می شد. کار مرحوم والی این کار بود و همه جا انجام می شود، چیزی که مرحوم والی را با دیگر اقربان خودش متفاوت می کرد، کار ایشان با وجود انسان بود که کار کمی نیست و همان کار پیامبران صلوات الله علیهم است.

کار آدمی مثل بنده این بود که سالی یک بار، مثل همین دستگاه های موبایلی که همه داریم، می رفتم به آنجا و خودم را به شارژ حاج عبدالله می زدم، نیم ساعت، یک ساعت چهره حاج عبدالله را نگاه می کردم و برمی گشتم که یک سال کار کنم. تا گرفتاری و ندانم کاری می دیدیم، فوراً یادمان می افتاد که آن مرد، در کوران آن همه گرفتاری و بلا چطور کار می کند. در کوران آن همه مصیبت و حق ناشناسی چطور کار می کند. کار ما که مقابل آن کارها کار نیست، ما داریم بازی می کنیم و تازه، برای این بازی، نگران و ناراحت هم می شویم.

یک بار حاج عبدالله گفت شما بروید و آمار بگیرید. چند روستا را آمار گرفتیم. اسم پیرزن های روستا چه بود؟ قحطی، آبله، سیل... می پرسیدیم در چه سالی به دنیا آمدید؟ به ترتیب: قحطی، آبله، سیل... در سال قحطی به دنیا آمدم، اسمم قحطیه و... امروز شما ببینید اسم ها: فاطمه، مریم، زهرا، علی، حسن، حسین. این تغییر ارزشمند است. اینکه فلان روستا جاده نداشته، الان جاده دارد، درمانگاه

برویم؟ مسیر را نشان داد. سه بعد از ظهر راه افتادیم، ساعت یک نصفه شب، با کلی نذر و نیاز و قرآن و آیه به خمینی شهر رسیدیم.

این بار اولی بود که من مرحوم حاج عبدالله را دیدم. چیزی که ما را به این آدم جذب می کرد، خلوص و سعه وجودی او بود. در پذیرش آدم ها به شیوه و منش و رفتار خود، هرگز، هرگز، هرگز، چیزی به جز اخلاص در نظر نمی گرفت. یکی از توفیقات الهی برای من این بود که مرحوم حاج عبدالله را در جوانی دیدم و چیزهای زیادی از او آموختم. تا روزی که حاج عبدالله را دیدم، همیشه فکر می کردم مثلا آدم باید خیلی اهل نماز شب و روزه مستحبی و... باشد تا خداوند توفیق خدمت به خلق را به او بدهد. بعدتر با دیدن حاج عبدالله متوجه شدم که نماز و روزه ربایی که مثل من می گیرد، ارزشی ندارد، برعکس از مسیر خدمت به خلق، بنده به جایی می رسد که خداوند نصف شب او را برای نماز شب بیدار می کند.

کارش کیمیاگری بود

نماز شب حاج عبدالله، محصول کار روزش بود. خداوند مرحوم حاج عبدالله را بیدار می کرد که نماز شب بخواند. او با گفته ها حرف نمی زد، با عملش حرف می زد، با زندگی اش حرف می زد. اصلا لازم نبود حاج عبدالله حرف بزند. گاهی وقت ها، چند روزی که خدمت ایشان بودیم، یک گل گویش، یک گفته کوتاه می شنیدیم و آویزه گوش مان می شد. واقعیت این است که آن گفتن، محصول زندگی بود. این جور نبود که فکر کنید یک نفر رفته بود جنوب، جای خوبی پیدا کرده بود و دور از رسانه ها و مشهورات زمانه، حرف های خوبی برای گفتن پیدا کرده بود. نه! اصلا کار حاج عبدالله والی حرف زدن نبود. ما از ایشان حرف یادمان نیست، چیزی که یادمان هست، عمل و اخلاص ایشان است.

همه چیزهایی که ما به آن نشانه های توسعه یافتگی یک منطقه محروم می گوئیم، عمده آن در بشاگرد انجام شد، آن هم با آن موقعیت جغرافیایی، سختی مسیر و گرفتاری های زیادی که بود. می شود گفت یکی از کارنامه های درخشان سازندگی در نظام جمهوری اسلامی آنجا شکل گرفت. اما کار اصلی حاج عبدالله این بود که آدم ساخت. فلز وجود آدم ها را تغییر داد. کار حاج عبدالله کیمیاگری بود. مس وجود آدم ها را به طلا تبدیل می کرد. در هر آدمی، گوشه ای می یافت و در همان گوشه سرمایه می گذاشت، تا آن گوشه مفرغی به گوشه زرین تبدیل شود و رشد کند و درخشش یابد. کار مهم حاج عبدالله





گفت و گو با محسن مومنی؛ مدیر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی همه کارهای بر زمین مانده هنر انقلاب!

زینب السادات شاه صاحبی - ریحانه فدایی

مدیریت بر مجموعه عریض و طویلی مثل حوزه هنری کار آسانی نیست. به ویژه وقتی که سی و چند سال از عمر آن گذشته باشد، یک سری از آفت‌ها می‌شود پیچک و می‌پیچد به دست و پای همه کارها و طرح‌ها و برنامه‌های آن سازمان و به این راحتی‌ها هم باز نمی‌شود. و البته مدیریت بر مجموعه‌ای که اساس شکل‌گیری آن سر و سامان دادن به فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی با مختصات دقیق این ترکیب چند کلمه‌ای بوده، علاوه بر اعتقاد عمیق و شناخت درست از این مفاهیم، عزم بلند و صراحت در عمل و خیلی چیزهای دیگر هم می‌خواهد. با محسن مومنی که حدود دو سال است میهمان دفتر ریاست در طبقه پنجم ساختمان مدرن حوزه هنری شده است، از کم و کیف کار در این مجموعه گفتیم و آقای مدیر هم گفت: خودمان را مسؤول همه کارهای بر زمین مانده هنر انقلاب می‌دانیم و ...



انقلاب اسلامی محصول فرهنگ عاشورا است و تلاش ما زنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا است.

■ عمومی هم می گفتند، رسماً معتقد بودند هنر دینی مخاطب ندارد!

بله، ما فکر می کردیم اشکال هایی در کار هست که اگر برطرف شود، مخاطب خود را جذب می کند. مثلاً اشکال هایی در توزیع یا چاپ بود، یا باید برای نویسندگان فضای فراهم می شد. همه دوستان کمک کردند و این اتفاق افتاد. بخش ادبیات حوزه هنری در دو سال آخر مدیریت آقای زم، ۶ کتاب منتشر کرده بود و همان طور که گفتیم در این بخش مشکل داشتیم. یک بخش مشکل در داخل سازمان بود، بخش زیادی از بیرون بود. مدت زیادی طول نکشید که بازسازی شد و هنرمندان مورد اعتماد مردم به اینجا مراجعه کردند و کار آوردند و... امروز می توان گفت بهترین نشر در کشور است؛ نه فقط در باره انقلاب اسلامی، در همه موضوع ها، این را می توانیم ثابت کنیم.

غرض اینکه؛ این اتفاق ابتدا در ادبیات افتاد و دوستان به خودباوری رسیدند. امیدوار بودیم در بخش های دیگر هم به این سمت پیش برویم و انتظار از ما این بود. شاید به همین دلیل این مسوولیت را برعهده ما گذاشتند. به هر حال تلاش مان در این راستا بوده که ثابت کنیم ادبیات و هنر انقلاب مخاطب دارد، آن را به بهترین نحو ارایه کنیم و از کارهای نامربوط به ما و انقلاب اسلامی پرهیز کنیم. شاخص ها و موضوع های مربوط را هم مشخص کردیم.

■ در همه حوزه ها؟

بله، مثلاً یکی از موضوع های حوزه هنری انقلاب اسلامی با گرایش به بیداری اسلامی است. این حرف یک سال اخیر مان نیست. یعنی از جلسه معارفه روی بیداری اسلامی حساب باز کرده بودیم. موضوع دیگر دفاع مقدس است که هنوز خیلی حرف برای گفتن دارد. دفاع مقدس فرصتی پیش آورد که دنیا با هویت مردم ایران آشنا شد. آن هویت همچنان وجود دارد و مربوط به دوره محدودی نبوده.

موضوع های دیگر تاریخ و تمدن اسلامی، خانواده با نگاه اسلام و سنت های ایرانی و عدالت و پیشرفت است. این ها موارد اصلی است و هر چه غیر این باشد، فرعی است و حوزه به آن ها نمی پردازد. شاخص هایمان را هم مشخص کردیم. سعی کردیم در بخش بین الملل فعال تر باشیم. هنوز خیلی کار داریم. بخش آموزش را فعال تر کردیم.

به وقوع جنگ تحمیلی و انقلاب اسلامی و فضای ایثار و شهادتی که بر کشور حاکم می شود، حوزه هنری هم به این سمت می رود. بعد از جنگ؛ در دوره سازندگی شرایط جامعه و توجهی که به امور دنیوی صورت گرفت و فضای رفاه طلبی در کشور باب شد، روی حوزه هم تأثیر بدی گذاشت. مجدداً در دهه ۸۰ جامعه به سمتی برگشت که لازم بود. در این دوره دوباره در آثار حوزه هنری نگاه به آرمان هاست. الان هم در این دوره قرار داریم. امیدواریم با توجه به هدف هایی که حوزه هنری بر اساس آن شکل گرفته، در این راه باشیم و از آن دور نشویم و اگر انحرافی در مسیر حوزه پیش آمده، اصلاح شود.

■ شما چه کردید؟ در این مدت که آمدید، برای رسیدن به این فضا چه کردید؟

پیش از اینکه در این مسوولیت قرار بگیرم، در بخش ادبیات حوزه هنری بودم. اصلاحات حوزه هنری در بخش ادبیات، از همان جا شروع شد. آثار حوزه هنری به ویژه کتاب هایش، در جامعه مطرح اند و تحولی در ادبیات کنونی انقلاب به ویژه حوزه دفاع مقدس صورت گرفته است. این از بخش ادبیات حوزه هنری شروع شد. تیمی که آنجا بود - که من هم یکی از اعضای آن بودم، نمی گویم موثرترین شان بودم، چون مسوولیت داشتم، احتمالاً کارها بیشتر به نام من شناخته می شد - این حرکت را شروع کردند. اتفاقی که افتاد، اتفاق بزرگی بود. فراموش نکنید درباره دوره ای صحبت می کنیم که ادبیات انقلاب اسلامی تقریباً سیر قهقراپی می پیمود. تیراژ کتاب ها حدود ۱۲۰۰ جلد بود. تعداد زیادی از نویسندگان ما دیگر نمی نوشتند. آن ها که برای دفاع مقدس می نوشتند، ضد جنگ می نوشتند. انتشارات حوزه هنری بخش بسیار ضعیف حوزه بود و عملاً وجود نداشت.

خلاصه در این شرایط ما دوستان وارد کار شدیم. البته ما در حوزه بزرگ شده بودیم و حالا شرایطی فراهم شده بود تا به آنچه اعتقاد داشتیم، عمل کنیم. اعتقاد ما این بود که ادبیات و هنر انقلاب اسلامی مخاطب دارد. این حرف الان خیلی راحت است، اما آن موقع این طور نبود. بزرگانی بودند که به ما توصیه می کردند مسیر و موضوع کارتان را عوض کنید، این نوع ادبیات مخاطب ندارد.

برگزاری
جشنواره برای
ما افتخار نیست.
حوزه باید نیرو
تربیت بکند که خدا
را شکر می کند،
همه هم این را قبول
دارند



شکل گیری حوزه هنری، یک کار تاسیسی در فضای فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی بود و بیشتر کارهایی که در سال های ابتدایی در حوزه



هنری انجام شد، در زمینه های مختلف نمونه های دقیقی برای هنر انقلاب بود. اما میزان غلبه این فضا در سی و چند سالگی که از عمر حوزه می گذرد، متفاوت بوده، شما از زمانی که آمدید برای احیای این نگاه در حوزه چه کردید؟

بله، حوزه هنری در این ۳۳ سال دوره های مختلفی داشته و معمولاً تابع فضای عمومی جامعه بوده؛ در دهه اول نگاهی آرمانی به مولفه های انقلاب اسلامی، هنر دینی و... دارد. در دوره ای با توجه

در حال ساخت است و فیلم‌ها و سریال‌هایی که ساخته می‌شود، علاوه بر اینکه روح کلی آن درباره نهضت عاشورا است، جزییاتش هم خالی از این نخواهد بود. یعنی اساساً فرهنگ عاشورا در جامعه ما غالب است.

■ مثل کدام کارها؟

مثلاً پروژه «دا» که درباره‌اش صحبت شده، فعلاً منوچهر محمدی به عنوان تهیه کننده و همایون اسعدیان در مقام کارگردان روی آن کار می‌کنند. کار دیگر «شنام» است که مراحل ساختش را می‌گذرانند. آن هم مربوط به دفاع مقدس است. «حرمان هور» با پرداخت از کتابی با همین نام، درباره زندگی شهید احمد رضا احدی در مرحله نگارش فیلمنامه است. اخیراً تعدادی از کارگردان‌ها برای ساخت فیلمی براساس کتاب «نورالدین؛ پسر ایران» داوطلب شده‌اند.

بخش دیگر کار ما به ساخت آثار مستند مربوط می‌شود چون بعضی از مفاهیم بیشتر مناسب قالب مستند است. در این بخش کارهایی درباره بیداری اسلامی انجام شده است.

بخشی از سیاست‌ها هم به توزیع و اکران مربوط می‌شود؛ فیلم خوب، باید خوب اکران شود. در فیلم «به حبه قند» این تجربه را داشتیم و موفق بودیم. این اتفاق جدیدی بود که قبل از این، حوزه به این شکل وارد نشده بود. علاوه بر این کار بازسازی سینماها را هم انجام می‌دهیم. باید شرایطی فراهم کنیم که خانواده‌های متدین راحت به سینما بروند. الان متأسفانه این طور نیست.

■ مدل تعامل حوزه در این کارهای اقتباسی چطور است؟ تا چه مرحله‌ای با عوامل تولید همراهید؟
حتماً کارهای کارشناسی صورت می‌گیرد.

■ در جشنواره سال گذشته کسانی که اتفاقاً کارهای خوبی تولید نکرده بودند، اعتراض می‌کردند که این جشنواره، جشنواره کارهای سفارشی است و وقتی کار سفارشی است، اثر ندارد و... به نظر شما مدل درست این تعامل چیست؟

هنرمند به ویژه در حوزه سینما نباید چنین حرفی بزند. کسی که توقع دارد نظام صدها میلیون تومان برای کار او هزینه کند، طبیعتاً نمی‌تواند انتظار داشته باشد هر چه خودش می‌پسندد، بسازد. چون دوستان ما فیلسوف و متفکر نیستند، با سعدی و فردوسی و نظامی که طرف نیستیم، آدم‌هایی مثل خودمان هستند. با توجه به اینکه سینما محصول کار فردی نیست، یک کار جمعی

پوستر جشنواره فیلم‌های صد تاییه ای



حوزه بماند. در چهار «عصر سوره» که برگزار شد، بچه‌های تجسمی از بقیه بالاتر بودند، هم در دفاع مقدس که سال گذشته بود و هم در عاشورا، کارهای دوستان بیشتر مورد توجه قرار گرفت.

■ در سیاست‌های سینمایی چطور فضای حمایت یا تولید فرهنگ عاشورا را ایجاد می‌کنید؟ نه فقط حمایت مالی، به لحاظ محتوایی، فضای دیده شدن و تربیت نیرو ...

انقلاب اسلامی محصول فرهنگ عاشورا است و تلاش ما زنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا است. در روزگار ما خدا توفیق داد و به نهضت انقلاب اسلامی منجر شد که یک نهضت فراگیر و پیشرو است. هر چه بتوانیم در این حوزه‌ها فعال باشیم، قطعا در خدمت نهضت عاشورا هستیم. با این نگاه، در سال‌های اخیر کارها معمولاً در همین سمت و سو بوده، همان طور که گفتیم، بخشی از کار در حوزه دفاع مقدس است. کاری که انجام شد، تولید آثار اقتباسی در سینما بود. فقری که در بخش محتوا در سینما داریم، معمولاً به فیلمنامه برمی‌گردد. فرضیه ما این بود که حوزه هنری در این بخش قوت دارد و مردم هم به ویژه در حوزه کتاب، اقبال نشان دادند. الان تعدادی از کارها با موضوع دفاع مقدس

الان در این بخش اتفاق‌هایی که در حوزه می‌افتد، کم نظیر است و بزرگانی هستند که می‌گویند، بی نظیر است. کسانی که اینجا آموزش می‌بینند، حتماً در آینده خیلی حرف‌ها برای گفتن خواهند داشت. فکر می‌کنم این مسیرها را درست رفتیم. در هر بخشی کارهای جدید با نگاه جدید داشتیم. از همه مهم‌تر؛ تلاش کردیم در بحث‌های نظری مربوط به ادبیات و هنر انقلاب اسلامی کار کنیم. بحث‌های جدیدی که مطرح می‌شود، مثل «پیش همایش هنر و تمدن شیعی» در همین راستا است.

■ مطالبی که درباره انتشارات حوزه گفتید، تقریباً برای همه محرز است. چرا حوزه در زمینه‌های دیگر هنوز به این جایگاه نرسیده، مثلاً حوزه‌های تجسمی، نقاشی و سینما و...؟
خب ادبیات حوزه هنری به اندازه ۱۰ سال از بقیه جلوتر بود. اینجا دنبال مقصر نمی‌گردیم که چرا بخش‌های دیگر پیشرو نیست. مشکل در هنرمندان بوده یا مدیریت، به هر حال ۱۰ سالی از بخش ادبیات عقب افتادند. تلاش

می‌کنیم این فاصله هرچه سریع‌تر کم شود. به ویژه در هنرهای تجسمی که وارد زندگی مردم شده است. در یکی - دو سال اخیر دیدید این طور نبود که دوستان ما فقط تابلو بکشند و در انبار

ما به جوانان اعتماد می‌کنیم و البته آن‌ها گاهی اشتباه می‌کنند، مگر بقیه اشتباه نمی‌کنند؟
حواس ما باید بیشتر جمع باشد

پوستر جشنواره فیلم رویش



این یک ابتکار است که متعلق به حوزه هنری است. ما به جوانان اعتماد می‌کنیم و البته آن‌ها گاهی اشتباه می‌کنند، مگر بقیه اشتباه نمی‌کنند؟ حواس ما باید بیشتر جمع باشد.

■ اینکه جشنواره رویش و صد در کلیت ماجرا، خوب و پرمخاطب است، درست، اما خب چنین جشنواره‌ای را مثلاً شهرداری هم می‌تواند برگزار کند. فرق کاری که حوزه هنری انجام می‌دهد با کارهای دیگران چه باید باشد؟ شهرداری احتمالاً نمی‌تواند این کار را بکند، وگرنه برگزار می‌کرد.

■ نگاه کلی حاکم بر جشنواره را عرض می‌کنم، منظورم یک نهاد مشخص نیست. در این جشنواره‌ها شاخصه‌ای نمی‌بینیم که بگوییم این کار را حوزه هنری انقلاب اسلامی انجام داده.

ما خودمان را مسؤول همه کارهایی می‌دانیم که در هنر انقلاب اسلامی روی زمین مانده. اگر دیگران برگزار می‌کردند، ما وارد نمی‌شدیم. اگر با موضوع اخلاق جشنواره برگزار می‌کردند، ما وارد نمی‌شدیم. الان موضوع اخلاق شعار شده ولی دو - سه سال پیش کجا از اخلاق صحبت می‌شد؟ البته الان هم با کمک

است. با اینکه جشنواره بین‌المللی نیست، توانسته فراتر از جشنواره خودمان برود. سال گذشته فقط در یک بخش فراخوان بین‌المللی دادند و با اینکه فرصت کم بود، خیلی استقبال شد.

این جشنواره برخلاف جشنواره‌های دیگر، فعال است. دایم استاندانی از دبیرخانه به استان‌ها اعزام می‌شوند و با جوان‌های علاقه‌مند جلسه دارند. در این زمینه کتاب تولید شده و نظر صاحب‌نظران درباره سینمای دینی جمع‌آوری شده. در این

دو سال که توانستیم در جشنواره شرکت کنیم، دیدیم که جشنواره پرمخاطب و شلوغی است.

جشنواره فیلم صد هم یک جشنواره ابتکاری است که همه باید در فرصت صد ثانیه حرف‌شان را بزنند. بیشتر آثار در حوزه اخلاق بوده. این کار هنر و ابتکار می‌خواهد و اتفاقاً نزدیک به حکمت است، به سنت‌های هنری ما هم نزدیک‌تر است. این جشنواره در طول ۸ سال گذشته به همت بچه‌های مسلمان دانشگاه امام صادق علیه السلام و مدرسه شهید مطهری اداره شد و کارشان هم انصافاً خیلی خوب

بود، کسانی که سینما و رسانه را می‌شناسند، برای این جشنواره احترام قایلند.

من با کلیت جشنواره صد موافقم. حتماً این جشنواره سال‌های بعد هم ادامه خواهد داشت.

کسی که توقع دارد نظام صدها میلیون تومان برای کار او هزینه کند، طبیعتاً نمی‌تواند انتظار داشته باشد هر چه خودش می‌پسندد، بسازد

است. در حالی‌بود که شاید قبلاً این جماعت باشد، چطور فیلم ساخته می‌شود؟ کارگردان پول را می‌گیرد و هر چه بخواهد می‌سازد یا موضوع مشخص می‌شود و درباره این موضوع حرف می‌زنند و تصمیم می‌گیرند، بعد مشخص می‌شود چه کسی بسازد؟ البته ما سعی می‌کنیم با کسانی کار کنیم که به کاری که قرار است انجام شود، اعتقاد داشته باشند. اگر معتقد نباشند، بله، کار سفارشی - سفارشی به معنای بد - خواهد بود. بسیاری از کارهای خوب سفارشی بودند، شاهنامه هم سفارشی بوده اما مهم این است که هنرمند اعتقاد داشته یا نه.

■ نمی‌خواهیم وارد مصداق‌ها بشویم اما مثلاً سال گذشته دو کار سینمایی سفارشی، همزمان اکران شد. هر دو کارگردان هم به کارشان اعتقاد داشتند اما یکی به شدت شکست خورد. تفاوت این دو نتیجه از کجاست؟ ظاهراً فقط اعتقاد مطرح نیست، ریزه کاری‌های دیگری هم دارد، نه؟

یکی از دلایل شکست فیلمی که می‌گویید، شرایط بد اکران بود که اگر در این بخش کار می‌کردند، قطعاً این وضع به وجود نمی‌آمد و مورد توجه مردم قرار می‌گرفت. ما وقتی سراغ کارگردانی می‌رویم، ابتدا پذیرفتیم که این فرد در کار خود درجه یک است. سراغ هر کسی نمی‌رویم. نکته دیگر اینکه در مرحله تولید و فیلمنامه بین عوامل اصلی باید تعامل خوبی باشد و در مرحله توزیع هم باید به همه این‌ها توجه داشت.

■ بعضی از کارها و برنامه‌هایی که اینجا انجام می‌شود، با انتظاری که از حوزه می‌رود، خیلی هماهنگ نیست؛ مثلاً جشنواره رویش یا فیلم صد که ظاهر ادراست‌های اجرایی آنها تغییری به وجود نیامده. این اتفاق‌ها کجای سیاست‌های شما قرار می‌گیرد؟

جشنواره فیلم رویش، جشنواره فیلم دینی است. زمانی این جشنواره به راه افتاد که به این موضوع در کشور بی‌توجهی می‌شد. دلیل نمی‌شود حالا که همه توجه می‌کنند، جایی را که پیشگام بوده، تعطیل کنیم. ضمن اینکه این جشنواره، جشنواره تأثیرگذاری است.

■ از چه نظر؟

نوع نگاه به فیلم دینی را تعریف کرده و جهت داده و با این نگاه فیلم‌های زیادی تولید شده. توانسته کسانی را که وارد این حوزه می‌شوند، جذب کند. تأثیر جشنواره روی بعضی از برگزیدگان که دوستان در جاهای دیگر آن‌ها را به کار می‌گیرند، مشخص

دفاع مقدس فرصتی پیش آورد که دنیا با هویت مردم ایران آشنا شد. آن هویت همچنان وجود دارد و مربوط به دوره محدودی نبوده



اتفاق فکر

بسیاری از مراکز برگزار می‌شود و ما در واقع محوریت داریم. جشنواره صد با پنج - شش ارگان همکاری دارد. رویش هم با چند مرکز همکاری دارد. اگر بقیه جاها این کارها را انجام می‌دادند، ما سراغ کارهای دیگری می‌رفتیم.

■ مساله فضای کلی جشنواره است، بیشتر فیلم‌های جشنواره رویش در همان حال و هوای رایج دین و ایمان سهل و ممتنع محفلی و سینمای معناگرا و ... سیر می‌کنند و نسبت جدی با گفتمان انقلاب اسلامی که حوزه هنری متولی آن است، ندارد، چرا؟

اتفاقا فیلمی که سال قبل برگزیده شد، درباره یک خانواده جانباز بود که در واقعه سردشت شیمیایی شدند. زن این خانواده فرزندانش را به سامان رسانده، کفر هم نمی‌گوید، فکر می‌کند این تاوانی است که برای آزادی و استقلال کشور می‌پردازد. این فیلم برتر سال قبل جشنواره رویش است؛ ارتباطش با انقلاب و خدا و ... هم مشخص است.

■ من فضای کلی جشنواره را عرض می‌کنم، شما مصداق می‌گویید.

خب شما فضا را اشتباه تعریف می‌کنید، مثلاً امسال فیلم «مشتی اسماعیل» انتخاب شد، فیلمی که بعد از آن در جشنواره عمار مطرح شد. این فیلم که برای آن جشنواره تولید نشده بود، منظورم این است که فیلم‌هایی با این نگاه انتخاب می‌شود. در زمان جشنواره هم بهترین بحث‌ها درباره فیلم دینی توسط استادان حوزوی و دانشگاهی مطرح می‌شود که این‌ها جزو وظایف حوزه هنری است.

■ شما به جشنواره عمار اشاره کردید، خوب روح

کلی حاکم بر جشنواره عمار، گفتمان انقلاب اسلامی است، این فضا در همه آثارش مشهود است، انتظار می‌رفت علم چنین جشنواره ای را حوزه هنری بلند کند. مگر ما نکرده بودیم؟

■ نکردید که جایش خالی بود. اگر این کار انجام می‌شد، مثل عمار با اهلیش ارتباط برقرار می‌کرد، درست است؟

به آن‌ها تبریک می‌گوییم، ولی اتفاقاً جشنواره ما شلوغ‌ترین جشنواره‌ها از نظر مخاطب است. عصرهای سوره‌ای که ما برگزار می‌کنیم، در واقع نوعی جشنواره‌اند که بسیار هم پر مخاطبند. به ویژه سال گذشته، استقبال مخاطبان بی‌نظیر بود. این‌ها مردم بودند دیگر، مسوولان که نبودند. البته ما خیلی اهل تبلیغ نیستیم و این ضعف ماست.

■ از سیصد فیلم جشنواره عمار، اگر نگوییم همه، بیش از نود درصد آثار در گفتمان انقلاب اسلامی جا می‌گیرد اما در جشنواره رویش و جشنواره فیلم صد این اتفاق نمی‌افتد. چرا؟

فراموش نکنید که موضوع این جشنواره‌ها متفاوت است. آنجا می‌گویند انقلاب اسلامی و در جشنواره رویش می‌گویند سینمای دینی که عرصه گسترده‌تری دارد. از آن گذشته، برگزاری جشنواره برای ما افتخار نیست. من باید تولید بکنم. جشنواره‌ها وسیله‌ای است که به تولید جهت بدهیم. حوزه باید نیرو تربیت بکند که خدا را شکر می‌کند، همه هم این را قبول دارند. لطفاً شأن حوزه را پایین نیاورید، جشنواره‌ها این قدر که شما فکر می‌کنید، مهم نیست.

■ اما خروجی کار شما همین جاها مشخص

می‌شود، نه؟

حضرت آقا درباره کتاب کدام مجموعه چنین اظهار نظرهایی کردند؟

■ بله، درباره محاسن انتشارات حوزه که صحبت شد. اینکه حوزه یک جشنواره دینی به این مفهوم داشته باشد، خیلی دقیق نیست، از حوزه انتظار می‌رود تفاوت فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی و فرهنگ و هنر خنثی و منفعلی که به اسم هنر دینی رایج است را نشان بدهد. آقا می‌فرمایند حوزه باید یک نهاد همیشه حزب‌اللهی باشد. رسیدن به این مطالبه رهبر معظم انقلاب یعنی حاکمیت روح هنر انقلابی بر همه کارهای حوزه، نه فقط یکی - دو فیلم در فلان جشنواره و دو - سه مصداق سینمایی یا یک بخش انتشارات، موافقید؟

حرف شما را درباره رویش قبول ندارم، چون همه فیلم هایش را ندیدید. من که فیلم‌ها را می‌بینم، فکر می‌کنم جوانانی که وارد شدند و تولید کردند در حوزه دین کار می‌کنند. بعد هم ملاک، برگزیده‌های ما هستند. ما که برای فیلم‌های ساخته شده، هزینه نمی‌کنیم. نمی‌توانیم به کسی که خودش هزینه کرده و کار ساخته، بگوییم نیا! ما باید بتوانیم از آنچه انتخاب می‌کنیم، دفاع کنیم. کارگردانان توانمندی که به عنوان داور هستند، معتقدند جوانان ما موفق بودند و اصلاً فکر نمی‌کردند که این‌ها اسلام خنثی و منفعل است! شخصی مثل مجید مجیدی که آدم بی‌عصبی نیست. حوزه هنری در همه بخش‌ها همین مسیر را طی می‌کند. در این دو سالی که ما هستیم، کدام کار مصداق انقلابی نیست؟ تا حالا درباره رزق حلال کاری ساخته شده بود؟ در شرایطی که

هنر در مدرسه عشق نشان دهنده نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی است. هنر در عرفان اسلامی، ترسیم روشن عدالت و شرافت و انصاف و تجسیم تلخکامی گرسنگان مغضوب قدرت و پول است. هنر در جایگاه واقعی خود تصویر زالو صفاتی است که از مکیدن خون فرهنگ اصیل اسلامی،

اسلام ائمه هدی - علیهم السلام - اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانه خوردگان تاریخ تلخ و شرم آور محرومیت‌ها باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون‌آشام و نابود کننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهان بی‌درد و در یک کلمه « اسلام آمریکایی » باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم
خون پاک صدها هنرمند فرزانه در جبهه‌های عشق و شهادت و شرف و عزت سرمایه زوال ناپذیر آن گونه هنری است که باید، به تناسب عظمت و زیبایی انقلاب اسلامی، همیشه مشام جان زیبا پسند طالبان جمال حق را معطر کند. تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل دهنده اسلام ناب محمدی - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم -

تارسوایی مدعیان
هنر بی‌درد...



اعتقاد ما این بود که ادبیات و هنر انقلاب اسلامی مخاطب دارد اما بزرگانی به ما توصیه می‌کردند مسیر و موضوع کارتان را عوض کنید، این نوع ادبیات مخاطب ندارد

آموزش می‌بینند که تلاش می‌کنیم این تعداد را به ۲ هزار نفر برسانیم.

■ این دوره در همه موضوع‌ها برگزار می‌شود؟
اولویت اول ما هنرهایی است که مخاطبان زیادی دارند و بیشتر مورد توجه جوانان هستند و می‌توانیم بیشتر از آن‌ها بهره‌مند شویم.

■ در بخش حمایت از هنرهای تجسمی چه کارهایی می‌کنید برای اینکه مثلاً کارهای خوبی که در زمینه نقاشی و طراحی پوستر انجام می‌شود، محدود به جشنواره و نمایشگاه نشود؟
تلاش‌مان این است که هنرهای تجسمی را وارد زندگی مردم کنیم.

■ این کار را کرده‌اید؟
بله، مثلاً جشنواره پوسترهای عاشورایی که برگزار می‌شود، محصولانش کتاب می‌شود و نمایشگاه برگزار می‌شود.

■ در مقایسه با نمونه‌های ضعیفی که در بیلبوردهای مناسبی در شهر استفاده می‌شود، برخی از این کارها حیف است که دیده نشود، نمی‌شود مثلاً در تعامل با سازمان‌های دیگر این کارها را به‌منظر و مرعای مردم برسانید؟

سال گذشته با همکاری شهرداری پوسترهای عاشورایی در خیلی از نمایشگاه‌ها دیده شد و در شهر هم استفاده می‌شود. سازمان‌های دیگر هم باید با ما همکاری کنند، برای اینکه این کارها بهتر منتشر شود و به همه جا برسد، چون وسیع‌تر نمی‌رسد که در همه خیابان‌های تهران بیلبورد بزنیم.

بزرگان هم بهره می‌گیرند. سعی کردیم سایت‌های حوزه را هم فعال‌تر کنیم.

■ کار نشریه‌های دیگر در چه مرحله‌ای است؟ چه برنامه‌ای برای آنها دارید؟ الان یک سال و اندی از تعطیلی مجله شعر گذشته...

نشریه شعر در زمان خودم راه افتاد اما نتوانست موثر باشد. بیشتر انتقادها از طرف دوستان شاعر بود، نشریه مورد پسندشان نبود. الان هم کارهای نشریه جدید در حال انجام است و امیدواریم سال آینده منتشر شود. اما لزوماً این نشریه همان نخواهد بود که برخی دوستان می‌خواهند. سعی می‌کنیم طوری باشد که همه دوستان قبول داشته باشند و حرف حوزه را هم در عالم شعر بزنند.

■ گفتید برای تربیت نیرو دوره‌های آموزشی برگزار کرده‌اید، ظاهراً حداقل در حوزه سینما دوره‌های خوبی هم دارید. کی قرار است محصول را درو کنید؟

متأسفانه کشور ما در آموزش هنر با موضوع انقلاب اسلامی موفق نبوده. حوزه هنری در دهه اول آموزش‌های استاد-شاگردی داشت. بعد به دانشگاه‌ها و هنرستان‌ها منتقل شد که خیلی جواب نرفتیم. زمانی چشم باز کردیم که با خلأ نیرو مواجه بودیم. منظورم پرسنل حوزه نیست. مساله کل نهادهای فرهنگی است. کسانی که ذوق هنری دارند، به اولین جایی که مراجعه می‌کنند، حوزه است. ما هم از این بابت خدا را شاکریم اما مساله فراتر از حوزه هنری است. الحمدلله کسانی به کمک ما آمدند که دغدغه آموزش داشتند و با تجربه هم بودند. حدود ۲۰۰ نفر در این دوره‌ها

همه دنبال چیزهای دیگر هستند، حوزه درباره رزق حلال فیلم ساخت - سیب و سلما - که زیر موضوع خانواده است. کار ما که فقط سینما نیست، یکی از گرفتاری‌های ما این است که فقط سینما را می‌بینند.

■ خب فیلم مخاطب گسترده‌تری دارد!
بودجه حوزه این‌قدر نیست که سالی ۱۰-۱۵ فیلم بسازد. نهایتاً دو یا سه فیلم! فیلم‌هایی هم که الان می‌سازیم درباره دفاع مقدس و بیداری اسلامی است که در خارج از کشور در حال ساخت است. دوستان ایده‌آل‌هایی در ذهنشان هست، اما باید اجازه بدهید که حوزه هم کارهایش را انجام بدهد.

■ نشریه‌های حوزه الان در چه وضعی هستند؟ فعلاً نشریه‌های حوزه را به سوره اندیشه تقلیل دادیم.

■ چرا؟
احساس می‌شد نیازی به نشریه‌های دیگر نیست و سوره هم فعلاً تنها نشریه تأثیرگذار ماست.

■ چطور تشخیص دادید نیازی نیست؟ مثلاً نشریه شعر فکر می‌کنم یکی از معدود نشریه‌های تخصصی شعر در کشور بود...

خب نشریه شعر سازوکار درست و حرفه‌ای نداشت و خوب نتیجه نگرفت. زمان لازم است تا به آن ساز و کار برسیم. نمی‌خواهیم چیزهایی منتشر کنیم که از دهه‌ها برگردند. الان سوره نشریه‌ای است که مورد اقبال مخاطبان‌ش است و حرفه‌ای کار می‌کند. به مسایل روز در عالم اندیشه پاسخ می‌دهد. جوان‌ها آن را اداره می‌کنند اما از نظر



مقدس این‌گونه بودند تا به ملا اعلای شتافتند. برای خدا و عزت و سعادت مردم‌شان جنگیدند و در راه پیروزی اسلام عزیز تمام مدعیان هنر بی‌درد را رسوا نمودند. خدای‌شان در جوار رحمت خویش محشور گرداند.

۶۷/۶/۳۰

روح الله الموسوی الخمینی

صحیفه نور - جلد بیست و یکم -

صفحه ۱۴۵

فرهنگ عدالت و صفا، لذت می‌برند. تنها به هنری باید پرداخت که راه ستیز با جهان‌خواران شرق و غرب و در راس آنان، آمریکا و شوروی را بیاموزد. هنرمندان ما تنها زمانی می‌توانند بی‌دغدغه کوله‌بار مسوولیت و امانت‌شان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردم‌شان بدون اتکا به غیر، تنها و تنها در چهارچوب مکتب، به حیات جاویدان رسیده‌اند. و هنرمندان ما در جبهه‌های دفاع

ادای احترام به مرحوم منذر به پاس تاریخ نگاری منصفانه

تاریخ را بادی‌ن و ایمانش می نوشت



حجت الاسلام
ابوالحسنی مشهور به «منذر»
از نویسندگان و مورخان
تاریخ اسلام و ایران، فرزند
شیخ محمد بود و ۲۲ آذر

سال ۱۳۳۴ در غرب تهران متولد شد. پس از تحصیلات ابتدایی، در سال ۱۳۴۷ به تحصیل در رشته «ماشین افزار» پرداخت و دوره چهار ساله آن را در خرداد ۱۳۵۱ به پایان برد. سپس در اداره مخابرات استخدام شد و به طور همزمان، شب‌ها در هنرستان شماره سه تهران در همان رشته ادامه تحصیل داد تا اینکه چندی بعد به اتهام بحث‌های سیاسی در محیط کار و مدرسه، مجبور به استعفا شد.

اشتغال بعدی وی پرداختن به کار فنی آزاد بود که با تحصیل شبانه در هنرستان همراه بود. خرداد ۵۴ دیپلم فنی‌اش را گرفت و همان سال در کنکور سراسری دانشگاه تهران شرکت کرد و با رتبه عالی در رشته مهندسی صنایع دانشگاه علم و صنعت تهران قبول شد.

اما دوران دانشجویی او سه ماه بیشتر طول نکشید و با ارشاد و درخواست حجت الاسلام موسوی همدانی از روحانیون مبارز شهرداری و با تشویق

پدر از دانشگاه انصراف داد و برای تحصیل علوم دینی روانه حوزه علمیه قم شد. در مدرسه حقانی که در آن زمان شهید آیت الله قدوسی مدیریت آن را عهده دار بود، برای تحصیل مشغول شد و پس از مدت کوتاهی، به طور آزاد در حوزه علمیه قم به ادامه تحصیل پرداخت.

او در قم از محضر استادان به نامی از جمله حضرات آیات؛ مرحوم حاج شیخ جواد تبریزی، وحید خراسانی و جعفر سبحانی بهره برد. در همین سال‌ها به صورت پیگیر به تألیف کتاب و تنظیم مقاله در حوزه‌های مختلف فرهنگ اسلامی و تاریخ ایران و جهان پرداخت و در همان چند کار اول نشان داد در تحقیق و پژوهش نگاهی دقیق و منحصر به فرد دارد.

«سیاه پوشی در سوگ نور» عنوان کتاب دیگر از مرحوم منذر است که بحث فقهی پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم علیهم السلام در آن تبیین می‌شود. او در چاپ دوم این کتاب که از نظر صاحب نظران این حوزه در موضوع خود بی نظیر است، مقدمه‌ای دارد که کاملاً از منابع اهل تسنن روایت شده است.

«محمد رجبی دوانی» پژوهشگر و استاد فلسفه دانشگاه تهران درباره مرحوم منذر می‌گوید: او تاریخ نگاری حق بین بود که سعی داشت بدون پیش داوری به تاریخ نگاه کند. شخصی مانند او نکاتی از تاریخ کشف می‌کرد که بسیار عجیب بود؛ او معتقد بود غرب از راه قلب در دل‌های مانفوذ کرد بعد سلطه سیاسی پیدا کرد.

«موسی حقانی» مدیر مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران کار بزرگ ابوالحسنی را بازنگری و بازنگاری تاریخ معاصر ایران می‌داند و می‌گوید: وزن دادن به برخی چهره‌ها و نادیده گرفتن برخی چهره‌های دیگر در تاریخ نگاری بعد از مشروطه رواج داشته و اثر سوئی بر تاریخ نگاری

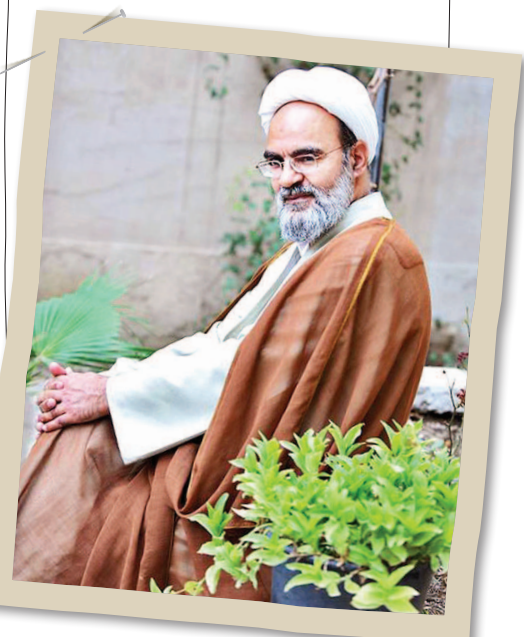
ما گذاشته است. کاری که منذر کرد این بود که در مطالعات خود این وزن دادن‌ها را بر هم زد. ایشان جایگاه واقعی روحانیت را در تاریخ تحولات ایران روشن کرد. اصلاح دیدگاه‌ها در خصوص وقایع و شخصیت‌های تاریخی از جمله کارهای مهم دیگر منذر بود. از جمله آثار چاپ شده مرحوم ابوالحسنی منذر می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد:

«هجرت: ضرورت جاویدان تکامل، بررسی قرآنی و روایی توکل»، «سکوت: زمینه ساز باز کاوی و باز سازی تکامل»، «سکوت: گذرگاه تجهیز»، «مهارت بر سر کشی نفس»، «نگاهی به اصل ولایت فقیه»، «تحلیلی سیاسی - اجتماعی از فلسفه و ضرورت ولایت فقیه و دموکراسی ارشاد شده»، «تبیینی از فلسفه سیاسی - اجتماعی - اخلاقی - فرهنگی - فرقه‌ای»، «تحلیلی از نقش سه گانه شهید شیخ فضل الله نوری در نهضت تحریم تنباکو»، «نگاهی به ابعاد گوناگون جنگ صلیبی غرب با اسلام»، «پایداری تا پای دار: سیری در زندگینامه علمی - معنوی - اجتماعی و سیاسی

شهید شیخ فضل الله نوری»، «آینه دار طلعت یار: سیری در زندگانی و افکار ادیب پیشاوری»، «تراز سیاست: جلوه‌هایی از سیاست و مدیریت شیخ انصاری»، «سیاه پوشی در سوگ ائمه نور علیه السلام، ریشه‌های تاریخی و مبانی فقهی»، «آیت الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی پرچمدار عرصه جهاد و اجتهاد»، «مهاتما گاندی: همدلی با اسلام و همراهی با مسلمین»، «بوسه بر خاک پی حیدر»، «دیده بان بیدار»، «اندیشه سبز و زندگی سرخ»، «آخرین آواز قو»، «خانه بر دامنه آتشفشان» و...

حجت الاسلام علی ابوالحسنی منذر در سوم اسفند سال ۱۳۹۰ بر اثر عارضه قلبی به دیار باقی شتافت.

مرحوم ابوالحسنی
منذر معتقد بود
غرب از راه قلب
در دل‌های مانفوذ
کرد، بعد سلطه
سیاسی پیدا کرد



یادی از مترجم و مفسر قرآن، نویسنده، پژوهشگر و...

اولین گزارش گر سخنان امام خمینی



چاپی متعددی است که تعداد آن هابه ۱۱۰ جلد می‌رسد. برخی از این آثار به زبان‌های زنده جهان مانند انگلیسی، عربی، فرانسه، اردو و ترکی ترجمه و منتشر شده‌اند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حدود ۱۲ سال، در دانشکده‌های مختلف کشور، تدریس کرد و عضو هیات علمی دانشگاه تهران و مدرس دروس معارف اسلامی بود.

یکی از یادگارهای مرحوم عقیقی، نگارش و انتشار متن مذاکرات امام خمینی و علی‌امینی در جلسه دیدار امینی با امام رحمه‌الله علیه در قم بود. انتشار این یادداشت در آن روزگار و در حالی که عقیقی هفده - هیجده سال بیشتر نداشت، بسیار سروصدا کرد و منشأ اثر شد.

عقیقی در رابطه با چگونگی نگارش و انتشار متن این مذاکرات می‌گوید: از کوجه آقا زاده عبور می‌کردم، دیدم جمعیتی به سوی باغ قلعه می‌روند اما قیافه‌ها و پوشش‌هایشان به قمی‌ها شباهت نداشت. حدس زدم بومی نیستند و از جایی دیگر آمده‌اند. کنج‌کاو شدم و از عابری سؤال کردم، گفت: نخست‌وزیر جدید است و برای دیدار با مراجع به قم آمده، الان هم به سوی منزل حاج آقا روح‌الله می‌رود.

خیلی مشتاق بودم بدانم که یک شخص اول سیاست با شخص اول فقاهت چگونه برخورد می‌کنند. می‌خواستم بدانم چگونه با یکدیگر سخن می‌گویند و در این دیدار چه می‌گذرد. پشت سر آن‌ها حرکت کردم و پشت سر رئیس سازمان امنیت قم وارد منزل امام شدم. از پس که عشق داشتم کلمات امام رحمه‌الله علیه را به مردم برسانم و منتشر شود و از سویی دیگر اولین بار بود که چیزی می‌نوشتم، بدون این که به دفتر امام رحمه‌الله علیه مراجعه کنم، گزارش را به هفته‌نامه «ندای حق» فرستادم. سید حسن عدنانی، مدیر مسئول آن هفته‌نامه برخی مطالب - بخشی از سخنان امام رحمه‌الله علیه درباره رضاخان - را حذف کرده بود و در نهایت با تیتیر «دیدار دکتر امینی با آیت‌الله خمینی» چاپ و منتشر کرد و نام من هم به عنوان گزارشگر درج شد.

بعد از آن آقای صانعی، پیشکار حاج آقا روح‌الله آمد و

حجت الاسلام عبدالرحیم عقیقی بخشایشی سال ۱۳۶۱ ه.ق در روستای «بخشایش» در ۶۵ کیلومتری شرق تبریز، در یک خانواده کشاورز متولد شد.



به دلیل علاقه فراوان به تحصیل، زادگاه خود را به عزم تبریز ترک کرد و در مدرسه طالبیه دروس ادبی و مقدماتی را فرا گرفت. سال ۱۳۷۸ به قصد ادامه تحصیل، رهسپار حوزه علمیه قم شد و از محضر استادان بزرگی بهره‌مند شد. دروس سطح را از استادان هم‌زبان خود؛ شیخ احمد پایانی، حاج میرزا یدالله دوزدانی و استاد جعفر سبحانی، دروس عالی به فلسفه و حکمت و فقه را از محضر استادان بزرگوار؛ علامه طباطبایی و شهید مرتضی مطهری و آیت‌الله سلطانی، اصول فقه را از محضر امام خمینی رحمه‌الله علیه، خارج فقه را از محضر آیت‌الله العظمی گلپایگانی و اخلاق و معارف عالی را از آیت‌الله العظمی آخوند ملاعلی معصومی همدانی کسب کرد.

هم‌زمان با تحصیلات حوزوی، در دروس دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، شاخه فقه و مبانی حقوق اسلامی، و دروس دارالتبلیغ اسلامی قم شرکت می‌کرد تا در سال ۱۳۹۱ ه.ق از دانشگاه تهران لیسانس گرفت و از دارالتبلیغ هم پایان نامه تحصیلی گرفت.

پس از کسب تحصیلات عالی حوزه و دانشگاه، زندگی او در دو کلمه خلاصه شد: قلم و قدم. با شوق و علاقه‌ای که در خود می‌دید، رشته نویسندگی و خلق آثار قلمی را تعقیب کرد. این رشته را از سال ۱۳۴۰ ه.ش با جراید معروف آن روز، مانند هفته نامه ندای حق، وظیفه، مجله نور دانش و... آغاز کرد و نخستین تالیفات خود، «نظری به انجیل و تعلیمات مسیحیت» و «همسران رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم» را در سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ نگاشت و در جلسات اسلام‌شناسی زیر نظر دکتر مفتاح به چاپ رساند. در سال ۱۳۵۰ ه.ش به عضویت هیات تحریریه نخستین مجله اسلامی حوزه علمیه قم؛ «درس‌هایی از مکتب اسلام» برگزیده شد و مقاله‌های مختلفی در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی منتشر کرد.

محصول این همکاری، پدید آمدن خمیرمایه آثار

مراپیش امام برد. خدمت امام که رسیدم، تاجشمن‌شان به من افتاد. فرمودند: آقای عقیقی شما هستید؟ گفتم: بله آقا. فرمودند: بارک‌الله، مطالب را خوب نوشتید، من فکر کردم این مطلب را اغیار نوشتند؛ چون برخی از مطالب آن حذف شده است ولی اگر قبل از فرستادن به جریده این گزارش را من می‌خواندم، بهتر بود.

ساخت دو دبیرستان با همکاری مردم در زادگاه خود، ساخت پل بزرگ عباسیه بر رودخانه «لوجان چای»، احداث و مرمت جاده شوشه ۱۴ کیلومتری در مسیر بخشایش به جاده اهر، خرید زمین و پی ریزی دبیرستان صدیقه طاهره سلام الله علیها در بخشایش و ساخت مسجد عباسیه در آذربایجان غربی، اداره انتشارات «نویداسلام» در قم، مغروش کردن حرم مطهر و نوبنیاد حضرت رقیه سلام الله علیها در سوریه با جلب کمک‌های زائران و چاپ بیش از ۱۵ عنوان کتاب تربیتی و معرفی ائمه اطهار علیهم السلام به زبان کرپل از اقدامات فرهنگی - عمرانی مرحوم عقیقی بخشایشی است. وی مؤلف، مترجم و صاحب ۱۵۰ اثر در حوزه تفسیر قرآن، علم رجال و تاریخ اسلام بود. از جمله آثار این عالم فرزانه، طبقات مفسران شیعه، مفاخر آذربایجان، ترجمه تفسیر صافی و ترجمه تفسیر نورالثقلین در ۸ جلد است.

حجت الاسلام عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، مترجم قرآن کریم و مدرس حوزه و دانشگاه ۱۷ فروردین ۱۳۹۱ در سن ۶۸ سالگی در قم در گذشت.

نویسنده «سیب و سلما» از فیلم دینی می گوید و دور جدید تکوین پهلوان پنبه‌های سینما

لنگه کفش در بیابان غنیمت است!

ریحانه فدایی - سمانه توحیدی

در فهرست تولیدات ۱۵-۲۰ سال گذشته سینمای ایران، فیلم‌هایی که سید ناصر هاشم‌زاده، فیلم‌نامه‌نویسش بوده یا دستی در فیلم‌نامه داشته و مشاوره‌ای داده، یک سر و گردن از بیشتر اسامی این فهرست بالاتر است. این نام‌ها را ببینید: بچه‌های آسمان، بید مجنون، باران، زیر نور ماه، رنگ خدا، آواز گنجشک‌ها.

صاحب فیلم‌نامه «سیب و سلما» که در نوبت اکران اردیبهشت امسال روی پرده سینماها رفت هم، ناصر هاشم‌زاده است. راستش را بخواهید ما که وقتی نام او را پای تیتراژ «سیب و سلما» دیدیم، تعجب کردیم. قصد ارزشگذاری نداریم و اصلاً تا آن حد صاحب نظر هم نیستیم اما خروجی آخرین محصول فکری استاد کلاس‌های فیلم‌نامه‌نویسی حوزه هنری در قد و قواره فیلم‌های دیگرش نبود. درست است که درصد قابل توجهی از موفقیت فیلم‌هایی که نام برده شد، حاصل نوع ساخت و پرداخت و تراز فنی آنها است، اما جزییات دقیق «بچه‌های آسمان» و «زیر نور ماه» کجا و ...

پای صحبت آقای نویسنده سینمای ایران نشستیم تا از چند و چون ماجرا باخبر شویم که گفت: ساخت و ساختار فیلم که مشکل دارد، هیچ، متأسفانه چندان هم به فیلم‌نامه مقید نبوده‌اند، اما باز هم در این بیابان سینمای ایران، حرف‌هایی از جنس «سیب و سلما» غنیمت است.

بر اقامه‌کننده نماز ویل نمی‌گویید، چون اقامه‌کننده، شاکله را حفظ می‌کند.

اینجا صورت و معنا با هم است، ولی آنجا که «الذین فی صلوتهنم ساهون» یعنی ناآگاه است و «الذین هم یراعون» یعنی فقط با این سکناس نماز دنبال گرفتن مصوبه است! این شامل «ویل» است. ویل هم بدترین نفرین است.

مفاهیم و مضامین دینی باید در شاکله متناسب با خود ارایه شود. اما چقدر از این شاکله آگاهی داریم؟ این شاکله دو مشخصه ندارد؛ یکی ربا است و دیگری ناآگاهی. پس دارایی‌هایش معرفت و خلوص می‌شود. هنر دینی متکی بر معرفت و آگاهی است و نتیجه این معرفت، اخلاص است. یعنی اگر در هنر دینی چیزی که تجلی می‌کند «و» نباشد، دیگر هنر دینی نیست.

به همین دلیل برداشت از دین یک هنر بزرگ است. به همین دلیل این صورت نیست که بتواند ما را فریب بدهد، شاکله از صورت نیست، «کل يعمل علی شاکلته».

اگر به «او» ختم نشود، هنر دینی نیست

منظور از ساختار فقط فرم نیست و فرم هم همین فرم‌گرایی رایج نیست. گاهی می‌بینید این فرم‌گرایی یک مضمون دینی را تبدیل به یک موضوع روشنفکرانه می‌کند؛ چیزی که با دین نسبتی ندارد. اثر ضد خودش می‌شود و از کار یاس و ناامیدی می‌بارد.

البته گاهی هم ساده‌لوحانه به یک صورت ظاهری از دین بسنده می‌کنیم که این هم خیلی خطرناک است. نماز آنجا که بری از شاکله اصلی خود و همراه با دو قید ناآگاهی و ریا می‌شود، لعنتی است بر نمازگزار؛ «ویل للمصلین» نگفته «ویل للذین یقیمون الصلوه».

«سیب و سلما» در این جهان بی‌معنایی به مثابه لنگه کفشی در بیابان، غنیمت است اما کفایت نمی‌کند.

در تاریخ ما هر وقت از مسایل دینی گفته‌ایم، بهترین زبان را به کار گرفته‌ایم. اگر شاعر مسلمان شعر گفته، در قله گفته و «حافظ» شده. اگر معمار مسلمان بنایی ساخته، بنای خوبی بوده، در نقاشی، در خط، در فرش و... هم حرف‌های یگانه در جهان زده‌ایم. هر جا به هنر پرداخته‌ایم، هر جا با هنر نسبتی داشتیم، آن را در اوج گفته‌ایم، چون اندیشه دینی این قابلیت را داشته که بتواند در یک ساختار متعالی خودش را نشان بدهد.

اما در زمانه‌ای هستیم که همه چیز و به ویژه دین، ساده انگاشته شده است. به همین دلیل موضوع فیلم که دینی باشد، کفایت می‌کند. آقایان در جلسه‌های بررسی فیلم‌نامه می‌پرسند «موضوع فیلم‌تان چیست؟» اگر موضوع دینی باشد، برای‌شان کفایت می‌کند. دیگر نمی‌پرسند فرم و ساختار کارتان چگونه است؟

فرمی که برای بیان یک حرف انتخاب می‌شود، خیلی مهم است، باید صورت اثر هم متعالی باشد.



تصویری از فیلم سیب و سلما



و سلما «می‌شوند باید بدانند در یک مبارزه بزرگ فرهنگی در سطح جهانی قرار گرفته‌اند. نباید قضیه را سهل بگیرند. زمانی که این متن را می‌نوشتیم، حس می‌کردم اگر درست ساخته شود چالش بزرگی ایجاد می‌کند، چون حرفی را می‌زنیم که مبتلا به آن هستیم. به قدری مبتلا هستیم که ۳ هزار میلیاردی می‌برند و نمی‌توانیم کاری بکنیم! بعد گرانی را به گرده مردم تحمیل می‌کنیم. خب هنرمند باید اینجا خودش را نشان بدهد. باید نهیب بزند که چه کار می‌کنی؟ این فرهنگ من است که طلبه تازه کار درس امام صادق علیه السلام باوری پیدا کرده که حتی یک سیب از مال غیر را هم نمی‌خورد. باغ سیب چطور خورده می‌شود؟ جنگل‌ها را چطور می‌شود خورد؟ چه کسی باید صدایش در بیاید؟ سیاسی‌ها؟ انتظار غلطی است! اعتراض باید از طرف اهل فرهنگ باشد نه سیاسی‌هایی که اصلا فکر نمی‌کنند باید در جبهه فرهنگی درست برنامه ریزی کنند.

تغییرات فیلمنامه آزار دهنده است

من درباره شخصیت‌های فیلم، نوع پوشش‌شان، فضای قصه و حتی لوکیشن‌های آن حرف داشتم. تغییراتی که در فیلم‌نامه دادند، آزاردهنده است. اما می‌بینم در برابر کسانی هستیم که حرف‌های دیگر می‌زنند. این مضمون‌های دینی را خیلی

اگر مضامین دینی درست طرح نشود، به آنجا می‌رسیم و این خطر است! بگذارید آن‌ها که آن سوی خط ایستاده‌اند، مقاومت بکنند، اما چه شده که این‌ها که این سو دم از دین و هنر دینی می‌زنند، متوجه مسوولیت‌شان نیستند. مگر چند کار خوب دینی داریم؟ چرا همین‌ها را جدی نمی‌گیریم؟

مقاومت آن‌ها طبیعی است. آن‌ها یاد گرفته‌اند چطور هر کاری را بایکوت کنند یا چطور مضامین دینی را بکوبند. آن جریان سر جای خودش است چون آقایان بودجه به سینما دادند ولی نیرو نساختند. دانشکده ساختند اما برای اندیشه‌های دیگر نیرو ساخته شد. خروجی‌های دانشگاه سوره کجا هستند؟ چه می‌سازند؟ این‌ها به بی‌توجهی در مدیریت برمی‌گردد. باید برای جامعه خودمان هنرمندی بسازیم که؛

هنر آموز کز هنرمندی

در گشایی کنی نه در بندی

اصلا انقلاب اسلامی برای همین بوده، اما به قدری به سمت تولید رفتیم که یادمان رفت تعقل کنیم و بدانیم نیروهایی که پرورش پیدا می‌کنند، دو نسل دیگر، جای دیگر می‌ایستند. بعد این اندیشه در وطن خود غریب می‌شود!

معترض اصلی فساد اقتصادی باید هنرمند باشد

دوستانی که وارد تولید فیلم‌هایی مثل «سیب

هر چه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم

حرف‌های آوینی حوصله می‌طلبد

در زمانه‌ای هستیم که حوصله‌ها برای شنیدن این جنس حرف کم است. این حرف‌ها حوصله می‌طلبد. حرف‌های انسانی مثل آوینی حوصله می‌طلبد. اینکه یارانش چه می‌گویند را کنار بگذارید. بیشترش «هباء منثور» است. ان‌شالله که همه «یارند» ولی خاطره‌ها بیشتر «بار» می‌شود، مخصوصا اگر از سر ناآگاهی یا ریا گفته شود. در عوض کتاب‌های او هست؛ یک اندیشه قابل فهم و درک و حتی قابل نقد. ما یک تجربه ۲۰ ساله بعد از او داریم، باید با این تجربه نقادی کنیم. اسلحه ما در این نقد چیست؟ معرفت. معرفت به چه چیزی؟ به اینکه در اتاق آقا مرتضی چایی می‌خوریم؟ چه ربطی دارد؟ باید دید این آثار چه می‌گویند و از هنر و اندیشه دینی به چه نحوی به اندیشه دینی می‌پردازد.

اعتراض اصلی به موضوع فیلم است نه فرم!

ساختار «سیب و سلما» برای من رضایت بخش نبود. کارگردان که انسان بسیار شریفی هم هست، صورت داستان را گرفته و به شاکله آن توجه نکرده. اما با این همه، این «صورت» به دلالی مقبول طبع خیلی‌ها نیست؛ نه به جهت هنری بودن یا نبودن. انتقاد بسیاری به حرف دینی این فیلم است. می‌خواستم وضعیتی پیش بیاید که درباره هنر مطلوب دینی صحبت کنم و فیلم را هم بهانه کنم اما می‌بینم اصلا نمی‌گذارند در سینما موضوع دینی طرح شود. این‌ها واقعا که هستند؟ در همین جمهوری اسلامی که داعیه دین‌داری دارد، در صدا و سیمایی که هر روز روایت و آیه پخش می‌کند، چه چیزی تبلیغ می‌شود؟ من به لحاظ بیانی و بصری و زیباییشناسی با این فیلم مشکل دارم اما از بسیاری از کارهایی که پخش می‌کنند، بهتر است. کارگردان در حد وسعش زحمت کشیده، به این تلاش احترام بگذارد. آقای جیرانی که زیبایی‌شناسی سینما هم نمی‌داند، مسایل دینی و غیر دینی را به چالش می‌کشد. در کجا؟ بی‌بی‌سی؟ نه، در تلویزیون جمهوری اسلامی. آن هم کسی که پاشنه سینمای فیلمفارسی را بالا می‌کشد!

دست برنदार از این در وطن خویش غریب!

بضاعت سینمای ما باید به سینمای دینی البته با شاکله درست، معطوف می‌شد. تجربه این را هم داریم، اما دوباره به قهقرا می‌رویم. یعنی

هنر دینی متکی بر معرفت و آگاهی است و نتیجه این معرفت اخلاص است. یعنی اگر در هنر دینی چیزی که تجلی می‌کند «او» نباشد، دیگر هنر دینی نیست

کار می‌کنیم. آقایان هم بودجه می‌دهند، هم تقدیر می‌کنند. این قاعده جذب نیست؛ باج دادن است!

این کار، کار هر کسی نیست!

در دوره‌ای انحصارطلبی بود. می‌گفتند به ما فرصت کار ندادند. حالا مشکل این است که انحصارطلبی جدیدی به وجود آمده. خانوادگی فیلم‌ساز شده‌اند و... خوب باز که همان است! چه فرقی کرد؟ زمان را هم غنیمت می‌دانند. مثل آنهایی که یک دوره بار خودشان را بستند و الان شده‌اند پهلوان پنبه‌های سینما، این‌ها هم همین راه را می‌روند.

همین الان یک فیلمنامه دارم که برایش خیلی ارزش قایلیم؛ مثل «سیب و سلما» که فکر می‌کردم می‌تواند جریان‌ساز باشد. «طلا و مس» که خیلی خوب ساخته شده بود به مساله اخلاق و فرد مربوط می‌شد اما «سیب و سلما» یک مساله اجتماعی را مطرح می‌کرد و می‌توانست فراگیر شود اما به دلیل ساخت بد، ابتر ماند.

خب آقا، شما بازیگر نمی‌آورید، چون نمی‌خواهید خرج کنید، اما چرا لحن و تاکید تصویر را درست در نمی‌آورید؟ آرایش آن خانم چیست؟ من حتی روی سفره صبحانه تاکید داشتم. چون اگر این نما حس برنیا نگیزد، فایده ندارد. وقتی سفره را توصیف می‌کنم، باید آن را نشان بدهید.

پدر یک تعریف داشت، یک تعریف دیگر پیدا کرد. چوپان یک طور دیگر شد و.. می‌گویم چرا این‌طور شد؟ می‌گویند «ما هم حق داریم». مجبورم سکوت کنم. حالا برای این کار جدید هم نگرانم. چون دست این آقایان است که چه

کسانی را برای اجرا انتخاب کنند. مگر چند کارگردان درجه یک در جبهه فرهنگی خودمان داریم؟ خوب تربیت کنید. تقویت کنید. فرصت بدهید. نگویند ۲۰ روزه تمام کنید. سود را در تولید نبینید. آن آقایان که قبلاً با آن‌ها کار کرده بودم، سلیقه داشتند. حداقل زیبایی‌شناسی فطری داشتند. باید فرش ببافید نه خرسک. خیلی ریزه کاری دارد. صرف گفتن مساله حلال و حرام که کافی نیست. دوستان می‌گویند ما را تخریب نکن! شما عزیز ما هستی، خیلی هم انسان شریفی هستی ولی این کار، کار

هر کسی نیست!

من درباره
شخصیت‌های فیلم،
نوع پوشش‌شان،
فضای قصه و
حتی لوکیشن‌های
آن حرف داشتم.
تغییراتی که در
فیلم‌نامه دادم،
آزار دهنده است

کردند. آن‌ها را کنار گذاشتند، خانه‌شان را هم تعطیل کردند. خوب الان مشکل کجاست؟ فیلم‌های مبتدلی در این دوره ساخته شده. در یک جشنواره بیش از ۱۰ فیلم با مضامین خلاف اخلاق ساخته می‌شود، همه هم مجوز دارند. یکی از آقایان می‌گوید فیلمنامه چیزی دیگری بود! خوب چرا مجوز اکران دادید؟ از آن طرف می‌روند با کارگردان روشنفکر به عنوان الگوی خود حرف می‌زنند، بالاتر از نقد! به کجا رسیدیم؟ آرمان‌ها را زیر سوال می‌برند و ما فرصت پاسخ نداریم. مشکلات سرمایه‌ای سینما را به گردن دولت می‌اندازند که یعنی شما پول بدهید ما

غریب حس می‌کنم. آنهایی هم که داعیه این قضایا را دارند، کاری نمی‌کنند. قبول دارم که هر وقت کار خوب ساخته شده، استقبال خوب بوده. این فیلم هم اگر ساختار بهتری داشت، استقبال بهتر بود، اما من از مضامینی می‌گویم که به غربت رفته‌اند. زمانه طوری شده که این حرف‌ها به غربت رفته‌اند. انتقاد من در سطح مدیران فرهنگی و محافل است. بعضی محافل دست عده‌ای افتاده و فقط آن‌ها حرف‌هایشان را می‌زنند.

روشنفکری بالاتر از نقد ایستاده

من گیر کرده‌ام. از یک طرف می‌خواهم این مضامین و مفاهیم وارد سینما شود، از طرف دیگر این دقت نظر را نمی‌بینم. خوب باید چه کار کرد؟ قبول کنید که وضعیت سینما وضعیت مطلوبی نیست. آقایان می‌گویند عده‌ای رانت‌خوار بودند و چنین و چنان

زیبیه.....



از کجا برایت بگویم مادر؟
روز مادر همراه با بهترین مادران
دنیا در گلزار شهدای بهشت زهرا
سلام الله علیها



دباجه‌ای برای نهج البلاغه
بررسی جایگاه معرفتی حضرت
صدیقه طاهره با نگاه به خطبه
فدکیه



همراه راه‌ها به امامزاده ختم
می‌شود
گلیایگان و اهالی میهمان‌نواز و
همه‌امامزاده‌هایش



حجاب جذاب
حجاب هست؟ نیست؟
بررسی پاندها و نیایدنهای قرآنی
حضور اجتماعی زنان، در گفت و
گو با دکتر مریم حاج عبدالباقی





بررسی بایدها و نبایدهای قرآنی حضور اجتماعی زنان، در گفت و گو با دکتر مریم حاج عبدالباقی

حجاب جذاب، حجاب هست؟ نیست؟

زینب السادات شاه صاحبی - مبین انصاری

نشستن پای صحبت خانم حاج عبدالباقی آدم را خسته نمی کند. تا قبل از این فکر می کردیم از جاذبه های جعبه جادویی است که آفتاب شرقی را با حرف های استاد دانشکده الهیات تهران دوست داریم و دنبال می کنیم، اما بعد ... چیزی که حرف های خانم دکتر را خواندنی و شنیدنی می کند این است که زندگی زنانه را واقعی می بیند با تمام جزئیاتش. نه سر در پی انکار خصلت های ذاتی خانم ها دارد و نه می خواهد وصله های نجس دنیای مردانه را به حریم لطیف خانم ها بکشد. قرآن را خوب خوانده و خوب می شناسد و از استادهایی که به آیه ها دارد، پیداست کار عمیق تحقیقی روی آن کرده است. موضوع حد و مرز حضور اجتماعی زنان را این بار با او و از زاویه ای متفاوت پی گرفته ایم.



مسأله این است که حیا از پوشش ما حذف شده است. پسر ها و دختر ها جلو پدر و مادر و خواهر و برادر شان، لباس هایی می پوشند که در شأن یک انسان نیست



وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کار منزل را بین حضرت امیر و حضرت فاطمه علیهما السلام تقسیم می کنند و کار اجتماعی و بیرونی مثل خرید و تهیه وسایل و... را به حضرت امیر علیه السلام می سپارند، حضرت زهرا سلام الله علیها از این موضوع اعلام شادی و رضایت می کنند و خدا را شکر می کنند که در این تقسیم بندی، برخورد با نامحرم برای خانواده فاطمی به حداقل رسیده است.

یعنی این موضوع برای یک زن کامل؛ زنی که اسوه زنان جهان است، یک مسأله جدی، مطلوب و آرامش بخش است. فحواصی صحبت حضرت این است که با این شیوه، آرامش ایشان تأمین می شود. ولی خیلی وقت ها هم پیش می آمد که امیر المؤمنین علیه السلام در خانه نبودند، مثلاً به جنگ رفته بودند یا در موقعیتی نبودند که بتوانند وسایل خانه را فراهم کنند و به خانه بیاورند، در این موقع چه اتفاقی می افتاد؟ مسلماً یا خودشان مایحتاج خانه را تهیه می کردند یا کسی از پیرمرد های مدینه که به جنگ نرفته بود، زحمت تهیه وسایل را برای حضرت می کشید.

البته مردان بیشتر وقت ها در زمان جنگ، همسران شان را همراه خود می بردند اما بالاخره در بعضی از جنگ ها حضرت زهرا سلام الله علیها کنار سپاه نبودند، زمان هایی پیش می آمد که ایشان در منزل تنها بوده و کسی نبوده که مایحتاج را فراهم کند. به ویژه که این خاندان عادت نداشتند مایحتاج را برای طولانی مدت بخرند و در خانه نگه دارند، به جز چیز هایی که اسم برده شده مثل جو که طولانی مدت نگه می داشتند، بقیه چیز ها را روزانه تهیه می کردند. پس لازم بود حضرت زهرا سلام الله علیها بیشتر از وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام کنار شان بودند، بیرون بروند، منتها در حد ناچاری، در حد ضرورت. نکته اینجاست؛ آیا ما الان در حد ضرورت خرید می کنیم یا برای تفریح؟

در فرهنگ جامعه ما، مثلاً در شهر بزرگی مثل تهران که مراکز خرید پر جاذبه و لوکس دارد، خرید یک تفریح شده است. خیلی از مردم به خرید می روند در حالی که به چیزی نیاز ندارند، فقط می روند از چیز هایی سر در بیاورند. اما امثال ما که یک سر داریم و هزار سودا و وقت مان برای کارها تنگ است، آیا این کار را می کنیم؟ نه، بنابراین معلوم است آدمی که کار دارد، به قدر ضرورت برای خرید و امثال آن از خانه بیرون می رود، فقط وقتی که نیاز مند است. هیچ کس هم به این موضوع اعتراضی ندارد. موافق و مخالف قبول دارند که بالاخره زن مجبور است برای

بعضی کار ها از خانه بیرون برود.

قرار بگیرد با محبوس باشید، فرق دارد!

نکته ای را در سوره احزاب پیدا کردم که به نظر من کلید حل شبهه کار علمی کردن یا نکردن زن است اما متأسفانه اصلاً روی آن کار نشده است. قرآن می گوید: ای پیامبر به همسرانت بگو آزادی عمل و انتخاب دارید. دنیا را می خواهید یا زندگی با رسول را؟ اگر دنیا را می خواهید که من هدیه ای به شما می دهم. این متاع چیز ی اضافه بر مهریه است، کالای آبرومند و مناسبی می دهم و به زیبایی رهایتان می کنم. اما اگر الله را می خواهید و زندگی با رسول و دار آخرت را، اجر عظیم برای آن عالم فراهم شده است.

چون زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله یک شخصیت حقوقی دارند و یک شخصیت حقیقی. در شخصیت

حقیقی شان مثل هر آدم دیگری باید مواظب رفتار شان باشند، اما در شخصیت حقوقی، اگر رفتار نامناسب اجتماعی داشته باشند و از نظر اخلاقی مشکل آفرینی کنند، شأن پیامبر پایین می آید. بنابراین خداوند به صراحت می گوید اگر فاحشه انجام دهید - فاحشه همان فاحشه جنسی است، ۹۰ درصد استعمال کلمه فاحشه در قرآن به کار های بد جنسی اطلاق شده است - عذاب تان را دو برابر می کنم. این برای خدا آسان است، اگر هم آدم های خوبی باشید و وظایف دینی

را انجام دهید و حق همسر تان را که رسول خداست، نه آدم معمولی، به درستی به جا آورید، اجر تان مرتین است، دو برابر است.

در ادامه آیه معروف «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» را داریم که می گوید در خانه های تان بنشینید، قرار بگیرد و تبرج جاهلیت نداشته باشید. تبرج یعنی برج سازی، خودنمایی. «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» نماز بخوانید، زکات بدهید و از خدا و رسول تبعیت کنید، اطاعت کنید و ادامه آن موضوع «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُفْرًا تَطْهِيرًا» می آید. تا اینجا بحث قرار در خانه است. می گوید «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» نمی گوید: ابداً، اصلاً بیرون نیایید. می گوید در خانه قرار بگیرد. بخش اعظم وقت در خانه باشد. تبرج هم نداشته باشید. یعنی وقتی خواستید بیرون بروید، متبرجانه و جلوه گرانه و آن طور که زنان جاهلیت به قصدهای ناپاک

بیرون می رفتند، رفتار نکنید.

دست ویزی برای ترور در جبهه فرهنگی

خطر تبرج مشخص است. اگر متبرجانه و جلوه گرانه از خانه بیرون بروند، خطر هم حول آنها می چرخد و هم حول خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله. در آن زمان منافقان مدام منتظر بودند بهانه ای پیدا کنند و حرف در بیاورند و در جبهه فرهنگی پیامبر را زمین بزنند. محتوای سوره مدام تذکر می دهد که مسلمانان حواس تان باشد کاری نکنید شأن پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه لطمه ببیند و منافقان خوراک تبلیغاتی پیدا کنند. آخر سوره هم بعد از آنکه موضوع حجاب طرح می شود، می گوید «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجَفُونَ فِي الْمَدِينَةِ» یعنی بحث حجاب، ایمنی بخشی جامعه اسلامی از شر «منافقون» و «فی قلوبهم مرض» و «اراجیف با فان همان «مرجفون فی المدینه» است.

در ادامه «أَقِمْنَ الصَّلَاةَ» و «آتِينَ الزَّكَاةَ» را گفته است، یعنی این ها نماز بخوانند و زکات بدهند. آدمی زکات می دهد که پول داشته باشد، استقلال مالی داشته باشد. آدمی که هر چه مال دارد، مال شوهرش است که به زکات دادن نمی رسد. پس همین نکته، سندی است که زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله استقلال مالی داشتند. استقلال مالی هم با فعالیت اقتصادی به دست می آید، مال را باید مواظبش باشی تا حفظ شود و گر نه ممکن است از بین برود.

حجاب زیا هم باشد، نباشد؟

خانم ها طبعاً یور و زینت را دوست دارند.

پری و تاب مستوری ندارد

در ازبندی سراز روزن بر آرد مفسران درباره آیه «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» خوب توضیح نداده اند. این سوره مکی است و از فضای عمومی شرک سخن می گوید. بحث بر سر این است که شما چرا فرشته ها را دختر خدای دانید؟ این بحث چند بار در قرآن مطرح شده است. مثلاً در سوره انعام حاصل خواندن آیات این است که دختر بد است یا خوب؟ اگر خوب است چرا او را زنده به گور می کنید؟ اگر بد است چرا فرشته ها دختر خدا هستند؟ چرا پسر خدا نیستند؟ مگر پسر

قرآن می گوید
زینت را آشکار
نکن. یعنی زینت
چیز خوبی است،
من تو را این جور
آفریده ام، زینت
را داشته باش، اما
وقتی در فضای
اجتماعی هستی، آن
را آشکار نکن

قرآن می گوید زینت را آشکار نکن. زینت را بپوشان. یعنی زینت چیز خوبی است، من تو را این جور آفریده‌ام، زینت را داشته باش، اما وقتی در فضای اجتماعی هستی، آن را آشکار نکن. پس حجاب یک پوشش است. درست مثل اینکه مثلاً ناخن مان را بلند کرده ایم و لاک زده ایم، حالا وقتی می خواهیم به خیابان برویم، دستکش می پوشیم. خب چه اشکالی دارد؟ هم تمایل فطری زن به زیور و زینت و نقشی که این تمایل در تلطیف فضای خانواده ایفا می کند، ارضا و محقق می شود و هم در جامعه بساط تحریک درست نمی شود. با این نگاه، وقتی فلسفه پوشش و حجاب این است که زینت ها آشکار نشود، اگر خود حجاب زینت بشود، این فلسفه زیر سوال می رود. خانم در بیرون آمدن از خانه باید آراسته باشد، قطعاً باید آراسته باشد اما باید پوشیده باشد. نباید کثیف باشد، چادرش چروک نباشد، خاکی نباشد، کج و معوج نباشد، لباس هایش هماهنگ باشد... اما مثلاً پوشیدن روسری های رنگی و جذاب در خیابان، معلوم است که اشکال دارد.

البته منظور این نیست که همه از رنگ مشکی استفاده کنند. همه می توانند لباس های رنگی بپوشند اما طرح هایی که الان برای پوشش هست، مدل هایی که در خیابان ها فروش می رود، قضیه را از اینکه مشکی یا یک رنگ دیگر باشد، کاملاً متمایز کرده است.

اول اینکه، رنگ مشکی برای پوشش لباس مکروه است، نه برای پوشش رو. من در این زمینه همه روایت ها را خوانده ام. می گوید مشکی مکروه است جز در سه چیز؛ لباس رو، جزو موارد استثنای کراهت مشکی است. اتفاقاً مشکی بسیار جلالت و ابهت دارد. در دنیا وقتی لباس شب می پوشند، کت و شلوار شان چه رنگی است؟ چرا مشکی است؟ بین رنگ های مشکی، سرمه ای، سفید، قهوه ای برای لباس شب کدامش قشنگ تر است؟ بله، پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه لباس روشن می پوشید،



نشان می دهد که زن ها واقعاً این خصوصیت را دارند. یعنی در حلیه و زیور و زینت بار می آیند. اگر زن ها را به حال خودشان رها کنند، همیشه سراغ هنر های مستظرفه و زیور و زینت می روند، این انکار ناپذیر است.

زینت کن، اما آشکارش نکن!

قرآن هم در آیه حجاب می گوید «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»، نگفته زینت نکنید، می شد بگوید زن ها در خیابان زینت نکنید. اما این را نگفته است. چرا؟ برای اینکه اگر در خیابان زینت نکنند، ممکن است در خانه هم نتوانند زینت کنند. مثلاً شما می خواهید در خانه ناخست را بلند کنی و لاک بزنی، چطور می توانی وقتی به خیابان رفتی، کوتاهش کنی و دوباره که به خانه آمدی بلند باشد؟

خوب نیست؟ اینجا خدا می خواهد جنس خراب مشرکان را نشان بدهد. در سوره زخرف می گوید مگر شما نمی گوید دختر کسی است که در زیور و زینت رشد می کند؟ «أَوَمِنْ يُنْشَأُ فِي الْحُلِيِّهِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»، می گوید مگر شما نمی گوید دختر در حلیه رشد می کند؟ «وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» و در مخاصمه نمی تواند روشن از خودش دفاع کند. خب زن ها احساساتی هستند و زود اشک شان می آید. هم زور مخاصمه بدنی شان کم است و هم احساسات شان غلبه می کند و در مقابله ها خوب نمی توانند از عهده بر آیند. می گوید مگر زن ها این جور نیستند؟ اگر بدند، چرا فرشته ها دختر خدا هستند؟

اینجا نکته ظریفی هست. سکوت قرآن درباره این خصوصیت، اینکه نمی گوید زن ها این جور نیستند،

آن زمان باسواد بود، به او می گفتند قاری، مقری. باسواد آن زمان کسی نبود که دکترا داشته باشد، کسی بود که می توانست قرآن بخواند. به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید «وَأَذْكُرَنَّ» ذکر کنید، «مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ» آنچه که بر شما تلاوت می شود. یعنی در خانه نشستن شما بهانه ای برای بی سوادی و بی کتابی نیست. پیامبر مأمور است برای شما بخواند. پس مرد های دیگر هم مأمور بودند که زن های شان را ارتقای علمی بدهند. اگر فقط «آیات الله» بود، قضیه

اگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه بنشینند، چه خطری تهدیدشان می کند؟ خداوند این آسیب شناسی را انجام می دهد و تکافو می کند؛ تکافو به معنی جبران، مشکلی که در خانه نشینی زن ها وجود دارد، خاله زنک شدن و انحصار فضای فکری شان به آشپز خانه و بی سوادی و بی علمی است. آیه ۳۴ می گوید «وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ» یعنی متذکر درس و کتاب باشید. درس و کتاب آن زمان چه بوده؟ قرآن، هر کس

درس بخوانید که خاله زنک نشوید!



من در کلاس درس که همه خانم هستند، روسری رنگی سر می‌کنم و مانتو رنگی می‌پوشم. البته رنگی نه به معنای قرمز و رنگ‌های تند. ما مشکلی با رنگ نداریم، مسأله این است که چه جوری باید در فضای اجتماعی ظاهر بشویم

می‌شنوند و به این ندا جواب می‌دهند.

حقیقت کثیف پرزرق و برق!

حدود ۱۰ سال پیش به یکی از دوستانم که در انگلستان درس می‌خواند گفتم فکر می‌کنم چادر نتواند لباس جهانی بشود چون دست و پا را می‌گیرد. آن‌ها که نمی‌توانند با حجاب خودشان را هماهنگ کنند. گفت انگلیسی‌ها نمی‌توانند با حجاب خودشان را هماهنگ کنند؟ انگلیسی‌ها عاشق حجاب ما هستند. وقتی این را گفت یادم افتاد زنانی که مسلمان می‌شوند، وقتی محجبه می‌شوند، حجابشان از حجاب من که از ۹ سالگی چادر داشتم، خیلی بهتر است. اصلاً نمی‌گذارند جایی از بدن و مویشان پیدا باشد. او گفت آن‌ها شیفته حجاب ما هستند از بس در این فضای عریان ناراحتند. بنابراین فکر نمی‌کنم در این راه شکست خورده باشیم. یکسری کشته و زخمی داریم که باید به داد آن‌ها برسیم. کسانی را می‌شناسم که شیفته غرب بودند اما بعد از اینکه رفتند و چند سال در آنجا زندگی کردند، از آن فضا زده شده‌اند. نه اینکه مذهبی باشند. وقتی می‌خواستند بروند، فکر می‌کردند آنجا کعبه آمال است و می‌روند و درهای سعادت به روی‌شان باز می‌شود ولی حالا که رفتند از شرایطی که آنجا هست، خیلی ناراضی‌اند. آنجا با حقیقت غرب رو به رو شدند نه با این رنگ و روغنی که به ما می‌رسد. با بی‌رحمی فضای امپریالیسم و سرمایه‌داری رو به رو شدند. از اینجا فقط زرق و برق‌ها دیده می‌شود، اما وقتی بروند زندگی کنند، آن وقت می‌فهمند دنیا دست کیست!

قرآن نمی‌گوید
اصلاً بیرون
نیایید. می‌گوید
بخش اعظم وقت
در خانه باشید.
تبسج هم نداشته
باشید. یعنی وقتی
خواستید بیرون
بروید، جلوه
گرانه رفتار نکنید

این مسأله هم همین‌طور است. خدا رنگ‌های مختلف را خلق کرده، شما هم می‌توانید از رنگ‌های مختلف استفاده کنید اما در فضای مناسب. اگر از رنگی در فضایی که مناسب نیست استفاده کنید، خودتان و دیگران را به دردسر انداخته‌اید.

این لباس‌های بی‌حیا!

الان در بحث پوشش مشکل مان فقط با خانم‌ها نیست. مسأله این است که حیا در پوشش کاملاً حذف شده است. پسر‌ها و دختر‌های جامعه ما جلو پدر و مادر و خواهر و برادرشان، جلو فرزندان‌شان لباس‌هایی می‌پوشند که در شأن یک انسان نیست این جور لباس بپوشد. دختر بلوزی می‌پوشد که وقتی دستش را بلند می‌کند گل سرش را سفت کند، بدنش نمایان می‌شود. این را همه می‌بینند؛ برادرش، پدرش، مادرش، خواهر کوچکش، مهمانی که در آن خانه است. هیچ کس تکان نمی‌خورد. هیچ کس نمی‌گوید وای چه اتفاق بدی دارد می‌افتد. همه این را قبول کردند. مشکل ما این است. لباس‌ها از حالت حفظ پرستی آدم‌ها خارج شده است. این مشکلی است که موج آن از جهان غرب به ما می‌رسد، به قول رهبر معظم انقلاب «شیخون فرهنگی است».

متأسفانه دنیا، دنیای نفس پرستی شده است. ما در این طوفان قرار داریم. برای همین اصلاً خودمان را ناموفق نمی‌دانیم. اتفاقاً موفق بودیم. ما داریم کشته‌های فرهنگی می‌دهیم، یعنی عده‌ای این وسط می‌میرند، فنا می‌شوند، به آن سمت می‌روند. شیخون آن‌ها را با خودش می‌برد، ولی از آن طرف زنده می‌گیریم یعنی افرادی هم در دنیا این‌ها را

همین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی می‌خواست ردایا عمامه بگذارد، به مناسبت از عمامه‌های مختلف استفاده می‌کرد. عمامه مشکی داشت، عمامه قرمز هم داشت.

رنگی بپوشید، اما در جای مناسب!

خانمی را می‌شناسم که عارفی به او گفته لباس سفید بپوش. این خانم از سر تا پا سفید می‌پوشد. چادر سرش می‌کند ولی زیر چادر روسری، مانتو، شلوار، کیف، جوراب و کفش سفید است. خانم با حجابی هم هست. از اول با حجاب بوده تا الان. خوب همه می‌دانیم سفید رنگ تحریک کننده‌ای نیست. چه اشکالی دارد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ‌ها از عمامه قرمز استفاده می‌کرد برای تحریک و تهییج برای اینکه سپاه دنبالش راه بیفتند. بنابراین باید ببینیم چه چیزی را برای کجا استفاده کنیم. خوب معلوم است که نباید رنگ‌های تند را در فضای اجتماعی استفاده کنیم، چون تحریک کننده است. روسری رنگی که رنگ تحریک کننده نداشته باشد، اشکالی ندارد. لازم نیست حتماً مشکی باشد. مثلاً من در کلاس درس که همه خانم هستند، مشکلی برای روسری رنگی سر کردن ندارم. مانتو رنگی باشد، اشکالی ندارد، البته رنگی نه به معنای قرمز و رنگ‌های تند، رنگ‌های ملایم مثل سبز، آبی و صورتی و... بنابراین ما مشکلی با رنگ نداریم، با این مشکل داریم که چه جوری باید در فضای اجتماعی ظاهر بشویم.

خود آدم می‌داند چه کار می‌کند. این‌ها باید مراعات بشود آن هم بیشتر به دلیل اینکه خودمان در امان بمانیم. برای امنیت خودمان است. برای امنیت جامعه است. مثل این می‌ماند که کسی بگوید شهر تهران به دلیل داشتن چراغ قرمز، چقدر مشکل دارد، رفتم فلان روستا هیچ چراغ قرمزی نداشت، خوش به حالشان! پس برای چه باید چراغ وجود داشته باشد. خوب چراغ باید باشد که تصادف نشود. نه اینکه چراغ چیز خوبی است. چراغ یک چیز بن بست شکن است. ناچاریم از آن استفاده کنیم.



زن در خانه است. زن ارتقا می‌خواهد. می‌خواهد دنیا برایش تنگ نشود. امکان رشدش گرفته نشود. زن از اینکه به کوچه و خیابان و مغازه و... برود، لذتی نمی‌برد. در رساله امام خمینی آمده، آنچه انسان با آن سر و کار پیدا می‌کند، باید یاد بگیرد. یادگیری احکام زناشویی برای کسی که از دواج کرده، احکام فرزندی برای کسی که بچه دارد، احکام نماز و روزه برای کسی که می‌خواهد نماز بخواند و روزه بگیرد، واجب است. خوب این‌ها را کجا یاد بگیرد؟

یک بعد داشت، اما می‌گوید حکمت، «مِنْ آیَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ» آیات را از حکمت جدا کرده است، هم حکمتی که در آیات است و هم حکمتی که بیرون آیات است. حکمت برای خودش عالمی است. بعضی‌ها می‌گویند آن حکمت همان احکام است یا مثلاً می‌گویند فلاتی حکیم است، یعنی درس‌های زندگی را می‌داند، بطن امور را می‌داند. پس نمی‌توانیم به بهانه اینکه خانه نشین شدیم، از درس و مشق فاصله بگیریم. زن چه می‌خواهد؟ اتفاقاً آرامش



روز مادر همراه با بهترین مادران دنیا
در گلزار شهدای بهشت زهرا سلام الله علیها

از کجا برایت بگویم مادر؟

راحله شاکر - سمیه وظیفه خواه

صدای حاج منصور پیچیده توی قطعه‌ها. پدر و مادرها و بیشتر، مادرها تازه آمده‌اند و دارند دستی به سر و روی خانه می‌زبان‌شان می‌کشند. با هم آشنا هستند، حال و احوالی می‌کنند و از بچه‌ها خبری می‌گیرند و... پدر یکی از بچه‌ها جارو را می‌گیرد و دو-سه تا قبر کناری را هم جارو می‌کند. هر کس تکه موکتی، قالیچه‌ای، پارچه‌ای، چیزی پهن کرده و حواسش هست که حتما در فاصله بین سنگ‌ها بنشینند تا یک وقت ناخواسته بی‌حرمی به بچه آن دیگری نشود.

گلزار شهدای بهشت زهرا سلام الله علیها شلوغ است. هر چه فکر می‌کنیم، مناسبت و مراسم ویژه‌ای نیست. تازه نمایشگاه کتاب هم راه افتاده و خیلی از دختر و پسرهای جوانی که راستش اینجا از دیدن‌شان کمی هم تعجب کرده‌ایم، می‌توانستند نمایشگاه را برای تفریح آخر هفته انتخاب کنند. راحت میان قطعه‌های شهدا قدم می‌زنند و حرف می‌زنند و گاهی از عکس یک شهید خوش‌شان می‌آید و فاتحه‌ای می‌خوانند و گاهی شعریک مزار را به هم نشان می‌دهند و باز برای شهیدش و صلوات و فاتحه‌ای نثار می‌کنند. گاهی کنار یک مادر یا پدر شهید می‌نشینند و کمی بذله‌گویی می‌کنند تا حال و هوایش عوض شود و بعد از سن و سال پسرشان می‌پرسند و خیلی هم ساده و راحت این کارها را می‌کنند. حتی بعضی‌هایشان با بعضی از این پدر و مادرها آشنا شده‌اند و یک دفعه که همدیگر را می‌بینند، سلام و احوالپرسی گرم تری می‌کنند، انگار که این کارها از مناسبات همیشگی‌شان است... ما را بگو که فکر می‌کردیم چه عزمی کردیم سر ظهر پنج‌شنبه راه افتادیم و آمدیم اینجا؛ بهشت زهرا سلام الله علیها، آن هم نه برای فاتحه‌خوانی آن چند فامیل و آشنا، برای غریبه‌ها! از شما چه پنهان توی راه تا به اینجا برسیم، پیش خودمان کلی بر سر زمین و زمان و همه خانواده و اقوام و آشنایان شهدا منت هم گذاشتیم که بله، ما داریم می‌آییم!

گفتم: مرتضی کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: مادر تو رو خدا بگذار بروم. ۴۵ روز بیشتر نمی‌مانم. الان هم حمله نیست. می‌روم و بسیجی‌ها را تعلیم می‌دهم. رفت، یک ماه ماند، بعد از یک ماه آمدند و گفتند داشت با نارنجک آموزش می‌داد، دور تا دورش هم بسیجی‌ها نشستند بودند. یک دفعه نارنجک به حالت انفجار در آمد. اگر پرت می‌کرد، خیلی از دور و بری‌هایش مجروح می‌شدند، نارنجک را چسباند به سینه خودش و ... خیلی تنها شدم.»

پیرزن باز تکیده می‌شود، انگار که دیگر با خودش حرف می‌زند، زیر لب می‌گوید: «حالا من یک درد که ندارم، هزار و یک درد دارم. می‌گفت مادر زحمت‌هایت را جبران می‌کنم، تو در بی‌پدری، برای من خیلی زحمت کشیدی. اما رفت و برگشت، می‌آیم اینجا و می‌گویم با

جبهه نرفتم، ناراحتم، نمی‌توانم درس بخوانم. می‌گفتم مادر برو دنبال درس و زندگی‌ات. برادرت هم سرباز است. می‌خواهی سه تا ناموس را بی‌کس و کار کنی؟ من و زن برادر و برادرزاده‌ات بی‌سایه یک مرد، بی‌سرپرست، چطور زندگی کنیم؟ گفت: خدا سرپرست‌تان است. اجازه بده من بروم، حداقل ۴۵ روز بروم و بیایم.

تورو به خدا بگذار بروم

دروازه شمیران، خیابان هدایت زندگی می‌کردیم. هنوز هم آنجا هستیم. خودش بچه‌های محله را در مسجد تعلیم می‌داد. آخرهای جنگ بود که خیلی نیرو می‌خواستند. همان موقع‌ها رفت. شب میهمان داشتیم، صبح زود از خواب بیدار شد. نگاه می‌کرد تا ببیند من خوابم یا بیدار؟ گفتم: چه می‌خواهی مرتضی؟ گفت: هیچی. می‌خواهم لباس‌هایم را بپوشم و بیرون بروم. بلند شدم و

مرتضی سال ۱۳۶۶ شهید شد، ۱۹-۲۰ ساله بود. مادرشان فقط دو پسر داشته؛ پسر کوچک‌تر، همین آقا مرتضی چرمی است که حالا



عند ربهم روزی می‌خورد و پسر بزرگ‌تر هم، جایی در نزدیکی خانه مادر، با زن و بچه‌اش زندگی می‌کند. مادر تازه رسیده و دارد به کمک پدر همسایه پسرش روی مزار را آب و جارو می‌کند می‌گویم: تنها شدید با رفتن مرتضی؟ می‌گوید: تنها که بودم، تنها تر شدم، ۶ ساله بود که پدرش مرد. بغضی می‌کنند و آرام می‌گویند: با یتیمی بزرگش کردم. درس‌خوان بود. دیپلمش را گرفت. دانشگاه هم قبول شد. آن یکی، یک سال و نیم از مرتضی بزرگ‌تر بود. ۱۷ ساله بود که برایش زن گرفتیم. یک دختر داشت وقتی به سربازی رفت. مرتضی هم مدام می‌گفت من

داستان روز مادر در این سرزمین متفاوت است: مادرهای سراغ بچه‌ها می‌روند.



خدا دختری برایم رسانده

یک شمع‌دان از قفسه بالای سر مرتضی بیرون می‌آورد و بین عکس و اسم پسرش می‌گذارد. شمع را روشن می‌کند و می‌گوید: خدا دختری برای من رسانده، با مادرش می‌آید. هر هفته می‌آید. با هم دوست شدیم. خیلی بامحبت هستند. خدا ان شاء الله به حق خون شهدا هر حاجتی در دلش دارد، برایش برآورده کند. دختر خیلی خوبی است. این شمع‌دان را او آورده. نذر کرده برای مرتضی. خودم دوست ندارم شمع روشن کنم، چون آب می‌شود و می‌ریزد و خانه بچه‌ام را کثیف می‌کند، اما چون آن دختر گفته، روشن می‌کنم. خدا خیرش بدهد.

پیرزن باز کمی درد دل می‌کند و بین حرف‌ها مادرانگی هم یادش نمی‌رود؛ چند دقیقه یک بار شیرینی تعارف می‌کند و نگران است که ما سرپا خسته نشویم. موکتی را نشان می‌دهد که:

من حرف بز. من خیلی تنهایم. نه دختر دارم، نه خواهر دارم»

به خودش می‌آید و جعبه شیرینی را تعارف می‌کند: «بفرمایید، بخورید تو رو خدا، مرتضام الان خوشحال است که شما آمدید، بچه‌ام میهمان دوست بود.

روز مادر که می‌شد گل می‌خرد و می‌آورد، می‌گفت تو هم مادر ما بودی و هم پدر ما، خیلی برای ما زحمت کشیدی...»

پیرزن دارد اذیت می‌شود. حتما این خاطره‌ها دلش را به درد می‌آورد. باز لحنش تغییر می‌کند، می‌خواهیم حرفی بزنیم که مثلا دلش آرام شود، می‌گوید: وقتی که بود، هر وقت تلویزیون شهیدها را نشان می‌داد، گریه می‌کردم، می‌گفت: هر وقت خودت هم شهید دادی، آن وقت گریه کن. تماشا که گریه ندارد. حالا باید گریه کنم...» و آرام گریه می‌کند.

آن را بیاورید و رویش بنشینید که چادران خاکی نشود و... باز از تنهایی و درد و مریضی می‌گوید که این روزها به جانش افتاده. همین طور که حرف می‌زند، چشم از شمع هم برنمی‌دارد، تا یک قطره از آن آب می‌شود و روی سنگ می‌افتد، با نوک انگشت‌هایش آن را جدا می‌کند که نماند و سفت و پاخورده نشود و خانه پسرش تمیز بماند...

حاج منصور روضه‌های اول مجلس را خوانده و حالا به «سلم لمن سالمکم» زیارت عاشورا رسیده، حاجیه خانم قمر نوری، مادر ۷۰ ساله مرتضی چرمی، حالا دیگر آرام شده، انگار همه درد دلی که می‌گفت از تنهایی مدام توی دلش می‌ماند، بیرون ریخته و حالا فقط چند دقیقه یک بار آهی می‌کشد و دستی روی قبر و باز تعارف می‌کند از جعبه شیرینی که پیش پایش هست، به ما و رهگذرهایی که از حوالی خانه پسرش رد می‌شوند.

■ چه چیز را آماده کرده بودید؟ برای چه کاری؟
برای مراسم. قند شکسته بودم، سبزی پاک کرده بودم، به همسایه‌ها هم سپردم اگر اتفاقی افتاد، گلدان‌هایشان را بیاورید.

■ واقعا؟ چطور دل‌تان می‌آمد؟
خواب دیده بودم، خودش هم با من شرط کرده بود. پسر بزرگم خط شکن بود، همه می‌گفتند اگر قرار باشد کسی شهید شود، او شهید می‌شود. هادی هم می‌گفت من که آنجا کارهای نیستم. شهید نمی‌شوم. بعدها فهمیدیم جزو گروه شناسایی بوده که وارد خاک عراق می‌شدند. در محاصره گرفتار می‌شوند و همان‌جا شهید می‌شوند.

به کیف دستی‌اش اشاره می‌کند و می‌گوید: «جنازه بچه‌ام اندازه این کیف بود وقتی او را آوردند. سه روز در آتش سوخته بود و یک بدن سوخته و جزغاله از او مانده بود. عمامه جبهه بود، یک بار به مرخصی آمد، آن هم گفت دوستانم بچه ننه بودند و دل‌شان تنگ شده بود، وگرنه آنجا را رها نمی‌کردم. قصد ۱۰ روز کرده بود، اما همان شب اول خوابی می‌بیند و به پیشمنام محل می‌گوید. او هم می‌گوید اگر بروی، شهید می‌شوی. صبح راه افتاده بود سمت جبهه. همان روز زنگ زده بود به یکی از همسایه‌ها که خانه‌شان سه کوچه از ما پایین‌تر بود، گفته بود مادرم را خبر کنید، من دوباره زنگ می‌زنم. من خانه نبودم، پدرش می‌رود و با او صحبت می‌کند. تلفن را که قطع کرده بود به دوستانش گفته بود حالم گرفته شد. دلم می‌خواست صدای مادرم را بشنوم اما نشد. دیگر نمی‌توانم با او صحبت کنم.»

تند تند تسبیح می‌چرخاند و تند تند ذکر پسرش را برای ما می‌گوید، با اشتیاق. انگار که با گفتن خوبی‌های او دل خودش هم آرام و قرار می‌گیرد. می‌گوید: «شب‌ها به مسجد می‌رفت برای آموزش اما به من نمی‌گفت کجا می‌رود و چه می‌کند. وقتی دعوايش می‌کردم که تا این موقع شب کجا بودی، می‌گفت جای بدی که نرفتم. خانه خدا بودم، اگر باورت نمی‌شود، بیا با هم برویم و خودت ببین چه کسانی آنجا هستند. می‌دانستم راست می‌گوید. اهل دروغ و کلک نبود. اصلا سن و سالش به آنجاها نرسید. سوم راهنمایی بود که کارت مدرسه‌اش را دست کاری کرد و رفت. آهی می‌کشید و می‌گوید: «خدا را شکر. خدا خواست که بروند، ما هم راضی هستیم به رضای خدا.»



خودم را آماده کرده بودم!

می‌رود، در قطعه‌های شهدا دور می‌زند و فاتحه می‌خواند.
مادر سر صحبت را باز می‌کند؛
سه تا پسر داشتم. پسر بزرگ‌ترم را موج گرفت و آن یکی هم که اینجاست.

■ سخت بود؟ سخت است؟
نه زیاد. چون من آمادگی‌اش را داشتم. قبل از اینکه پسر شهید شود، همه چیز را آماده کرده بودم. به همسایه‌ها هم سپرده بودم. خبر که دادند، اصلا جا نخوردم.

می‌گوییم: ۱۶ ساله بوده.
می‌گوید ۱۶ سال هم نداشت، شناسنامه‌اش را دست‌کاری کرد و رفت. خانم یزدی با همسرش به میهمانی پسر آمده. همسرش همان پیرمرد باصفایی است که جارو دست گرفته بود و مزارهای دور و بر را هم آب و جارو می‌کرد. ما را که می‌بیند سلامان را علیک می‌گوید و می‌رود. می‌گوییم: اگر مزاحم هستیم، برویم. خانم می‌گوید: نه، همیشه کارش همین است. سلام و علیکی با پسرش می‌کند و



خدا خوشش آمد!



■ **چطور دل تان راضی می شد؟**
خب برای خدا و اسلام می رفتند.

■ **واقعا با این حرف ها دل مادر به مرگ بچه اش راضی می شود؟**

یک بار مریض شد، بردمش درمانگاه محل، دکتر یک سرم برایش وصل کرد، اما سوزن رفت زیر پوستش و دستش ورم کرد. حالم بد شد و افتادم. خودم هم رفتم زیر سرم. دکتر گفت خانم یزدی بچه ات مریض است یا خودت؟ گفتم آخر دست بچه ام را ببین!

دست روی سنگ مزار می گذارد و می گوید: اما به خاکش قسم، وقتی شهید شد، نه مشکی پوشیدم، نه گریه کردم. به من نگفتند چطور سوخته، فقط گفتند سوخته، نمی گذاشتند جنازه اش را ببینم، اما اصرار کردم. می خواستم دستی سرش بکشم و بوسش کنم. توی آمبولانس که در جعبه را باز کردند، گفتم «مادرت بمیرد»، هیچ چیز از او نمانده بود. یک تکه بدن سوخته و جزغاله شده، با این حال هیچ چیزی نگفتم. عمه اش خواست داد و پیدا کند، گفتم شلوغ نکن، هادی تازه داماد شده.

خیلی با محبت بود. سال سوم که رفتم مدرسه اش برای ثبت نام، مدام حرص می خورد، می گفت مامان توی آفتاب نمان. بیرون که می رفتم خودش کنار پنجره می نشست که آفتاب به خودش بخورد. من کنارش می نشستم. مدرسه مجبورش کرده بود موهایش را بزند. رفت چند گلدان خرید و آورد خانه، هی کنار این گلدان ها می ایستاد و می گفت مادر اینجا بایستم بهتر است یا آنجا؟ برای حجله می خواهم، باید عکسم قشنگ باشد. می گفتم این حرف ها را نزن. آخر هم همان عکس و همان گلدان ها را در حجله اش گذاشتم.

می گوئیم: آقا زاده تان هستند؟ می گوید، بله، آقا زاده من است! پیر شدم، از پا افتادم، وقتی می آیم اینجا دیگر نمی توانم راه بروم و دور قبر بچه ام را تمیز کنم و بشویم.

می گوئیم: چند سال تان است؟ زیر لب می شمرد و می گوید: شصت و نه سال.

می گوئیم: این طور که شما ناله کردید و گفتید از پا در آمدم، ما گفتیم الان ۸۰-۹۰ سال را دارید. ۷۰ سال که چیزی نیست. می گوید: «نه، پیر شدم، علی رضا پیرم کرد! دو تا پسر داشتم، دو

تایشان هم رفتند جنگ. گفتند مامان تو بمان، ما به سربازی می رویم. یکی افتاد کردستان، یکی افتاد شوش دانیال. سه تا دختر هم دارم. علی رضا تیربار می زد، آر پی جی می زد، بعدها فرمانده اش کردند.»

می خندد و می گوید: «خب دیگه، آدم ساده باید برود جلو. فرمانده که شد، رفت میمه، دو بار رفت. بار سوم در محاصره ماندند و برنگشتند. او را آوردند، اما به ما نشان ندادند. خودشان خاکش کردند.»

می گوئیم چرا نشان ندادند؟ یک دفعه صورتش چروک می خورد و اشک می ریزد. انگار

اشک هایش توی کاسه چشم، حاضر به یراق، فقط منتظر اجازه بودند. آن صورت بشاش و آن لهجه شیرین که هر شنونده ای را از هم صحبتی با این بانوی آذری لذت مند می کند، یک دفعه خراب می شود روی سرمان وقتی گریه می کند. همان قدر که صورت شادابش آدم را آرام می کند، چهره در هم و اشک آلودش، غم عالم را می ریزد توی دل آدم. همراه می گوید فاصله اشک و لبخند این مادرها چه قدر کم است.

■ **ای شهدا قربان همه تان**

دستی به صورتش می کشد و خودش صحبت را

از سر می گیرد؛ «آن وقت ها می آمدم اینجا، از این سر تا آن سر، سنگ شهدا را می شستم، حالا دیگر نمی توانم. بگذارید یک داستانی برای تان بگویم. یک بار از بهشت زهرا سلام الله علیها رفتم خانه، سر کوچه روضه بود، رفتم. زن همسایه خانمی را نشان داد و گفت: مادر علی رضا، این خانم سرطان دارد، دکترها جوابش کرده اند، گفتند ۶ ماه بیشتر زنده نمی ماند. رفتم پیش او نشستم - آهی می کشد و می گوید: ای شهدا قربان همه تان - گفتم: بانو خانم، من الان از بهشت زهرا سلام الله علیها آمدم. با این دستم قبر پنجاه تا شهید را شسته ام. دست کشیدم روی سر و شانه اش و گفتم: اگر خدا تو را شفا نداد! الان ۱۲ سال است که ماشا الله سالم و سر حال زندگی می کند. الان می آید پیش من، می گوید: مادر علی رضا حرف تو، حرف بود. می گویم: نه بابا، من چه کاره هستم. من فقط یک حرفی زدم، خدا خوشش آمد.»

■ **از کجا برای تان بگویم؟**

می پرسیم روز مادرها را یاد تان هست؟ علی رضا چه برای تان می خرید؟ می گوید: «علی رضا یک بچه استثنایی بود. از کجا برای تان بگویم؟ الان بگویم، می گوئید چون شهید شده این حرف ها را می زنی، اما نه والله، همین الان به برادرش می گویم. او هم بچه خیلی خوبی است، تا

حالا به من تو نگفته، اما بهش می گویم یوسف چرا تو با علی رضا فرق داشتی؟ چرا علی رضا، نورانی بود تو نبودی؟ چرا علی رضا نمی گذاشت من ناهار درست کنم، خودش درست می کرد؟ چرا نمی گذاشت من شیشه پاک کنم؟ چرا نردبان را از دست پدرش می گرفت و خودش جا به جا می کرد؟ چرا نمی گذاشت من به خرید بروم و خودش می رفت؟

ببین دخترم؛ نمی دانم خدا چطور این بچه را به من داد و چطور هم گرفت؟ - دستی به عکس روی سنگ می کشد و می گوید: علی رضا ناراحت نشوی ها! - برادرم جوانمرگ شد. علی رضا

صدام بچه های ایرانی ها را کشت، خدا گذاشت توی کاسه اش. گفت اول دو تا بچه ات را جلو چشمم می کشم، بعد هم خودت را. خدا را چه دیدی؟ از مکافات عمل غافل مشو

نمی گذاشت من غصه بخورم، می دانست شیر و کیک دوست دارم، مدام برایم می گرفت و می آورد. روز مادر روسری می گرفت، سینی چای می گرفت، اما بیشتر خوراکی می گرفت. چون می دید من با پنج تا بچه وقت نمی کنم زیاد به خودم برسم، مدام برایم خوراکی می گرفت و می آورد. الان هم هر وقت می آیم اینجا، برایش شیر و کیک می گیرم و پخش می کنم.»

خدا را چه دیدی؟

می گوئیم حاج خانم ماشالله شما چه قدر خوش زبانید! می خندد و می گوید: همسایه مان هم می گوید. و خودش صحبت را باز از سر می گیرد که: «زمان صدام به من گفتند برو کربلا، گفتیم تا صدام نرود، کربلا نمی روم. صدام رفت، آمریکا آمد. به حضرت ابوالفضل علیه السلام گفتیم آمریکا هم باید برود تا من بیایم. آشناها می گفتند شاید عمرت کفاف ندهد به رفتن آمریکا، می گفتم عیبی ندارد، امام حسین علیه السلام خودش می داند مرام من چی هست. پارسال که آمریکا رفت، یک ماه بعدش رفتم کربلا. همه جا را زیارت کردم.»

رندی می کنیم و می گوئیم از صدام کینه داشتید که نمی خواستید بروید؟ کینه مرگ پسران؟ می گوید: «نه، من از هیچ کس کینه ندارم. خدا می داند. اما صدام ظلم کرده بود. به مردم خودش هم ظلم کرد. لابد کربلا رفته اید و دیده اید دیگر! کشورشان خرابه است.»

حرف را عوض می کند و می گوید: «بابا بزرگش عالم بود، می گفتم تو هم برو عالم شو. جنگ به چه کارت می آید؟ قبول نمی کرد.»

چند ثانیه آرام می شود و دوباره می گوید: «صدام بچه های ایرانی ها را کشت، خدا گذاشت توی کاسه اش. گفت اول دو تا بچه ات را جلو چشمت می کشم، بعد هم خودت را. خدا را چه دیدی؟ از مکافات عمل غافل مشو.»

می گوئیم حاج خانم اسمتان را به ما نگفتید! با طنزازی نگاه می کند و می گوید: «اسمم را می خواهید؟ ... یک بار یک جوان نامه رسان آمد دم در خانه، گفتم نامه را بده، گفت نه، اول باید اسمت را بگوئی. گفتم سارا پاشایی. می گوئیم به به چه اسم قشنگی؟ می گوید آن نامه رسان هم گفت خب اسم به این قشنگی را چرا نمی گویند؟ اما من خجالت می کشیدم اسمم را بگویم...»

می خندد و ما حظ می بریم. نمی دانید چه قدر با طنزازی و خوش لهجه حرف می زد این بانوی آذری ۶۹ ساله. اگر یک دوربین رو به رویش بگذارند و او فقط داستان زندگی اش را - که بعد فهمیدیم اتفاقا خیلی هم درام است - تعریف کند، کسی جنب نمی خورد از پای آن فیلم، حتی اگر دو-سه ساعت طول بکشد.

می گوئیم چه پدر و مادر خوش سلیقه ای داشتید که ۷۰ سال پیش اسم شما را سارا گذاشته اند! می گوید: «آخر مادر و پدرم خارجه ازدواج کردند. ایرانی بودند اما از بس دارا بودند، رفتند خارج ازدواج کردند! پدرم، پسر وکیل بود. اسم مادرم هم سلما بود. مذهبی هم بودند. علی رضا هم مذهبی بود. بیست و یک ماه رمضان به دنیا آمد، شب عید قربان شهید شد، روز عاشورا هم خاکش کردند. اربعینش با امام حسین علیه السلام تمام شد. مادرش روزه بود که علی رضا به دنیا آمد - نمی گوید من روزه بودم، می گوید «مادرش»، لابد چیزی از جنس تواضع، که مثلا مدح خودم را نگویم و ... - همراه مان می گوید: با آن حال چه جوری روزه می گرفتید؟ می گوید: «ما روزه نمی خوردیم که مادر. تازه ماشالله، علی رضا ۵ کیلو و چند گرم بود وقتی به دنیا آمد! ما روزه نمی خوردیم، بابام قرآن خوان بود. بابا بزرگم وکیل بود، وکیل ارتش و مجلس، بابای او هم مجتهد بود.» یک دفعه می خندد و می گوید: «ها! کله گنده بودیم دیگه»

خدا، این طور خدایی است!

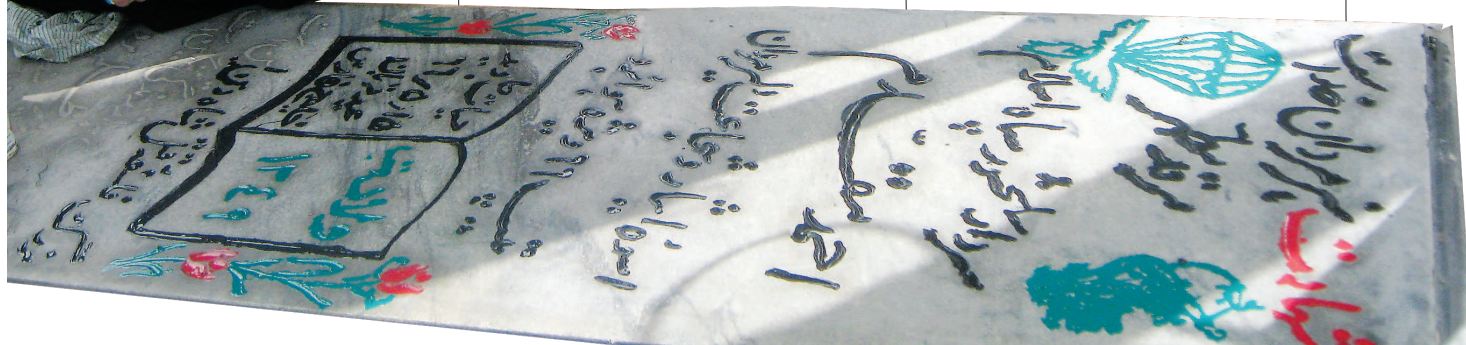
به ما حق بدهید که باز ابراز شمع کنیم از هم صحبتی با مادر خوش صحبت علی رضا. اگر جا داشت آدرس و نشانی اش را می گرفتیم که به قول رضا امیرخانی ماهی، سالی یک بار برویم و پای صحبت های شیرینش بنشینیم و شارژ شویم و برگردیم. مزاح می کند و می خندد و ما هم می خندیم، بعد می گوید: «یک نفر می آید پیش یک امام، می گوید خدا چه می خورد؟ چه می پوشد؟ چه کار می کند؟ امام پرهیز می کند، او اصرار می کند، امام می گوید: خدا غصه بنده اش را می خورد، عیب بنده اش را می پوشاند، کارش هم این است که کلاه گدا را می گذارد سر شاه، کلاه شاه را می گذارد سر گدا! باز می خندد و می گوید: بعله، خدا

این طور خدایی است. عادل است. قادر سبحان است.

می گوئیم: حاج خانم خدا هوای تان را دارد، برای ما هم دعا کنید. می گوید: من همه را دعا می کنم. باور می کنید؟ دستم که بالا می رود، می گویم خدایا سرمایه ایران بچه هایش هستند. همه را عاقبت به خیر کن.

اسم بچه ها که می آید، باز یاد علی رضا می افتد: «به علی رضا گفتم می روی، مواظب خودت باش، گفت مامان ما وطن فروش نیستیم، وطن دوستیم. رفت و دیگر نیامد. ای... می آیم اینجا، دلم باز می شود. این ها ما را نگاه می کنند، ما مرده ایم، این ها زنده اند.»

می شود جمله آوینی متفکر، آوینی اندیشمند را آورد و گذاشت کنار حرف این بانوی آذری که؛ پندار ما این است که شهدا رفته اند و ما مانده ایم و ... می شود آیه و روایت و حدیث آورد و... اما اصل حرف آن است که فهم مشترک سید مرتضای آوینی شهید و این بانوی آذری و صبر زیبای خانم یزدی و آن طرف تر، آرام گرفتن دل مادر مریض مرتضی در خانه پسرش، در قطعه ۲۹ گلزار شهدای بهشت زهرا سلام الله علیها، محصول ارجمند انقلاب مرد بزرگی است که حالا گنبد و مناره حرمش از همین جا، از لا به لای قفسه های زیبا و خاطره انگیز مزار شهدا، پیدا و پنهان می شود.



کوتاه از میهمان‌های بازیگوش هیات اینجا خونه امام حسینیه

سمیه وظیفه خواه

ما و شما که اهل خیمه‌ایم و اهل هیات، تصویرهای زیادی از بازیگوشی و بچگی کردن بچه‌ها در مجلس روضه در ذهن مان داریم. از بی‌تابی بچه‌هایی که دیگر تاب نشستن در مجلس را ندارند و غری می‌زنند و نق نقی می‌کنند و... در این صفحه قرار است، نگاهی دقیق‌تر به این تصویرها بیندازیم. می‌خواهیم بعضی از این خاطره‌ها را با هم مرور کنیم و این بار کمی آن طرف‌تر را هم نگاه کنیم. آن روز که بچه کوچک خانم کنار دستی، بی‌تاب شده بود و غری می‌زد...



بین سخنرانی چندبار گفت «خانوم‌ها بچه‌ها را ساکت کنند»، از کسی خواست بچه‌هایی را که می‌دویدند، بنشانند. سخنران می‌گفت: «این از عنایات ویژه حضرت است که مسجدها و هیات‌ها هر سال شلوغ‌تر می‌شود و جوان‌ها با اشتیاق به خیمه آقا می‌آیند» انصافاً راست می‌گفت، وگرنه که... بچه آرام نق می‌زد، ناگهان جمعی از زن‌ها هیس کشیدند. زن ایستاد و تکانش داد، آرام نشد، آویز کیف خانم کناری را می‌خواست. پیرزنی چادرش را کنار زد، اشک از بینی‌اش چکید، گفت «خانم بچه‌ها را ساکت کن، شب شهادتی» مداح از آن سو گفت: خانم‌ها بچه‌ها را... زن بلند شد، نگاهش معصوم بود و بغض در گلویش. کیفش را روی شانه انداخت، چادرش را محکم کرد و رفت.

با کلی ذوق و شوق اسباب بازی‌هایش را درآورد تا با دخترک بازی کند؛ «این خرسیه، اینم لیوانشه» زن کناری چپ‌چپ نگاهش کرد و گفت: «ساکت باش، آمپولت می‌زنم‌ها» کز کرد و لب برچید، دخترک هم آرام به بغل مادرش خزید... بغلش کردم، گفتم اینجا خونه امام حسینیه، خیلی دوستت داره، بازی کن. دیگر بازی نکرد... می‌دانستم که فردا با شادی نخواهد آمد.

مسئول انتظامات هیات بود، زنی حدوداً ۵۰ ساله، ساده ولی جدی، هرشب جلو در می‌ایستاد، دختر بچه‌ها دور هم حلقه زده بودند و حرف می‌زدند، چند دختر و پسر در فضای خالی جلو در می‌دویدند... ناگهان فریاد زد «خانم‌ها بچه‌ها تون رو نگه دارید، ما که پرستار بچه‌های شما نیستیم، صدای آقا نمیداد...» چند لحظه بچه‌ها ساکت شدند، زنی پسرش را صدا زد، پسر بی‌تفاوت دوید... دخترم با ترس به چهره زن نگاه می‌کرد، دوست نداشتم چهره عبوس زن را با چهره صاحب مجلس اشتباه بگیرد، دوست نداشتم در میهمانی‌ها و تولدها چهره‌هایی خندان ببیند و اینجا بر سرش فریاد بکشند.





نسبت خطبه فدکیه به نهج البلاغه مانند نسبت سوره حمد به کل قرآن کریم است، خطبه فدکیه دیباچه نهج البلاغه است

حریم

بررسی جایگاه معرفتی حضرت صدیقه طاهره با نگاه به خطبه فدکیه دیباچه‌ای برای نهج البلاغه

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر رشاد



بسیاری از میراث معرفتی و حکمی حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها به دلیل محدودیت‌های بسیار و ممانعت‌های فراوان و دسیسه‌های زیادی که صورت گرفت تا تعالیم امامان معصوم علیهم السلام به ویژه تعلیمات قدسی حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها از میان برود و اشاعه پیدا نکند و سن کم و عمر کوتاه ایشان که مجالی برای ابراز و فرصت صدور تعالیم را نداشتند، مکتوم ماند و فراچنگ ما نیامد.

همچنین به دلیل پاره‌ای از رسوم جاهلی، در دوران حیات ایشان مقاومت می‌شد مقابل اینکه یک زن به مقام مرجعیت علمی دست پیدا کند و خود ایشان نیز حریم امامت را نگاه می‌داشتند و در عرصه جامعه حضور پررنگ نداشتند.

درباره قرآن کریم و کلماتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده، ظروف تاریخی و اجتماعی را در نظر می‌گیریم و پیشینه و سابقه پیامبر صلی الله علیه و آله را بررسی می‌کنیم؛ ایشان فردی است که مکتب نرفته، خط ننوشته و استادی را درک نکرده

است پس چگونه می‌تواند قرآن با این عظمت را بیاورد. پس نتیجه می‌گیریم که قرآن وحیانی است و از انسان این همه معارف عمیق ساخته نیست. اگر اوضاع زمان حیات حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها را که مقارن با زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است ملاحظه کنیم و شرایط سنی ایشان را در نظر بگیریم، باید اذعان کنیم صدور چنین معارف بلندی از ایشان نمی‌تواند منشأ مادی، تعلیماتی و دنیوی داشته باشد.

حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها انسان کامل بوده‌اند. انسان کامل انسانی است که آنچه حق تعالی در مقام خلقت انسان منظور داشته و استعدادها و ظرفیت‌هایی که در وجود انسان تعبیه کرده است، به فعلیت برساند. نقضی در ایشان راه نداشته

است. این یعنی کمال مطلق و همان مرتبه خلیفه الهی، وقتی می‌گوییم انسان خلیفه الله است یعنی جانشین خدا و خداگونه است، بین او و خدا نسبت و شباهتی وجود دارد. انسان هر چه در شأن عبداللهی بودن موفق تر باشد، در احراز مرتبه خلیفه الهی موفق تر و به فعلیت نزدیک تر است.

حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها معصوم است، معصوم کسی است که در عمل و نظر خطا نمی‌کند، پس باید آنچه او به عنوان معرفت و حکمت‌القاء می‌کند، بی‌خطا و بی‌لغزش باشد. مرتبه عصمت در معرفت نقش دارد، منشأ حکیمانه بودن رفتار و گفتار می‌تواند عصمت باشد و خود عصمت سرچشمه معرفت است. نکته دیگری که در تحلیل شخصیت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌توان مطرح کرد؛ اصالت خانوادگی ایشان است. ایشان فرزند پیامبر هستند و طبق روایات سلسله نسبی‌شان تا حضرت آدم شناخته شده است. براساس برخی از اسناد ما معصومان را اشخاصی می‌دانیم که در رحم‌های پاک پدید آمده و در دامن‌های پاک پرورش یافته‌اند. اصولاً عنصری که در بستر خانواده‌ای کریم، فخیم و

اصلی‌زاده می‌شود، رشد می‌کند و تربیت می‌یابد خود به خود دارای یک سری شایستگی‌ها می‌شود. تربیت نبوی یکی دیگر از عوامل موثر در معرفت و حکمت حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها است، این بزرگوار پرورده دامن نبوت است و طبعاً کسی که مربی خوبی داشته باشد، مترقی خوبی خواهد بود، کمالات که ملازمت ایشان در اوقات نزول وحی نیز بسیار موثر بوده است. همان‌طور که امیرالمومنین علیه‌السلام در تمام لحظات نزول وحی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آنچه نازل می‌شد، می‌شنید و تنها فرشته وحی را نمی‌دیدند، حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها هم همین‌طور است. برخورداری از علم لدنی از دیگر عوامل موثر در حکمت و معرفت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است.

وقتی انسان مراجعه می‌کند، می‌بیند این متن کوتاه و فشرده، اقیانوسی از معارف است و به عبارتی دیگر نهج البلاغه کوچک است

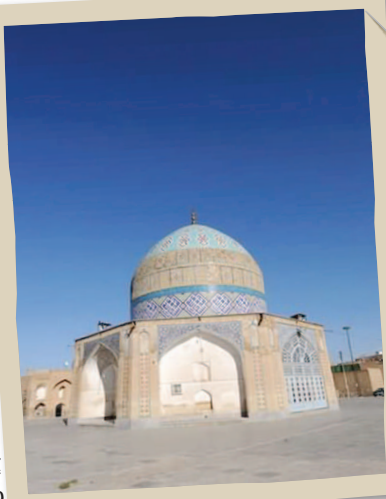
علم لدنی دانش درون خیز است، خداوند از درون انسان‌های برخورداری شایستگی، سرچشمه‌هایی از معرفت را می‌جوشاند.

مقام محدثه بودن حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها از شئونی است که آن حضرت از آن برخورداری بودند. ایشان دریافت وحی می‌کردند اما نه وحی تشریعی چون وحی تشریعی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله قطع شد. مصحف فاطمه سلام‌الله‌علیها محصول همین وحی‌هاست که از سوی خداوند متعال نازل شده است و اگر این گونه نبود، این قدر ارزش نمی‌یافت که امامان علیهم السلام دست به دست این سند را حفظ و بسیاری از معارف را و حقایق را از آن نقل کنند. یکی از برجسته‌ترین میراث معرفتی بازمانده از حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها خطبه فدکیه است، تردیدی نیست که این خطبه متناسب به ایشان است اما در همان زمان که خطبه صادر شد، اعجاب همه را برانگیخت و برخی گفتند گویی پیامبر صلی الله علیه و آله با همان فصاحت و بلاغت سخن می‌گوید.

خطبه فدکیه یک ربع قرن قبل از نهج البلاغه ایراد شده و این نشان از عمق، عظمت و اهمیت خطبه فدکیه دارد، این خطبه کوتاه، دنیایی از معارف است و عمده مطالبی که در نهج البلاغه آمده، در خطبه فدکیه یافت می‌شود. از نظر مباحث فلسفی دینی، فلسفه تکوینی، مباحث الهیاتی، کلام، در حوزه اندیشه سیاسی، مباحث اجتماعی، مباحث قرآنی، شأن قرآن و برخی نکات تاریخی.

برخی از حوادث دوران بعثت و عصر نزول وحی و حوادث تاریخی دوران رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در خطبه فدکیه دیده می‌شود. درباره فلسفه امامت، فلسفه شریعت و فلسفه علل الشرایع درباره احکام، اعمال و مناسک دینی نیز مطالبی در خطبه فدکیه بازگو شده است، بنابراین وقتی انسان مراجعه می‌کند، می‌بیند این متن کوتاه و فشرده، اقیانوسی از معارف است و به عبارتی دیگر نهج البلاغه کوچک است. نسبت خطبه فدکیه به نهج البلاغه مانند نسبت سوره حمد به کل قرآن کریم است، خطبه فدکیه دیباچه نهج البلاغه است و جای تأسف دارد که قرآن کریم، نهج البلاغه و خطبه فدکیه مهجور هستند.

تصویری از بقعه امام زاده هفده تن گلیایگان



گویا بیشتر مردم شهر باهم قراری دارند که غیر از زیارت اهل قبور، از احوال یکدیگر هم خبر می‌گیرند.

کمی جلوتر، رودخانه‌ای است بزرگ با حاشیه‌ای سبز و پر درخت که اهالی به آن «کوچ ری» می‌گویند. آبی خنک و روان و تمیز دارد. اینجا تفرج‌گاه مردم شهر است. هوای خنکش پای رفتن را سست می‌کند. در حاشیه رودخانه قدم می‌زنیم، به ندرت گاوی آزاد و یله دیده می‌شود. معمولاً در منطقه‌ای با ریسمن می‌بندندشان تا زیادی نخورند. پسر بچه‌ای درمزرعه بازی می‌کند، می‌پرسم طنابش را پاره نمی‌کند؟ می‌گوید گاو معمولی طنابش را پاره کرد و آن قدر خورد که ورم کرد، خلصش کردند.

دره شهیدان بنی‌هاشم

تا غروب وقت هست. به سمت دره شهیدان می‌رویم، چند کیلومتری راه هست. دره ایست خوش آب و هوا، می‌گویند چند تن از بنی‌هاشم در تعقیب و گریز در اینجا به شهادت رسیده‌اند و مزارشان همین جاست، همچنین مقبره‌ای منسوب به صالح پیامبر و حالا دره شهیدان، مدفن چند شهید گمنام هم هست.

جای تعجب نیست که به هر امام‌زاده‌ای سر بزنی، خالی از زائر نیست که اگر نبوده، آن پیرزن به کجا پناه می‌برد و جان و دلش را سبک می‌کرد؟ مرد کشاورز غصه آفت و محصول امسال را با که در میان می‌گذاشت و ... راست گفته‌اند که ایران در پناه فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است. اینجا روستا است و میان زمین و آسمان فاصله‌ای هم اگر باشد، از این امام‌زاده دست که دراز کنی، تا آسمان راهی نیست.

گلیایگان و اهالی میهمان نواز و همه امام‌زاده‌هایش همه راه‌ها به امام‌زاده ختم می‌شود

سمیه و وظیفه خواه



نرسیده به اصفهان مسیر گلیایگان جدا می‌شود، هم‌سفرم همه اجدادش اهل گلیایگانند و تمام تعطیلات روزهای کودکی‌اش را در دشت‌ها و مرتع‌هایش گذرانده و... برای من گلیایگان بیشتر یادآور ماست است و کباب! هر چه نزدیک‌تر می‌شویم جاده سبزتر می‌شود، ظاهراً کشاورزی اینجا به همان ماست و کباب ختم می‌شود، بیشتر یونجه می‌کارند و ذرت و البته گندم و میوه.

اولین خیابانی که وارد می‌شویم، خیابان آیت الله گلیایگانی است. هم‌سفرم می‌گوید بیشتر مردم شهر مقلد ایشان بوده‌اند و حالا از آیت‌الله صافی گلیایگانی تقلید می‌کنند. غیر از خیابان آیت الله گلیایگانی، شهر چند خیابان اصلی دیگر دارد و به دلیل اینکه تنها در محدوده معینی شهرداری اجازه ساخت می‌دهد، شهر متراکم است و از زمین‌های زراعی دور است. آپارتمان‌های چهار و پنج طبقه و کوچه‌های باریک زیاد دیده می‌شود.

میهمان نوازند و تعارفی!

به حساب ما هنوز سرشب است ولی شهر تاریک است و مغازه‌ها غالباً تعطیل شده‌اند. می‌ترسیم میزبان‌مان خوابش بگیرد، گشتن شهر را بی‌خیال می‌شویم و مستقیم می‌رویم به خانه‌شان. میهمان نوازند و تعارفی. صاحب خانه ماست را در کاسه‌های یک نفره مایه کرده. برای من که اهل ماست خوردن نیستم، چیز خاصی به حساب نمی‌آید، فقط چرب‌تر است، هم‌سفرم اما با ذوق می‌خورد، حتی کاسه ماست مرا و من شغفش را می‌گذارم به حساب حسن ناسیونالیستی‌اش! صبح اول وقت خودمان، که البته دوساعت مانده به صلاه ظهر است، بیرون می‌زنیم. شهر شلوغ است و نبودن جای پارک در حوالی بازار، کلافه‌کننده. در بازار می‌چرخیم، مسقف است و پراز مغازه از هر صنفی، بسیار شبیه بازار سنتی تجریش، زنده و شلوغ.

مردمان‌شان لهجه خاصی ندارند و مثل هر شهری گاهی کلمات و اصطلاحات غریب در جمله‌های‌شان دیده می‌شود و باز مثل هر شهری، جوان‌ترها اصرار

دارند به تهرانی و بی‌لهجه صحبت کردن.

به احترام نماز، تعطیل!

صدای اذان که می‌آید، تقریباً بازار تعطیل می‌شود. برای نماز به امام‌زاده هفده تن می‌رویم. به زحمت جای خالی برای نماز پیدا می‌کنم. مردم اینجا عجیب به نماز جماعت و مسجد مقیدند. این را از محاوره‌های‌شان هم می‌شود فهمید. هم‌سفرم می‌گوید، مشهور است اینجا بیشتر از خانه‌های مردم مسجد دارد و می‌خندد، پربی راه نمی‌گوید، در هر کوچه‌ای مسجدی هست.

هفده تن بقعه‌ای است بر مزار هفده امام‌زاده، آن سوتر هم بقعه جناب ناصر بن علی است. تعداد امام‌زاده‌های شهر زیاد است، بالاتر از ده بقعه، از همه غریب‌تر امام‌زاده پیش جنگ علی‌ابن ابیطالب علیه السلام است. از هر کس پرسیدم بیش از این نمی‌دانست، به نظر مامور اطلاعات عملیات حضرت می‌آید.

راز بقا در کبابی گلیایگان!

بوی کباب و آفتاب ظهر مست‌مان می‌کند و روانه اولین کبابی می‌شویم. گوشت بزرگی بالای چرخ گوشت آویزان کرده، تکه‌ای می‌برد و چرخ می‌کند و به سیخ می‌کشد و کباب می‌کند و لای نان روی میز می‌گذارد. اولین بار است که از خوردن کباب احساس می‌کنم گوشت حیوان زبان بسته‌ای را می‌خورم که طفلک دیروز بع بع کنان در صحرا می‌دویده... و البته خوشمزه است، آن قدر خوشمزه که صحنه‌های مستند حیات وحش از یادم می‌رود.

آفتاب تند روز که طی می‌شود از شهر بیرون می‌زنیم. حومه شهر سبز است، از یک طرف به سمت خمین و محلات می‌رسد، خمین خشک‌تر از گلیایگان است و محلات بسیار سبزتر. از طرفی دیگر به خوانسار می‌رسد که کوهستانی است و از سمتی به اصفهان... و آب و هوایش هم ترکیبی است از اقلیم‌های متفاوت اطرافش.

در خروجی شهر نزدیک رودخانه قبرستان بزرگی است «قاضی زاهدی» نام، که مردم «قاضی زید» می‌گویندش و بزرگ‌ترین قبرستان شهر است. شب جمعه است و مردم دسته دسته در حرکتند.

سفید خوانی

اول: مدد زغیر تو ننگ است، یا علی مددی.

دوم: بزرگی بوده آقا سید مهدی قوام. از آنهایی که کارشان آدم سازی است. در بخش هیات حکایت‌های مربوط به آقای قوام را بخوانید. اگر اینچنین آدمی هم سراغ داشتید خبرمان کنید تا سراغش برویم.

سوم: روز مادر گذشت. روز مادر در بهشت زهرا گذشت. روز مادر با مادران شهدا در بهشت زهرا گذشت. اما غریب مادر ...

چهارم: هیات و روضه و سینه زنی و شور جای خودش. سالی چند بار زیارت جامعه را با توجه به معنایش می‌خوانیم؟ کلاس امام شناسی بهتر از این زیارت سراغ نداریم. موضوع ویژه این شماره را نگاهی بیندازید.

پنجم: سه کتاب جدید از حاج آقا زائری چاپ شده است و اتفاقاً در نمایشگاه کتاب مورد استقبال شدید قرار گرفتند. حجاب، بی حجاب را توصیه می‌کنیم که در این هوای گرم و اوضاع دگرگون رخت و لباس بانوان باز هم موضوع حجاب در تریبون‌ها داغ شده. انگار بعضی دغدغه‌ها فصلی اند و با بالا رفتن درجه هوا مهم می‌شوند.

ششم: مردم برای خرید کتاب قیدار در نمایشگاه صف ایستادند، که حقیقت هم همین است. آقا رضای امیرخانی هم به ما قول داده بود که بعد از قیدار سفرنامه کربلاش را بنویسد، حالا مرد است و قولش.

هفتم: برای یک نفر از بچه‌های تحریریه خیمه دعا کنید. برایش صبر و تحمل بخواهید که سخت محتاج است.

هشتم: جز آستان توام در جهان پناهی نیست. نیست. نیست.

نهم:

دهم: شماره نهم را به دلیل رعایت اصل سفید خوانی، سفید گذاشتیم.

یازدهم: پس از سال‌ها سکوت مطبوعاتی حاج محمد رضا طاهری آمدند پای مصاحبه با خیمه و به سوالات ما جواب دادند. بخوانید و نظر تان را برایمان بفرستید این هم شماره پیامک خیمه ۳۰۰۶۹۶۱

دوازدهم:

يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَ يَمُشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فَرْشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.

پیام‌های ما

نیستم بیگانه، هستم آشنایت یا علی
از ازل دل داده بر مهر و ولایت یا علی

آن شیر دلآور که زبهر طمع نفس
در خوان جهان پنجه نیالود، علی بود
شاهی که وصی بود و ولی بود، علی بود
سلطان سخا و کرم و جود، علی بود

تمام لذت عمرم همین است
که مولایم امیرالمومنین است

دل هر چه نظر به وسعت عالم تافت
جز نور تو در عرصه ی آفاق نیافت
هنگام نهادن قدم بر سر خاک
دیوار حرم به احترام تو شکافت

هرکس که شود داخل حصن حیدر
ایمن بود از عذاب روز محشر
جز مهر علی و آل چیز نبود
سرمایه ی طوبا و بهشت و کوثر

پیام‌های شما

۰۹۱۱۰۰۰۰۳۵۰ سلام خیمه را در شهر آمل باید
از کجا تهیه کنم؟

۰۹۱۹۰۰۰۰۰۵۷ خواستم نحوه دریافت آسان
ماهانمه را سوال کنم در ضمن باعرض معذرت تبلیغات
ماهانمه وزین تان بسیار ضعیف است. التماس دعا.

۰۹۱۵۳۸۱۱۴۳۹ خیمه؛ یعنی عشق به ائمه
معصومین، افتخارم اینست که مهمان دل مایی.
دست مریزاد.

۰۹۳۸۰۰۰۰۵۸۱ سلام آقای زائری. مصاحبه تان با
همشهری عالی بود. آیا تیراژ خیمه کم است که در
بیشتر روزنامه فروشی‌ها نیست؟

۰۹۱۷۰۰۰۰۲۷۴ یک شماره از ماهنامه خیمه
(موضوع ویژه) را اختصاص به تعزیه و تعزیه خوانی
بدهید.

۰۹۱۹۰۰۰۰۰۴۷ بسم الله النور. باعرض سلام
و احترام. ای کاش از حاج آقای مؤمنی آدرس دقیق
روضه‌ای که محضر مقام معظم رهبری خواندند و آقا
آدرس دادند را بپرسید و چاپ کنید!

۰۹۱۲۰۰۰۰۰۹۰۴ چرامی خواهید بنگاه آکادمیک به مباحث
هیأت نگاه کنید؟ همین امر سبب ریزش مخاطبان تان نسبت
به شماره‌های اولی خیمه گردید. لطفاً اندکی تأمل.

۰۹۱۷۰۰۰۰۱۵۹ اولین بار است که مجله تان را
میخوانم خیلی عالی. شما را به خدا به تمام کسانی
که توی این مجله کار میکنند بگویند برایم دعا
کنند. زیارت حرم آقا و حفظ قرآن آرزوی دیرینه
این بنده روسپاه است.

۰۹۳۷۰۰۰۰۴۰۷ سلام خسته نباشید. ماهنامه خیمه
در منطقه شهریار و اندیشه پیدا نمیشود.

۰۹۳۵۰۰۰۰۴۰۱ سلام مجله خیمه در محله پیروزی
و نیروی هوایی تهران کم است. هر دفعه اقدام کردم
بگیرم نداشت.

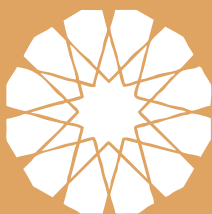
۰۹۱۷۰۰۰۰۶۹۶ ما عشایر خیمه را خوب می‌شناسیم
از این که به کتاب سید مرتضی پرداختید ممنون.

۰۹۱۲۰۰۰۰۵۲۳ لطفاً بروید با مدارس صحبت کنید
و با بهانه مثلاً تخفیف مخصوص اشتراک مدارس و
از این حرف‌ها، دانش آموزها را هم پای این سفره
بکشانید. خصوصاً دانش آموزهای دبیرستانی که
واقعاً نیاز دارند. به نظر من ماهنامه شما به درد بچه
های راهنمایی هم میخورد.

۰۹۱۴۰۰۰۰۹۳۳ پدر آمرزیده‌ها پدرم در آمد از

ضمیمه

مقاله منتشر نشده‌ای از استاد جاودان



رب جهان

و تفسیر داستان کریلا

دین مقبول نزد خداوند، اسلام است، و هیچ دینی جز آن در نزد او پذیرفته نیست. خداوند اسلام دارای صفات متعددی است. او خالق همه جهان و او رب همه جهان و او رازق همه جهانیان است. هر کدام از این صفات از یک توانائی و قدرت خاص نشان می‌دهد، و کار و وظیفه ای خاص خود دارد. خدای متعال از آنجایی که خالق می‌باشد، جهان را خلق کرده است. توانائی و قدرت بر خلقت جهان و همه موجودات آن، بخاطر دارا بودن صفت خالقیت است؛ اما آیا او بر این اساس که خالق است پیغمبر فرستاده است؟ خیر! خالق تنها خلق می‌کند. خدای متعال رازق هم هست، و توانائی و قدرت روزی رسانی همه روزی خواران در دست اوست؛ اما آیا چون خدای متعال رازق است، پیغمبر فرستاده است؟ خیر! رازقیت به فرستادن پیغمبران، ربطی ندارد. او چون رازق است، تنها وظیفه اش این است که روزی روزی خواران را برساند. اما چون او «پروردگار جهان» و «رب جهان» است، پیامبر و دین می‌فرستد.



دین مقبول نزد خداوند، اسلام است، و هیچ دینی جز آن در نزد او پذیرفته نیست. خداوند اسلام دارای صفات متعددی است. او



خالق همه جهان و او رب همه جهان و او رازق همه جهانیان است. هر کدام از این صفات از یک توانائی و قدرت خاص نشان می دهد، و کار و وظیفه ای خاص خود دارد. خدای متعال از آنجایی که خالق می باشد، جهان را خلق کرده است. توانائی و قدرت بر خلقت جهان و همه موجودات آن، بخاطر دارا بودن صفت خالقیت است؛ اما آیا او بر این اساس که خالق است پیغمبر فرستاده است؟ خیر! خالق تنها خلق می کند. خدای متعال رازق هم هست، و توانائی و قدرت روزی رسانی همه روزی خواران در دست اوست؛ اما آیا چون خدای متعال رازق است، پیغمبر فرستاده است؟ خیر! رازقیت به فرستادن پیغمبران، ربطی ندارد. او چون رازق است، تنها وظیفه اش این است که روزی روزی خواران را برساند. اما چون او «پروردگار جهان» و «رب جهان» است، پیامبر و دین می فرستد.

مطرح شدن ادیان در جهان انسانی، از ربوبیت خدای متعال ناشی شده است. ادیان آسمانی بر اساس ظهور صفت ربوبیت الهی پدید آمده و بدست ما رسیده اند. پیامبران بر اساس ظهور صفت ربوبیت بر انگیزخته و مبعوث شده اند. کتاب های آسمانی بر اساس ظهور صفت ربوبیت در جهان ما نزول یافته اند. اگر بدست پیامبری معجزه ای رخ داده برای هدایت و بر اساس ظهور صفت ربوبیت بوده است. اگر پیامبری فریاد: «قولوا لا اله الا الله» برآورده یا هر سخن دیگری بگوید، هر پیامی بفرستد، و هر نامه ای بنویسد، و هر موعظه ای بکند، همه ظهور صفت ربوبیت است. هر کاری بر اساس نبوت و رسالت تا برسد به وصایت و خلافت، کاری در راستای ربوبیت است. همه انبیا و رسولان و همه اوصیا و خلفای ایشان مجرا و کانال رسیدن ربوبیت الهی به جامعه بشری هستند.

در جهان بشری نیز هر انسانی مثال کوچکی برای این جریان الهی بوده و بهمین صورت و شکل عمل می کند. انسان ها صفاتی دارند، و بر اساس هریک از آن صفات توانائی کاری دارند. بعنوان مثال: اگر شما مدت ها تمرین کرده و دوچرخه سوار خوبی شده اید، زمانی که بر آن سوار می شوید، و رکاب می زنید، دوچرخه

رب جهان

و تفسیر داستان کربلاء

سوار محسوب می شوید، و توانائی دارید حتی قهرمان باشید؛ اما زمانی که اینجا نشسته اید، وسخن مرا می شنوید، شاگرد درس و مستمع هستید. در اینجا دیگر دوچرخه سوار نیستید. بعد هم وقتی شب به خانه می روید، و چون استعداد شعر دارید، و توانائی شعر گفتن دارید، فکرهایی می کنید، و ذوق شما می شکفتد، و شعری در خاطرتان می گذرد. پس زمانی که شاعر هستید، شعر می گوئید. در هنگام دوچرخه سواری به عنوان قهرمان دوچرخه از رقیبان سبقت می گیرید، و به عنوان مستمع و شاگرد، به خوبی درس گوش می کنید، و به عنوان محصل خوب، به خوبی تحصیل می کنید، و چون اتفاقاً درس پزشکی خوانده اید، و پزشک هستید، توانائی درمان بیماران را دارید؛ پس در جهان انسانی هم هر یک از این صفات در جایگاه خاص خود بوده و عملکرد خاص خود را دارند.

رب چه کسی است؟ ربوبیت یعنی چه؟

رب یعنی: مالک و مدبّر، و ربوبیت یعنی تصرف مالک یک شیئی یا اشیاء در آن ها و تدبیر و مدیریت اودر مورد آن ها. خدای متعال مالک حقیقی همه کائنات و موجودات بوده چون خالق آنهاست، و بدلیل این که مالک حقیقی است اداره تمامی امور آن ها را خود در دست دارد، و خود در آن ها تصرف و تدبیر می کند، و چون رب است، این تصرفات همه در طریق به کمال رساندن و رشد موجودات خواهد بود، و این روشن است که بخش بزرگی از کمال و هدایت موجود ذی شعور انسانی، از راه تعلیم و تربیت اختیاری و ارادی اوست. بنابراین تمام ادیان ظهور و بروز صفت ربوبیت الهی بوده اند، و بر اساس طرح و تدبیر الهی برای تربیت و رشد و کمال انسان ها فرستاده شده اند، و نیز تمام پیامبران بر اساس طرح و تدبیر الهی برای تربیت و کمال جامعه بشری آمده اند، و نیز تمام جوانب و ابعاد ادیان از جمله:

فرستاده شدن بیش از صد کتاب آسمانی، و زحمت ها و رنج های طاقت فرسای پیامبران برای هدایت مردمان، ظهور هزاران معجزه از ایشان،، مقابله با ستمکاران و طاغوتیان، و یا عذاب های نابود کننده ای که بر اقوام طغیان گری چون عاد و ثمود نازل شده ظهور ربوبیت و بر اساس طرح تربیتی عام الهی در جهان بشری است.

البته چون ذات مقدس، رب همه موجودات است طرح تربیتی او برای

تمام موجودات است، و هر کدام در حد و اندازه ساختمان خودش از آن بر خوردار خواهد بود. پس رشد و کمال مخلوقات به ربوبیت مربوط است، و به سرانجام رساندن این هدف و وظیفه رب جهان است. از آنجایی که رب باید آن موجوداتی که تحت تربیت او هستند به کمال برساند، برای این تربیت و رشد طرح دارد. در مورد جمادات و نباتات و حیوانات هر کدام بشکل خاص خود عمل می کند. هدایت تسخیری یا جبری و هدایت الهامی یا غریزی در مورد این موجودات عمل و اجرایی شود؛ اما ادیان طرح تربیتی برای موجودات انسانی و ذی شعور هستند، و آمدن پیامبران برای رساندن طرح تربیت به انسان ها، و اجرایی کردن آن است.

مثال یک باغبان را می زنیم. باغبان برای اینکه بذر یک گل یا بوته گندم را در باغچه یا مزرعه بکارد، زمینش را درست و آماده می کند، شخم یا بیل زده و سنگ ها و علف های هرز را از آنجا خارج کرده و خاک خوب و آماده برای کشت درست می نماید، سپس بذر را در آن پاشیده و هوا و آب و نورش را تنظیم کرده است، و از آن پس هر روز مراقب رشد و نمو گیاه بوده و با آفات آن مبارزه می کند، و تا وقتی که حاصل بدست بیاید، و گل یا بوته گندم ثمر بدهد، از آن لحظه ای غفلت نمی کند. باغبان و کشاورز کسی است که بذر و دانه را در زمین کاشته (مثالی از خلقت) بعد تا مرحله آخر رشد و نمو در ابعاد مختلف، روی آن کار می کند: (مثالی از ربوبیت).

در جامعه بشری نیز کما بیش، جریان تربیت و رشد به همین منوال پیش می رود. هم جامعه کوچک پدر و مادر و خانواده، روی فرزندان خویش طرح تربیتی دارند، و عمل می کنند، و هم جریان جامعه بزرگ بشری برای نسل های بعد خویش طرح تربیتی دارد و عمل می کند. شما در درون خانواده که پرورش می یابید، یا به مدرسه یا دانشگاه که می روید تحت یک طرح تربیتی - درست یا غلط - قرار می گیرید. طرح تربیتی این است که به عنوان مثال در خانواده از بدو تولد یک فرزند، پدر و مادر یا مربیان او بفکر خوراک و خواب و پوشش و شستشو و... او هستند، و او را در آموزش راه رفتن و سخن گفتن و ابعاد دیگر زندگی کمک می کنند. این ها همه رفتارهایی هستند برای رشد و تربیت یک فرزند خردسال. در جامعه بزرگ بشری، جوان در سال اول مدرسه یک دروسی را شروع به آموزش می کند. هر چه به مقاطع

بالتر می رود، سطح بالاتری از آنس دروس را می گذراند، هم فهم او بالا می رود، و هم دانش و تجربه عملیش؛ بنابراین نو جوانان و جوانان در این نمونه طرح تربیتی هم مدام بنوعی رشد می کنند.

دیدیم که همه ادیان بر اساس طرح تربیت ربوبی فرستاده شده اند. ادیان یک برنامه تربیتی کامل و تمام هستند، و به همراه یک مربی کامل و تمام به جهان بشری فرستاده شده اند؛ بنابراین اگر کسی در این جریان تربیتی بدون نقص، تربیت نشد، تنها یک فرض دارد، و آن این که خودش نخواسته و اراده نکرده و خود بدعوت ادیان جواب مثبت نداده است. یکی از اصول مهم و اساسی در هر طرح تربیتی این است که افراد مورد تربیت باید تربیت را بپذیرند. تربیت شونده باید به تربیت تن بدهد، و سختی های آن را بپذیرد. اگر تن ندهد، و سختی های آن را نپذیرد، هزار طرح تربیتی هم که در مورد او اجرا کنیم تربیت مقدور و ممکن نیست. فرض کنید کسی به کلاس اول برود؛ ولی درس نخواند، و به یک دلیلی او را بدون امتحان به کلاس دوم ببرند؛ اما در آنجا هم درس نخواند. اگر کسی ده یا بیست سال هم اینطور بکلاس برود، باز هم هیچ چیزی نخواهد آموخت. انسان ها باید طرح تربیت را بپذیرند، و اجرا و عمل بکنند، تا نتیجه بدهد.

اصولاً در هر طرح تربیتی یک سلسله دستورات وجود دارد. شخص تحت تربیت، باید دستوراتی که بر اساس طرح تربیت در اختیارش قرار گرفته است، قبول و عمل کند. به عنوان مثال: نماز در طرح تربیت الهی، اولین و مهمترین تاثیر را دارد. بنابراین ستون دین و از مهمترین واجبات است. روزه نیز برای تربیت انسان بسیار لازم است. حج خیلی کار آئی تربیتی دارد. امر به معروف، و نهی از منکر تاثیر بی مانند و نظیر دارند، و الی آخر.

مسئله ربوبیت در قرآن کریم

قرآن جریان ربوبیت را بطور تفصیل و اصولی پی گیری کرده است. لفظ رب بعد از لفظ «الله» از تمام نام های مقدس الهی بیشتر تکرار شده است. علاوه بر زیادتى تکرار این نام مبارک، تمام جوانب مسئله ربوبیت در قرآن مورد بررسی کامل قرار گرفته است؛ زیرا این اصل یکی از دو اصل اساسی توحیدی اسلام است که عبارتند از:

توحید در الوهیت: لا اله الا الله
توحید در ربوبیت: لا رب الا الله

در سوره مبارکه طه از یکی از جریان های مهم ربوبیت به تفصیل سخن بمیان آمده است: در این سوره داستان موسی وهارون-علیهما السلام- بعنوان فرستاده رب جهان، وفرعون بعنوان مدعی ربوبیت آمده است، خدای متعال به موسی وهارون امر می فرماید:

شما دونفر به نزد فرعون بروید، و به او بگویید: ما فرستادگان رب تو هستیم. حضرت موسی وهارون هر دو نبی و رسول بودند؛ بنابراین هردو ماموریت دعوت فرعون را بعهده داشتند. خداوند فرموده بود: بگویید ما دو رسول رب وپروردگار تو هستیم. اگر قبول کنی ما را برای هدایت وتربیت تو فرستاده است. اما فرعون نمی توانست قبول کند، وتکبر وفرعونیت مانع قبول وسنگ راه بود. قرآن می فرماید: فرعون زیر بارنفت، وبه پیام الهی پشت کرد.

جریان ملاقات موسی با فرعون را بررسی کنیم. دو پیامبر بزرگ خدا، موسی وهارون به دربار فرعون می روند، واو را به پرستش خدا می خوانند. خدائی که رب او رب همه جهانیان است. فرعون خود یکی از خدایان مصر و مورد پرستش است، ودر عین حال خدایان دیگری از جمله خدای خورشید را می پرستد. راه گریزی می جوید. می پرسد:

«قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى»: این رب شما که از او سخن می گوید کیست ؟ پاسخ در آیه بعد آمده است. قرآن از زبان موسی - علیه السلام- نقل می فرماید: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»: رب ما آن کسی است که به هرچیز، خلقت مخصوص به او را عطا نموده سپس او را (بر اساس همان خلقت) هدایت کرده است. اول چیزی را پدید آورده وخلق کرده بعد برای رشد وبالیدنش به تصرف وتدبیر درامور او یعنی هدایتش پرداخته است.

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» رب ما آن موجود متعالی است که به هر موجودی از مخلوقات خودش، خلقت خاصی داده است؛ زیرا هر موجودی از حد واندازه ویژه ای برخوردار است. آنگاه آن را هدایت کرده است، هدایتی بر اساس همان خلقت ویژه. هدایتی که برای ما در نظر گرفته شده است، مانند هدایتی که برای یک کبوتر اجرا می شود است، نیست. بخشی از کارهای کبوتر بر اساس تربیت بیرونی است، و بخش بزرگی از آن بر اساس غریزه است. گفته اند: سگ یا گرگی را از خانواده اش جدا کردند، ومدت ها به این شکل رشد یافت، وان گاه که در طبیعت رها شد، در مواجهه با دشمن زوزه نمی کشید، و این را یاد

نگرفته بود. زوزه را باید از طریق تربیت محیط وپدر ومادر می آموخت. بنابراین بخش اندکی بر اساس تربیت است، و مابقی بر اساس غریزه است. اما انسان، البته انسان غریزه هم دارد؛ اما یک بخش بزرگی از عادات ورفتار هایش بر اساس تربیتی است که مربیانش بر روی او اجراو عمل می کنند. البته اگر بپذیرد.

در سوره مبارکه اعلی یک مثال از طبیعت آورده شده است: سَبَّحَ اسْمُ رَبِّكَ الْأَعْلَى: اسم رب اعلای خودت را تسبیح کن. ما رب های ناقص و کوچک نیز داریم. مثلا پدر و مادر شما در یک حیطه ای رب شما هستند. معلم و مدیر و... نیز همینطور. وای بر پدر، مادر یا مربی ای که در طرح و عمل خطا کند. بسیاری از ما در این مساله گرفتار هستیم. شما اگر وظیفه یک تربیت بعهده دارید، باید در حیطه عملکرد خودتان تربیت شده باشید، تا بتوانید کسی را تربیت کنید. اگر پدر هستید، باید در حیطه عملکرد یک پدر و پدري کردن تربیت شده باشید. ما این تربیت را از پدر و مادرم نیاموختیم، زیرا آنها نیز از پدر و مادرشان نیاموختند، و پدر و مادر آنها نیز از پدر و مادرشان نیاموختند و... چرا؟ زیرا خدای متعال در ازمنه مختلف مربیانی فرستاده بود؛ اما مردمان آن اعصار زیر بار تربیت آن مربیان نرفتند. در نتیجه جامعه بشری از تربیت محروم ماند. خداوند مربی شایسته، بنده تربیت شده خودش را برای تربیت سایر بندگان فرستاده بود، امامردم چون می خواستند آزاد باشند، آن مربیان وان تربیت ها را نپذیرفتند؛ لذا زمانی که این انسان ها را می برند تا در گلستان بهشت بگذارند، می بینید یک شاخه یا چند شاخه از آنها شکسته است. این یک یا چند شاخه ی بسیاری از ما شکسته است، یا حداقل کج بالا رفته است. این شکستگی وکجی سر انجام خوبی ندارد.

در آیه بعد می فرماید: الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى: آن کس که خلق کرد، و مخلوقاتش را درست وبیکمال خلق کرد. در آیه سوم می فرماید: وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى: برای این موجودات طرحی در نظر گرفته و اندازه وتقدیر نهاد. و بر اساس همان اندازه وحدود وتقدیری که برای هر موجودی قرار داده بود، جریانی از هدایت وتربیت در نظر گرفت. این همه اجمالی از جریان خلقت وتقدیر وهدایت بود؛ آنگاه در آیه چهارم یک مثال کوچک وطبیعی می آورد: وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى: اگر در اواسط بهار به بیابان ها بروید، بسیاری از بیابان ها مرتع وقابل چرا هستند.

همه سبز شده اند، و به چراگاه تبدیل شده اند. هر گیاه در تابستان به اوج رشد خود می رسد، و کم کم در پاییز پژمرده وخشک می شوند. معمولا هم تمام آنها از خودشان یک مقداری دانه برزمین می پاشند؛ وبنابراین در بهار آینده دومرتبه می رویند.

در آیه بعد می فرماید: فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَخْوَى: سپس آن گیاه را خشک و تیره می کند. همینطور که زمستان پیش می رود، شما دیگر در صحرا هیچ چیز روئیدنی نمی بینید. آن رب اینگونه است. موجودی را رشد می دهد، آن موجود به اوج می رسد، ثمر می دهد بعد کم کم شروع به خشک شدن می کند، و بعد ظاهرا از بین می رود. همه این کارها را رب اعلای جهان می کند. با هر موجود دیگری نیز بهمین شکل کار می کند. آن را تابه حد اعلای ممکنش رشد می دهد، و بعد تابه زوال می رساند. در میان موجودات، فقط انسان می تواند خشک نشود، وبه زوال نرسد. زمانی که چراگاهی چریده و تمام شد، یا خشک گردید، دوره اش پایان می پذیرد. زمانی که سر گوسفند را بریدند، و گوشتش را خوردند، دوره اش تمام می شود البته به یک معنایی اگر مرتعی چرا شد، به داخل بدن یک موجود برتر از خودش می رود، و تعالی و تکامل اش ادامه پیدا می کند. آن گوسفند هم زمانی که توسط یک انسان خورده می شود، اگر آن انسان آدم راست و درستی باشد، در یک طریق تعالی بالاتری قرار می گیرد. اما در حالت کلی، دوره آن موجود بعد از نابودی ومرگش تمام می شود. به عنوان مثال، چون گرگ را کسی نمی خورد، و بعد از مرگش تمام می شود.

خداوند متعال درباره آخرین دین آسمانی وپیامبر بزرگش می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ» «وما لكم لا تومنون بالله ربكم والرسول يدعوكم لتؤمنوا ببركم»

ای مردم این رسول از طرف رب تان آمده وبرای شما پیام حقی آورده است، واز شما می خواهد که به رب تان ایمان بیاورید. این سخن در مورد پیامبر ماست. قرآن می فرماید: این پیامبر از طرف رب شما آمده است، واز شما ایمان واعتقاد به او را می خواهد. این گونه مسائل به رب بودن خداوند عالم مربوط است. رب است که پیغمبر فرستاده است. خالق این پیغمبر را خلق کرده است، رب پیامی به او سپرده و او را «پیام بر» قرار داده و بسوی شما فرستاده است، واز شما ایمان به این پیام را می خواهد.



در داستان حضرت نوح اولین «پیام آور» بزرگ رب جهان آمده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»:

ما نوح را بسوی قوم او فرستادیم، اوبا ایشان سخن گفت، وبه آن ها خطاب فرمود: ای قوم من خدای را بپرستید؛ زیرا جز او خدائی نیست. آن مردم می گفتند: ما تو را همراه و معجون می دانیم، واین سخنی بود که به تمام پیغمبران گفته می شد.

ایشان جواب می فرماید: قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: من همراه نیستم؛ بلکه فرستاده ای هستم که از طرف رب العالمین آمده ام. قوم نوح سخن ایشان را نمی پذیرفتند؛ آن حضرت سخن را ادامه داد، وفرمود: أَتَلْعَقُكُمْ رَسَالَتِ رَبِّي: من آمده ام تا پیام هایی را که رب تان برای شما فرستاده است، به شما برسانم. بعد اضافه فرمود: من خیر خواه شما هستم. برای خودم چیزی نمی خواهم. من آمده ام پیامی بشما برسانم که از سر خیر خواهی محض است. البته فرق این خیر خواهی با سایر خیر خواهی ها در این است که این خیر خواه می داند، خیر شما چیست؛ زیرا اواز طرف رب شما که خالق شما وپدید آورنده شماست آمده است. نصیحت به معنای خیر خواهی است. معنای دقیق آن پند دادن نیست. البته پند دادن نیز از سر خیر خواهی است؛ اما لغت نصیحت به معنای خیر خواهی است.

داستان همه پیامبران بهمین شکل است؛ زیرا همه از ربوبیت حق برآمده و نشأت گرفته اند، واز آن دفاع می کنند. همه آن ها یک ماموریت دارند، و آن رساندن پیام رب جهان به جهانیان است. آن ها در واقع، کانال و مجرای رسیدن ربوبیت خدا به خلق هستند، وبوسیله آن ها پیام ربوبیت، یعنی دین، یعنی اسلام، به مردم می رسد.

در میان وظایف پیامبران یکی از اساسی ترین وظایف وماموریت ها این است که با طواغیت زمان خودشان مقابله کنند. طاغوت کسی است که بر جایگاه ربوبیت حق نشسته ومدعی مقام ربوبیت است. اومقام ربوبیت الهی را غصب کرده وبر اساس آن حکومتی مطلق واستبدادی بی حد ومرز بنا نهاده ودر جان ومال وناموس مردم فعال مایشاء است. پیامبران هر کدام با طواغوت زمان خویش بر سراین که رب کیست؟ واین که بایستی دستورات وقوانین رب جهان در جامعه

تفسیر داستان کربلاء

ما اگر بخواهیم همه داستان کربلا را فقط با یک جمله شرح کنیم، کاری مشکل و شاید غیر مقدور باشد؛ اما این کار مشکل و امر غیر مقدور و باجمله ای که بتکرار در زیارات امام حضرت اباعبدالله الحسین آمده، ممکن و مقدور شده است، و تمام نهضت کربلاء با این جمله تفسیر و توضیح کافی پیدا می کند، و شاید هیچ کلامی وجود نداشته باشد که باین خوبی توانائی تفسیر و توضیح حادثه کربلا را داشته باشد. این عبارت در زیارات مختلف، کمی اختلاف دارد؛ اما اصول سخن یکسان است. از جمله در زیارت اربعین آمده است:

«فَاعْزُرْ فِي الدَّعَاءِ وَ مَنْحَ النَّصْحِ، وَبَذِلْ مُهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ، وَخَيْرَةُ الضَّلَالَةِ» حضرت حسین - علیه السلام - برای دعوت و هشدار مردم حرکت کرده بودند. اگر از مدینه به کربلا آمدند، و اگر جواب نامه های اهل کوفه را مثبت دادند، و اگر در کربلا شهید شدند. هر کجا فریادی کردند، و نامه ای نوشتند، و جمله ای گفتند، و یا خطبه ای خواندند، و سخنرانی کردند، تماشای ماهیت دعوت داشت، و یک هشدار بود. این دعوت و این هشدار و این کوشش برای فهماندن، در حدی بود که عذر را بر مردم تمام می کرد. دیگر کسی نمی توانست بگوید: خدا یا من نفهمیدم. رفته رفته مردمان می فهمیدند که امام حسین - علیه السلام - برای چه آمده است، و می خواسته است چه بگوید.

وَ مَنْحَ النَّصْحِ: این حرکت و قیام را به نیت خیر خواهی انجام داد. او هر چه در توان داشت خیر خواهی کرد. هر چقدر می توانست، در حد جان خود و عزیزان و اسارت زنان و فرزندانش، بدنبال خیر و صلاح مردم بود، و در این عمل از مردم در خواستی نداشت.

وَبَذِلْ مُهْجَتَهُ فَيَكُ: و خون قلبش را - بی امید پاداش - در راه تو بذل کرد. خون دل خود را در سرزمین کربلاء برای تو بر زمین ریخت. چرا؟ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ، وَخَيْرَةُ الضَّلَالَةِ: برای اینکه بندگان تو را از جهالت و از حیرت ناشی از ضلالت نجات دهد. لَيْسَتْ نَقْدَ: تانجات بدهد معنا می دهد، و مانند نجات غریق در دریا و طوفان و گرداب یا نجات یک آتش گرفته از آتش است. در آن دوران برای بندگان خدا، برای امت اسلام دو مشکل اساسی مطرح بوده است:

جهالت و ضلالت



بشر زیر دست خودشان تعیین سرنوشت می کنند. همه این گونه صاحبان قدرت، همچون نمرود امپراطور بابل و فرعون امپراطور مصر و یا هرکلیوس امپراطور روم و خسرو پرویز شاهنشاه ایران، خود را صاحب مردم می دانند، و ادعای: «انا ربکم الاعلی» دارند، و این مشکل اصلی بر سر راه انبیاء است، و با این مسئله باید به مقابله برخیزند. البته مبارزات انبیاء با مشکلات جامعه بشری منحصر به این مقدار نیست؛ اما آن چه در برابر طواغیت و وظیفه دارند، مقابله و مبارزه با اختیار داری آن ها در «تعیین سرنوشت برای بشر زیر دست» و «قانون گزاری ظالمانه» از سوی آن هاست. همه اوصیا، همه امامان هم همین وظیفه را داشته اند، و همین گونه بایستی در برابر طواغیت بایستند، و عمل کنند.

بنابرین یکی از وظایف اصلی امام امیرالمومنین و یا حضرت حسن و حسین و یا حضرت موسی بن جعفر و بالاخره همه ائمه اطهار - صلوات الله و سلامه علیهم - مقابله با دخالت طواغیت در سرنوشت آدمیان و قانونگزاری آنان در برابر قانون الهی بوده است. داستان کربلا یک نمونه از این مقابله و مبارزه بلکه یکی از سخت ترین آن هاست. در بررسی این نمونه، نوع و چگونگی عمل یک امام در برابر یک جریان بزرگ طاغوتی و ستمگرانه روشن و ملموس می شود. در این جاست که می توانیم به

تفسیر داستان کربلاء برسیم.

بشری اجرا بشود، در گیر بوده اند. پادشاهان، امپراطوران، فراعنه و بسیاری از صاحبان قدرت های بزرگ، بناحق برمسند ربوبیت نشسته و برای بشر تحت حکومت خودشان نظام زندگی تعیین کرده و سرنوشت و امروز و آینده مشخص می نمودند، و مردمانی که در سایه حکومتشان بودند، بایستی فرمان آن ها را بپذیرند، و قانونشان را عمل و اجرا کنند، و زندگی خودشان را بر اساس نظرات و امیال آن ها شکل بدهند، و راه و چاره ای جز این نداشتند.

البته دستورات و قوانینی که طواغیت برای مردم زیر دست خودشان صادر کرده و اجرا می نمایند، معمولاً در راستای ادامه یافتن قدرت و حکومت، و بخاطر بهره کشی بیشتر و بهتر بنفع خودشان بوده و در مقابل به ضرر مردم و در راستای استثمار آنها است، خدای متعال پیامبران را برای نجات مردم از یوغ و بند این قوانین ارسال کرده است. اما طواغیت صاحب قدرتند، و بنا بر مخالفتی به قهر بر خورد می کنند: می بندند، می زنند، می کشند، و یا به زندان و شکنجه می کشند، و یا تبعید و اخراج می کنند.

مقابله و مبارزه پیامبران با پادشاهان، امپراطوران و فراعنه نه بخاطر این است که آن ها صاحب قدرت هستند؛ زیرا قدرت در اصل و ذات خود شر نیست؛ بلکه این مقابله بر سر این است که آن ها طغیان کرده و مدعی ربوبیت شده اند، و برای



ترکستان می رساند، و هر چه بسوی ترکستان برود از کعبه مقصود دور تر می شود. پس کسی می خواسته به مکه برود؛ اما ترکستان را انتخاب کرده است، کسی می خواسته به راه برود؛ اما چاه را انتخاب کرده است. این یک مشکل مهم محسوب می شد؛ اما مشکل دوم که می توانست سخت تر نیز باشد این بود که او این راه غلط و این مقصد نادرست را همان کعبه مقصود و راه درست بداند، و در آن شبهه و تردید نداشته باشد. کسی فکر می کند مسلمان و موحد است، در حالی که نا مسلمان بوده و بشدت گرفتار شرک شده است. کسی فکر می کند اطاعت خدا می کند، در حال که غرق در معاصی و گناهان است. کسی فکر می کند خدمت می کند در حالی که گرفتار خیانت شده است.

اولاً: او این شرک و این معصیت و این خیانت را نمی شناسد،

و ثانیاً: شرک را مسلمانان و یکتا پرستی، و عصیان و گناه و اطاعت، و خیانت را خدمت می پنداشته است.

در آن عصر کسانی یزید- یعنی بدترین فاسقان و منافقان- را امام زمان و واجب الاطاعت، خلیفه رسول خدا؛ بلکه خلیفه خدا، و جریان خلافت را در جایگاه همه اسلام می دانستند، و این آن ناحقی بود که چون حق بدان اعتقاد می ورزیدند، و می توانست همه چیز اسلام را

جهل عمیق بود.

دسته دوم همه چیز را پذیرفته بودند. امامت برای آن ها امامت یزید بود. اسلام و دین برای آن ها اسلام و دین یزید بود، و همه چیز این اسلام، در خلافت، و در آن روزگار در خلافت یزید خلاصه شده بود.

دولت بنی امیه می خواست آنهایی که گرفتار جهالتند، پذیرای این اسلام و دین باشند، و آن را دین خدا بدانند، و آن طور که باید به یک دین اعتقاد ورزید بدان اعتقاد بورزند.

در این جا باز هم لازم است که این ضلالت را توضیح بیشتری بدهیم:

■ ضلالت چیست؟

جهالت یک چیز و ضلالت چیز دیگر است، و با هم فرق کلی دارند. یک وقت کسی واقعیت را خلاف آن چه هست می داند، آفتاب را تاریکی یا تاریکی را آفتاب می پندارد، این ضلالت است. یک وقت اصلاً مساله را نمی داند، و نمی فهمد. آفتاب را می بیند؛ اما نمی فهمد که این آفتاب است. یکی بر اثر ضلالت بدی را خوبی دانسته و بعنوان خوبی بدان اعتقاد و علقه داشته و به این دلیل بدان عمل کرده است. دیگری چیزی نمی دانسته بنابراین به آن اعتقاد و علقه هم نداشته و اگر کاری کرده نفهمیده کرده است. ضلالت گم کردن راه است. کسی می خواسته به مکه برود؛ اما راهی را انتخاب کرده که او را به

آن روز در عالم اسلام، دو مشکل بزرگ وجود داشت. یکی جهالت بود، و دیگری ضلالت، و قدرت های حاکم در عصر بنی امیه می کوشیدند که همه جهالت ها هم به ضلالت تبدیل شود. در طول سال های بعد از وفات پیامبر، بطور جدی کار شده بود، و یک جهالت همه گیر ایجاد کرده بودند؛ در این مدت هیچ کس چیزی جز الفاظ و کلمات و آیات قرآن یاد نگرفته بود و چیزی جز الفاظ و کلمات و آیات قرآن نخوانده بود، و چیزی جز الفاظ و کلمات و آیات قرآن از بر نکرده بود؛ در نتیجه مردم از اسلام دین خودشان تنها با الفاظ و عبارات قرآن آشنا بودند؛ اما از تفسیر و معنای درست آن هیچ خبر نداشتند. دانستن معنا و تفسیر قرآن ممنوع بود. آن روز که پیامبر به تعلیم قرآن پرداخت. اول لفظ را آموخت، و سپس هر چه از علم و عمل در آیات بود برای مردم درس داد. بنابراین چیزی از قرآن نماند که یاران علاقمند پیامبر آن را ندانند؛ اما از پس دوران آن حضرت، دیگر هیچ کس اجازه نداشت از تفسیر و فهم آیات سخن بگوید. آن ها که با معنا و تفسیر قرآن آشنا بودند، همه دهان بسته بودند، و اجازه هیچ سخنی نداشتند. این جهل خود می توانست مصیبت بزرگی برای اسلام و مسلمانان بیار بیاورد. بعلاوه این جهل زمینه بود، زمینه ای لازم و کافی برای تمام اهدافی که امویان در نظر داشتند. در عصر اموی می خواستند، مردم اسلام را بر خلاف آن چه هست بشناسند، و باور داشته باشند، و از این بدتر ممکن نبود، و آن نقطه نهائی ضلالت همین جا بود. مردم هم از اسلام جز اصول کلی چیزی نمی دانستند؛ بنابراین بعنوان اسلام هر چیزی به آن ها قابل تحمیل بود، و آن اصول کلی هر تفسیری می توانست پیدا کند، و اگر چنین می شد دیگر از اسلام چیزی باقی نمانده بود.

آن روز همه مردم مسلمان بدون دغدغه با یزید بیعت کرده بودند، همانطور که با پدرش و همانطور که با گذشتگان؟ هم اکثریتی که گرفتار جهالت بودند، و هم آن بخشی که گرفتار ضلالت بود. عمل یکسان بود، و همه بیعت کرده بودند؛ اما بر این بیعت دو دیدگاه حاکم بود، و مردم دو گونه بیعت کرده بودند: بخشی از سر جهالت بیعت کرده بود، و برخی بر اساس ضلالت.

دسته اول آن چه در عصر بنی امیه در حال انجام بود، نمی دانستند، و نمی فهمیدند، و همین که کسی با نام خلیفه بر مسند نشسته بود قبولش می کردند، و بیعتش را پذیرا می شدند. این یک



امت هستند، و همه با ریختن خون او بخدای تقرب می جستند. در این سند از یک اعتقاد و فرهنگ سخن بمیان آمده است. کسانی در امت اسلام وجود داشته اند که بعنوان دین به جنگ حضرت حسین آمده بودند. برای آن ها ریختن خون ایشان کاملاً توجیه دینی داشته است.

البته می دانیم آن مردم برای حضرت حسین، جز مخالفت با خلیفه یزید، هیچ گناهی نمی شناختند، و امام از ایشان روز عاشورا در یک خطبه سوال کرده بود آیا من گناهی کرده ام؟ آیا از من خونی طلب کنید؟ یا مالی را از بین برده ام؟، و یا قصاصی از من می خواهید؟ کسی جوابی نگفته بود. تنها چیزی که آن ها از او می خواستند این بود که زیر بار حکومت یزید و فرمان ابن زیاد بروند، و این گناه، گناهی بود که سزائی چون کشته شدن و قتل عام همه کسان، پایمال شدن زیرسم اسبان، غارت همه اموال و اسارت همه زنان و کودکان را بدنبال داشت.



دلیل و نمونه سوم: نظیر آن چه در دلیل اول آوردیم، سخنی است که عمر سعد در خطاب به لشکر کوفه گفت. اواخر روز نهم در سرزمین کربلا، فرمان داد که لشکر کوفه به سوی حضرت حسین و همراهان ایشان حمله آورند، و عبارتی بکار برد که اولین بار در غزوات اسلام در رکاب پیامبر بکار رفته بود. در زمان پیامبر اکرم هر وقت مسلمانان را به مقابله کفار دعوت می کردند با این ندا و شعار دعوت می کردند. او روی به سپاه خویش کرده و فریاد بر آورد:

یا خیل الله اِركبی وابشیری: ای سواران خدا (برای حمله به دشمن) سوار شوید، و شما را به بهشت بشارت باد!!

دلیل این که او به لشکر خویش «سواران خدا» نام می نهاد، این بود که آن ها طبق فرمان خلیفه بسیج شده بودند، و از دستور او اطاعت می کردند، ولو به جنگ پسر - بی هیچ گناه - دختر پیامبر می رفتند، همه به عنوان سواران خدا جای در بهشت داشتند.



دلیل و نمونه چهارم: در میدان جنگ کربلا مردی بنام عبدالله بن حوزة از لشکر کوفه جدا شده و در مقابل لشکر امام ایستاد، و سوال کرد: آیا حسین در میان شماست؟ امام جواب نفرمود. دوباره سوال کرد. جوابی نبود. بار سوم ندا کرد. امام فرمود: جوابش را بدهید. یاران امام گفتند: آری امام حسین این جاست، چه می خواهی؟ گفت: یا حسین! بشارت باد تورا به

نابود کند، و ظلم و ستمی بی حساب بدنبال داشته باشد که در آینده بوضوح ابعاد آن را خواهیم دید، و امام به مقابله آن قیام کرده بود. حوادث متعدد تاریخی که بتدریج در آن سال ها اتفاق می افتاده هر کدام بشکلی یکی از وجوه و ابعاد این ضلالت را نشان داده اند، و ما با توضیح آن ها از هر توضیح دیگری بی نیاز خواهیم بود:

دلیل و نمونه اول: زمانی که حضرت مسلم را دستگیر کردند، از سر و صورت ایشان خون می ریخت. شب قبل شام نخورده بود، و آن روز نیز روزه داشت، یکی دو ساعت هم در کوفه ها جنگیده و بر سرش خاک و سنگ و آتش ریخته و با شمشیر او را زخمی کرده بودند. محمد اشعث به ایشان گفته بود: من به تو امان می دهم، و مسلم هم به امان او اطمینان یافته بود. بدین ترتیب مسلم را دستگیر کرده و به دارالاماره آورده بودند. وقتی حضرت مسلم وارد دارالاماره شد، قبل از اینکه او را نزد عیدالله ببرند ظرف آب خنکی دید. فرمود: کمی به من آب بدهید. مردی بنام مسلم بن عمرو باهلی در آنجا حضور داشت، گفت: این آب را می بینی که چقدر خنک است! بخدای سوگند قطره ای از آن نخواهی نوشید تا در جهنم از حمیم آن سیراب می شوی. مسلم بن عقیل فرمود: تو که هستی؟ گفت: من کسی هستم که حق را شناخته است، در حالی که تو منکر آن هستی. من کسی هستم که نسبت به امامش خبر خواه است، در حالی که تو چنین نبودی. من کسی هستم که فرمان امامش را شنید، و اطاعت کرد، در حالی تو عصیان ورزیدی و مخالفت کردی!!

در اسلامی که آن روز تبلیغ می شد، یزید امام بود، و شناخت و اطاعت از او واجب شمرده می شد، و عدم قبول و مخالفت با او را خروج از دین می دانستند. چنین امامتی ساخته و تبلیغ شده بود، و کسانی به آن اعتقاد می ورزیدند. بهمین جهت این کسان عموزاده پیامبر را گنه کار و ضد دین و خودشان را اهل اسلام و دین می دانستند. یک دین و یک داری تازه و جدید ساخته شده بود.



دلیل و نمونه دوم: در ماخذ معتبر و قدیم شیعی آمده است: امام صادق - علیه الصلوٰه والسلام - فرمود: لایوم کیوم الحسین، از دلف الیه ثلاثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامة، کل یتقرب الله بدمه: سی هزار تن بر گرد حضرت حسین جمع شدند که گمان می کردند از این

وناتوان بود اما خونخوار و بی رحم. لشکر یزید به مدینه رسید. مردم مدینه به مقابله آمدند، و بخاطر شجاعت واز جان گذشتگی ابتدا غلبه یافتند، و مردم شام را به عقب رانده و حتی پرچم دار را آن ها کشتند. در این جا مسلم فرمانده سپاه شام روی به آنان کرده چنین گفت:

«ای مردم شام آیا واقعا این جنگ شما جنگ مردمی است که از دین خود حمایت و دفاع، و امام خود را یاری می نمایند.

بعد با پرچم جنگ، در پیش روی سپاه به مردم مدینه حمله کرد. لشکر شام این بار به سختی هجوم آورده و جنگید. او در میان لشکر خویش حرکت می کرد، و آن ها را با این کلمات و عبارات به جنگ تحریض می کرد. او می گفت: ای اهل شام! شما از نظر حسب و نسب در عرب برترین نیستید، و تعداد شما از آن ها بیشتر نیست، و سر زمین شما از سایر بلاد وسیع تر نیست، بنا برین نعمت پیروزی که خداوند بشما اختصاص داده و ارزش و اعتباری که شما نزد امامان خود یافته اید بخاطر اطاعت از ایشان و پایداری در این راه است؛ اما این ها که در برابر شما قرار دارند تغییر رفتار داده اند، و خداوند هم نعمت های خود را بر آن ها تغییر داده است. پس این راه را به بهترین صورت پی بگیرید، و در وظایف خودتان در اطاعت از امام کوتاهی نکنید، خدای نعمت خود را با پیروزی بر شما تمام خواهد کرد. آنگاه به سواران خودش فرمان پیشروی داد. در ضمن جنگ می گفت: شما اهل بصیرت و دار هجرت هستید، و من گمان نمی کنم خداوند از اهل شهر و سرزمینی به اندازه اهل شهر و سرزمین شما راضی باشد، و بر اهل شهر و سرزمینی باندازه این مردم که با شما می جنگند، غضبناک باشد. هر کس از شما روزی به مرگی خواهد مرد، و هیچ مرگی بهتر و برتر از شهادت نیست، و خداوند آن را در دسترس شما قرار داده است، غنیمت بدانید!!

هجوم شامیان بی امان بود، و مردم مدینه که سران و بزرگان خود را از دست داده بودند، عقب نشسته و فرار اختیار کردند.

یزید گفته بود: اگر مردم مدینه مقاومت کردند، و شما بر آن ها غلبه کردید: «سه روز من جان و مال و ناموس مردم آن شهر را بر شما حلال کردم». هزاران تن در این قتل عام کشته شدند، و شهر غارت شده و هزاران ناموس مورد تعرض قرار گرفت. سپس از مردم شهر بیعت گرفتند که بندگان و بنده زادگان یزید هستند، و او اختیار دار است، و می تواند هر حکم

آتش جهنم؟! امام فرمود: دروغ می گوئی، بلکه بنزد پروردگاری خواهم رفت که آمرزنده است، و شفیی خواهم داشت که شفاعتش قبول می شود، تو کیستی؟ جواب داد: ابن حوزه هستم! امام دست ها به دعا برداشت، و عرضه داشت: اللهم خزه الی النار: خدایا او را به آتش در انداز. ابن حوزه به غضب در آمد، و خواست که به ایشان حمله آورد، نهی در میان فاصله بود، اسب که حرکت کرد، حرکتش شدید بود، و او را بر زمین کوبید؛ اما پایش در رکاب ماند. اسب تاخت می آورد، و او را به زمین می کشانید، و به سنگ و کلوخ بیابان می کوبید تا مرد. این مرد یکی از کسانی است که بدین تازه وبه اسلام امویان اعتقاد پیدا کرده و حضرت حسین را بصرف این که خلیفه یزید را نپذیرفته است شایسته آتش می داند.



دلیل و نمونه پنجم: عمرو بن حجاج از فرماندهان لشکر کوفه هنگامی که دولشکر بهم نزدیک شدند، روی به سربازان خود کرده می گفت: «یا اهل الکوفه الزموا طاعتکم و جماعتکم، و لا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین، و خالف الامام». ای مردمان کوفه دست از اطاعت خلیفه برندارید، و از جماعت مسلمانان جدا نشوید، و در کشتن کسانی که از دین خارج شده اند، و با امام خود مخالفت کرده اند، شک و تردید نکنید. امام فرمود: ای عمرو بن حجاج! آیا مردم علیه من تحریض می کنی؟ آیا ما از دین خارج شده ایم، و شما بر آن ثابت مانده اید. سوگند بخدای اگر قبض روح شوید، و بر این اعمال که اکنون دارید، بمیرید خواهید دانست که چه کس از دین خارج شده و چه کس بورود در آتش سزاوار تر است. عمرو بن حجاج یک سردار لشکر کوفه بود که به اسلام امویان معتقد بود، و بر آن اساس با امام می جنگید، و لشکریان را بهمین دلیل به مقابله با ایشان تحریض می کرد.



دلیل و نمونه پنجم: سال ۶۳ هجری مردم مدینه شورش کردند. یزید لشکری از شام برای مقابله با ایشان فرستاد. این سپاه دوازده هزار تن بودند. فرمانده سپاه مردی بنام مسلم بن عقبه بود. معاویه پیش بینی کرده بود که روزی مردم مدینه شورش خواهند کرد، و به یزید گفته بود اگر روزی با مخالفت مردم مدینه روبرو شدی، این مرد را بفرماندهی لشکر خود بگمار.

این فرمانده بیش از نود سال داشت، و مریض





بخواهد در مال جان آن ها بکند. همه چنین بیعت کردند، و هر کس این بیعت را نپذیرفت سرش بر باد رفت.

مسلم که از آن پس به او مُسرف گفتند، از مدینه به سمت مکه حرکت کرد تا با عبدالله بن زبیر که در مکه سر به شورش برداشته بود بجنگد. در میان راه مدینه به مکه حالش خراب شده و رو به وخامت رفت. یزید طبیبی به همراه فرستاده بود؛ تا اگر مشکلی پیش آمد، طبیب به معالجه اقدام کند. اما مسلم در آن شرایط اورانپذیرفت، و مرگ در این حال رافوزی برای خود دانست که من با این اعمال پاک شده ام، و می میرم، و دیگر زندگی دنیا را نمی خواهم. در ساعت آخر عمر و حالت احتضار بود که به اطرافیان گفت: مرا بلند کنید. او را بلند کردند. تکیه داده نشست، و طبق نقل طبری گفت: خدایا من بعد از شهادت به وحدانیت تو و این که محمد بنده و رسول تست، عملی بهتر و در آخرت امید وار کننده تر، از قتل عام مردم شهر مدینه ندارم.

در نقل بلاذری آمده است، او گفته بود: بار الهی! تو می دانی من هرگز با خلیفه- ای در ظاهر یا در باطن مخالفت نکرده ام، و عملی بعد از ایمان به خدا و رسول او انجام نداده ام که در نظر من محبوب تر و امید وار کننده تر از کشتار مردم مدینه باشد؛ پس تو گناه مرا بیامرز، و مرگ و ورود به عالم آخرت را برای من مبارک قرار بده. اگر عملی به این خوبی نتواند گناهان مرا پاک

کند، من اهل شقاوت هستم. این سخن بگفت، و با فاصله اندکی قالب تهی کرد.

از این که این فرمانده لشکر در لحظات آخر عمر این گونه با خدا سخن می گوید، آشکار می شود: او معتقد است که چون از خلیفه اطاعت کرده، به دین عمل کرده و رضای خدا را بدست آورده است، این اطاعت هر چه که باشد فرق و تفاوتی ندارد، حرام و حرامی باشد، قتل عام مسلمانان باشد، یا برپادادن نوامیس اهل اسلام و یاهر چیز دیگر. اصلاً حرام و حلال در برابر حکم خلیفه قابل طرح و بحث نیست!! حکم و فرمان خلیفه همان اسلام است، همان حکم خداست. بر هر چیز مقدم است. هر گناهی را می آمرزد، و انسان را عاقبت به خیر می کند.



دلیل و نمونه ششم: پس از مرگ فرمانده اول، لشکرشام با فرماندهی حُصَین بن نمیر به سوی شهر مکه رفت، و شهر را چهل روز محاصره کردند. سربازان در کوه های اطراف شهر مکه جای گرفته و کاملاً بر شهر مسلط بودند، و با منجنیق آن را را آماج حمله قرار داده بودند، و چون در منجنیق از گلوله های آتشین استفاده می کردند، خانه کعبه سوخته بود. وقت نماز، تمام محاصره کنندگان به سمت همان کعبه ای که در محاصره شان بود نماز می خواندند. در وقت رو در روئی دولشکر قاضی شهر مکه، بالای کعبه که بلندترین ساختمان شهر بود می رفت، و خطاب به مردم شام فریاد می زد:

«ای اهل شام اینجا در عصر جاهلیت نیز مأمن بوده است.» حتی اگر یک چرنده یا پرنده بیابان به این محیط می آمد دیگر کسی به شکار او دست دراز نمی کرد، و در امان بود. اگر گنه کاری فرار می کرد، و به آنجا پناه می برد در امان بود. اسلام نیز این امان را پذیرفته است. اگر یک نفر که مرتکب قتل شده به آنجا پای گذارد در امان است، و او را دستگیر نمی کنند، تا خود از آن بیرون بیاید. البته به او سخت می گیرند؛ اما کسی به او دست تعرضی دراز نمی کند.

قاضی می گفت: اینجا در عصر جاهلیت نیز در امان بوده و اسلام هم آمده و این امان را افزوده است. شما به چه دلیلی این سرزمین را محاصره کرده اید، و با منجنیق می کوبید؟ «شامیان فریاد می زدند، و در جواب می گفتند: الطَّاعَةُ الطَّاعَةُ: اطاعت، اطاعت. ما از شما اطاعت از خلیفه و امیر المومنین یزید را می خواهیم. بعد می گفتند: اطاعت از خلیفه و حرمت خانه خدا، مقابل هم قرار گرفته اند. غَلَبَتِ الطَّاعَةُ الْحُرْمَةُ: اطاعت خلیفه بر حرمت خانه خدا غلبه کرده است.»، و این زیر بنای اعتقادشان بود. وجوب و حرمت فرمان خلیفه آنقدر است که ما بفرمان او شهر مدینه را غارت و مردمانش را قتل عام کرده و حرمت نوامیس را زیر پانهادیم. وجوب و حرمت فرمان خلیفه آنقدر است که بخاطر آن حرمت شهر مکه هتک شده و کعبه را سوخته و تخریب کرده ایم. در برابر



فرمان خلیفه هیچ حرمتی وجود ندارد. خلیفه تبدیل شده است به تجسم همه قداست‌ها و حرمت‌هایی که در دین مطرح است. گفته اند: سر قبر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - اسب بسته بودند. هر که به آن مسجد پناه آورده بود، سر بریدند. می‌گویند: در مسجد پیغمبر - صلی الله علیه و آله - پای اسب در خون بود. در دومین مکان مقدس عالم اسلام چنین جنایاتی کردند. اولین مکان مقدس اسلام مکه و بعد مسجد وقبر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - است. هیچ حرمت و قداستی برای خدای متعال و پیغمبر صلی الله علیه و آله - او قاتل نشدند. چون هیچ قداست و حرمتی هم عرض با قداست و حرمت خلافت، وجود نداشت. جان و مال و ناموس مردم حرمت نداشت. در مقایسه با فرمان خلیفه، ناموس یک حرمت نبود. مال و جان و هیچ چیز دیگری حرمت نداشت. برترین قداست و حرمت‌ها در خلیفه خلاصه شده بود. ستمی که این اعتقاد، برای مردم مسلمان بار می‌آورد، می‌توانست تابینهایت برسد. فرق این ستمکاران با ستمکاران و جباران بزرگ تاریخ امثال نرون، آتیل، چنگیز و تیمور این بود که آن‌ها در ستم توجیهی شرعی بر کار خود نداشتند. آن‌ها قدرت یا انتقام می‌خواستند، و برای رسیدن به آن به قتل، غارت، کشتار و ستم دست می‌زدند، اما خلیفه یزید، بر جایگاه پیامبر بلکه خدا نشسته بود، و حقانیت آن‌ها را دلیل حقانیت کار خود می‌دانست، و هر چه می‌

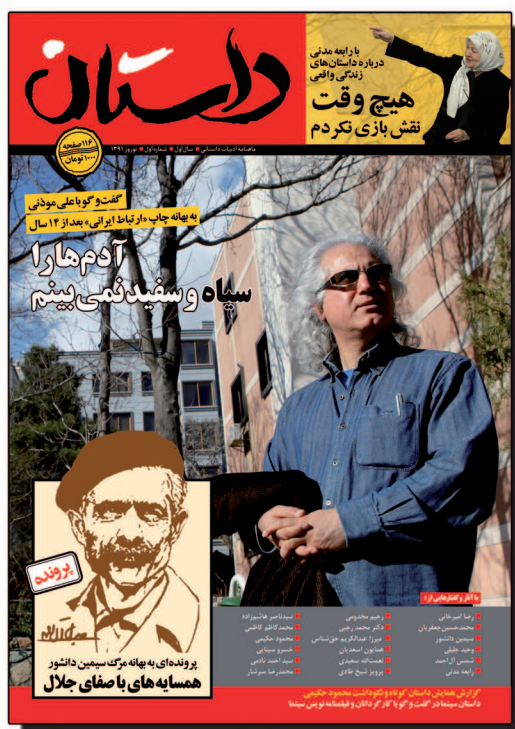
کرد صواب می‌دید، و ثواب طلب داشت؛ پس هیچ مانع و رادع برای او فرض نداشت. شاید کمتر ضلالتی در طول تاریخ ادیان در سطح و عمق این ضلالت وجود داشته است، و شاید هیچ بتی در عالم به بزرگی بتی که در آن دوران پرستیده شده وجود نداشته است. شاید آن انحراف و تحریف که در عالم اسلام در این مورد پیش آمد نظیر انحراف و تحریفی باشد که در مسیحیت اتفاق افتاد، و در آن خدای واحد به خدای سه گانه، و مسیح بنده خدا به فرزند خدا تبدیل شد.

امپراطوری بزرگ اموی با تمام قدرت می‌کوشید «پرستش خلفاء» دین همه مردم بشود. می‌کوشید تا مردم باور کنند خلیفه چیزی چون خلاصه شده تمام دین است، و گوئی توحید و نبوت و نماز و روزه و همه چیز دین در خلیفه تجسم یافته است. این همان ضلالتی است که در زیارت اربعین و زیارات دیگر امام حسین - علیه السلام - آمده است. جمعیت اصلی عالم اسلام هنوز گرفتار این ضلالت نبودند، اما در جهالت به سر می‌بردند. عموم مردم در شهر های مکه، مدینه، کوفه و بصره در مورد خلیفه یزید چنین اعتقادی نداشتند؛ اما چون از اسلام تنها از قرآن خبر داشتند، و قرآن تنها خطوط اصلی اسلام را بیان می‌کرد - و ممکن بود در دستگاه تبلیغاتی اموی هر تفسیر ناروایی برای آن عرضه و تعلیم داده شود - در معرض خطر بودند. این که می‌گوئیم آن‌ها در جهالت گرفتار

بودند به این نشان است که همه بدون دغدغه با یزید بیعت کرده بودند، و همه عالم اسلام تنها دویا چند نفر با بیعت و پذیرش خلافت یزید مخالفت داشتند؛ اما اگر در شرایط آن روزگار، کار تبلیغی امویان ادامه می‌یافت ممکن بود چندان چیزی نگذرد که همه در آن ضلالت غرق شوند. بیست سال در دوران معاویه روی این مسئله کار کرده بودند، تا چنین فکر و اعتقادی ایجاد شود. پول دادند، جایزه دادند، ملک و زمین و منصب دادند، پاره ای از صحابه را خریدند، حدیث و تفسیر و تاریخ و دین ساختند، و مردم شام را این چنین تربیت کردند. آن‌ها می‌خواستند مردم حجاز، عراق، مصر و ایران هم این تربیت را بپذیرند؛ یعنی همه اهل جهالت، به اهل ضلالت تبدیل شوند. امام حسین - علیه السلام - از همه چیزش در راه خداوند گذشت، و خود و عزیزانش را فدا کرد تا مردم را از این بلای که جریان خلافت بنی امیه برای عالم اسلام در طرح و نظر داشتند نجات دهد. در واقع این خون در حساس ترین روزگار از دوران اسلام - برای خدا - بر زمین ریخته شد، تا اسلام سلامت بماند، و اگر این خون در راه خدا بدل نشده بود امروز هر کس مسلمان بود بر دین و اسلام یزید بود. این نظریه ممکن است غریب و تازه باشد؛ ولی امیدواریم خدا مرحمت کرده باشد، و ما آن طور که شایسته بوده است آن را عرضه کرده باشیم، بمنه و کرمه.

داستان

ماهنامه



توی «داستان» برای همه جاهست

توزیع و اشتراک: ۸۸۸۱۳۱۸۲

پیامک: ۰۹۳۷۸۷۶۵۱۶۱



نام: * نام خانوادگی: *
 جنسیت: مرد ☐ زن ☐ شغل: * تحصیلات: * رشته: سن:
 شماره تلفن همراه *
 آدرس پست الکترونیکی:
 آدرس پستی کامل:
 کد پستی:
 اشتراک: ۶ ماهه عادی ☐ ۹ ماهه عادی ☐ یک ساله عادی ☐
 ۶ ماهه سفارشی ☐ ۹ ماهه سفارشی ☐ یک ساله سفارشی ☐

کد رهگیری

تعرفه اشتراک

عادی			سفارشی		
شماره ۱۲	شماره ۹	شماره ۶	شماره ۱۲	شماره ۹	شماره ۶
۳۰۰۰۰۰	۲۳۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰	۳۱۰۰۰۰	۲۱۰۰۰۰
تمام قیمت‌ها به ریال است شماره حساب ۳۴۵۸۵۰۲۲/۵۰ بانک ملت به نام ماهنامه خیمه					
پست عادی عبارت است از نامه‌ها و مطبوعاتی که فرستندگان روی آن‌ها تمبر الصاق نموده و در صندوق پستی انداخته یا به باجه‌های پستی تحویل می‌دهند و مرسوله به صورت عادی در جریان کار، مبادله و به مقصد ارسال می‌شود و هیچگونه ثبت و ربطی روی آن صورت نمی‌گیرد و ممکن است تا حدود ۳ هفته طول بکشد. این نوع ارسال به دلیل موارد بالا توصیه نمی‌شود.			پست سفارشی عبارت است از: مرسولاتی که قبول آن از فرستنده و تحویل آن به گیرنده در قبال صدور و اخذ رسید صورت پذیرفته و امکان پیگیری سرنوشت مرسوله وجود دارد. ارسال هر مرسوله در داخل کشور درون شهری ۲۴ الی ۴۸ ساعت و شهرستان‌ها ۴۸ الی ۷۲ ساعت زمان لازم است. لازم به ذکر است که این نوع ارسال هم توسط پست و هم توسط خیمه به مشترکین توصیه می‌شود.		

آدرس: تهران، خیابان سمیه، نرسیده به استاد نجات‌اللهی، پلاک ۲۴۱، طبقه چهارم
 تلفن: ۳-۸۸۹۳۴۹۷۰ صندوق پستی: ۱۹۴۱-۱۵۸۱۵

www.kheimh.com



پست جواب قبول



نیازی به الصاق تمبر نمی باشد

هزینه پستی براساس قرارداد شماره ۱۵۸۷۵/۳۳۰ پرداخت شد

ماهنامه خیمه
۱۵۸۱۵-۱۹۴۱
۸۸۹۳۹۴۷۰-۳
تهران

نام موسسه:
شماره صندوق پستی:
تلفن یا تلفکس:
نام شهر:

